

# رزا لوگزامبورگ

چند مبحث در

# اقتصاد سیاسی



# اقتصاد سیاسی



اقتصاد چیست؟

نویسنده رزالوکزا امبورک

مترجم آذرخش

ناشر گروه چاپ و انتشارات مولوی

تیراژ ۵۰۰۰ نسخه

مرکز پخش کتاب آزاد

چاپ، فیلم وزینگ کپی گراف

## اقتصاد چیست ؟

مقدمه مترجم

رساله‌یی که در حال حاضر برای اولین بار به زبان انگلیسی  
ملاحظه می‌شود ترجمه‌ی فصل اول کتاب "مقدمه بر اقتصاد"، اثر  
رزا لوکزامبورگ است. این اثر یادگار دوران تدریس رزا لوکزامبورگ  
در مدرسه‌ی حزب است که در سال ۱۹۰۶ توسط حزب دموکرات آلمان  
در برلن تاسیس شد. او تا سال ۱۹۱۳ به تدریس در دوره‌های زمستانی  
این مدرسه اشتغال داشت. ۳۰ دانشجویی که هر ساله در این مدرسه  
پذیرفته می‌شدند از میان اتحادیه‌ی اصناف و شوراهای محلی وابسته  
به حزب سوسیال دموکرات آلمان انتخاب می‌شدند. در این مدرسه  
رزا لوکزامبورگ اقتصاد مارکسیستی را تدریس می‌کرد. گوشه‌های او در  
جهت ارائه‌ی این موضوع به شکل وسیع، و در عین حال بدون مبتذل  
کردن و ساده‌انگاشتن مطلب، آنهم برای دانشجویانی که از میان

افرادی انتخاب شده بودند که یا کاملاً "نسبت به مارکسیسم بیگانه  
بودند و یا بدان آشنائی کمی داشتند، منجر به نوشتن این رساله‌گشت  
که در ابتدا چیزی جز مجموعه‌ی سخنرانی‌های درسی او نبود.

بعدها از خلال یکی از نامه‌های او که در طول جنگ جهانی اول  
از زندان نوشته شده است ما به فصل بندی این رساله دست می‌یابیم:

فصل اول	اقتصاد چیست ؟
فصل دوم	کار اجتماعی
فصل سوم	تاریخ اقتصادی
فصل چهارم	تاریخ اقتصادی
فصل پنجم	تاریخ اقتصادی
فصل ششم	تولید کالا
فصل هفتم	کار مزدوری
فصل هشتم	سود
فصل نهم	بحران
فصل دهم	جهت گیری توسعه‌ی سرمایه‌داری

گرچه دو فصل اول آن در تابستان ۱۹۱۶ برای چاپ آماده بودند،  
معذالک این رساله چاپ نشد. بعلاوه، پس از مرگ او و غارت خانهاش  
توسط نظامیان "نوسکه" تنها شش فصل از این اثر سالم باقی ماند.  
(۱)  
رساله‌ی زیر برای اولین بار در اوائل قرن به وسیله‌ی پل لوی  
منتشر شد. البته باید بدانیم پل لوی متهم به دستکاری این اثر است.

کتاب "مقدمه بر اقتصاد"، در دو جلد بوسیله‌ی استالینست‌ها به‌خاطر هشتادمین سالگرد تولد رزا لوکزامبورگ در ۵ مارس ۱۹۵۱ منتشر شد. پل لوی متن اخیر را که بنا به گفته‌ی مؤلفین آن - یعنی "انستیتو مارکس - انگلس - لنین" در مقدمه‌یی که بر کتاب نوشته چندین نکته را مورد بحث قرار می‌دهد، بر طبق نظر رزا لوکزامبورگ:

"اقتصاد علمی است که با قوانین مخصوص وجه تولید سرمایه - داری سروکار دارد... و علم اقتصاد علت وجودی خود را به محض از بین رفتن این وجه تولید از دست داده و خود از بین خواهد رفت... هنگامیکه اقتصاد آشفته‌ی سرمایه‌داری راه را برای یک نظم اقتصادی برنامه‌ریزی‌شده و سازمان یافته که به‌طور منظم تمامی نیروی کار انسانی را به حرکت وامی‌دارد، باز کند در آن صورت وظیفه‌ی اقتصاد به‌عنوان یک رشته از علوم به پایان خواهد رسید... " (صفحه‌ی ۴۶)

به عقیده‌ی استالینست‌ها، رزا لوکزامبورگ بدین وسیله مگر "رشد سریع اقتصاد سیاسی که توسط لنین و استالین طرح‌ریزی شده" گشته و همچنین مسئله‌ی "ایجاد اقتصاد سیاسی سوسیالیسم" را نفی کرده است. در حقیقت نیز، در رابطه با بنیانگذاران و بزرگان مارکسیسم مسئله‌ی دقیقی مطرح شده است. اگر اقتصاد علمی است که با قوایین اقتصادی سرمایه‌داری سروکار دارد پس چرا شوروی که سوسیالیسم در آن کشور بر پایه مراحل نهایی خود گذاشته، هنوز بدان نیازمند است؟

اقتصاد دانان استالینست برای رد عقاید رزا لوکزامبورگ

دست به مطالعه و جستجوی آثار مارکسیستی کلاسیک زده‌اند تا بلکه این ادعای خود را ثابت کنند و درین گذر نقل قولی از "آنتی دورینگ" انگلس را شاهد آورده‌اند. من که به این چاپ دسترسی نداشتم سعی کردم از متن انگلیسی این اثر، نقل قول مورد نظر را پیدا کنم که البته در هیچ چاپ انگلیسی "آنتی دورینگ" به این نقل قول برخورد نکردم. در هر حال حتی اگر انگلس چنین چیزی گفته باشد باز به منزله‌ی رد نظرات رزا لوکزامبورگ نخواهد بود. آیا "سرمایه"ی مارکس تحلیل و بررسی سرمایه‌داری است و یا تحلیل و بررسی تمام وجوه اجتماعی تولید؟

اقتصاد دانان استالینست در تعریف علم اقتصاد با اقتصاد - دانان مبتذل بورژوازی اشتراک نظر دارند. در رساله‌ی حاضر (فصل پنجم)، رزا لوکزامبورگ بخصوص بر این نکته که در تمام دوران‌ها و نظام‌های تولیدی به علم اقتصاد نیازمندیم خط بطلان می‌گذرد، البته چنین تعریفی نه فقط در شوروی بلکه در کشورهای سرمایه‌داری غرب نیز متداول است. تعاریفی که استالینست‌ها و بورژوازی از علم اقتصاد به دست می‌دهند هر دو به یک منظور و آنهم گتمان حقیقت است.

(۲) به پاورقی صفحه‌ی ۷۷ کتاب مراجعه شود



استالینیست‌ها که روح زنده‌ی مارکسیسم را ندیده می‌گیرند، هرچه بیشتر و سرسختانه‌تر به دام ظواهر امر می‌افتند. آنها به رزالوکزامبورگ که لغت (علم اقتصاد) را بجای عبارت اقتصاد سیاسی که "توسط رهبران و آموزگاران بزرگ ما استفاده می‌شد" بکار برده است، حمله می‌کنند. اخطار آنان این واقعیت جالب را برملا می‌سازد که علم اقتصاد برعکس دیگر رشته‌های علوم هنوز از نظر تاریخی و نه از نظر جغرافیائی نامی مورد قبول نیست و تأیید جهانی ندارد.

عبارت "اقتصاد سیاسی" که مطابق عبارت آلمانی است برای اولین بار در قرن هفدهم از طریق زبان فرانسه وارد زبان انگلیسی شد. (رجوع شود به دائره المعارف بریتانیکا، چاپ ۱۹۵۰، جلد هفتم، صفحه ۹۲۵) علت اطلاق چنین عنوانی، حداقل در مراحل ابتدائی بخاطر آن بود که این علم مسائل مربوط به سلطنت مطلقه را بررسی می‌کرد. مونچرتین، روسو، میلارد، پاژ، ج. ب. س. سی، ج. استوارت، و دیگران از همین عبارت استفاده می‌کردند، در حالیکه پتی و بلکاستون عبارت "اقتصاد عمومی" را ترجیح می‌دادند.

۳- Nationaloekonomie

۴- Rousseau - Kameralwissenschaft

۶- Page J.B.Say - ۷ J.Stewart - ۸

۹- Pelly - ۱۰ Blackstone

\* Montchretien + Maillardere

(۱۱) همچنین ج. ب. س. سی و بوآ در فرانسه عبارت "اقتصاد اجتماعی" را بکار می‌بردند.

(۱۲) در ایتالیا، گ. ا. ارتس عبارت "اقتصاد ملی" را اولین بار حدود

سال ۱۸۷۴ در کتاب خود بکار برد که همین عبارت در سال ۱۸۶۷ توسط فرگوسن در انگلستان مورد استفاده قرار گرفت. در ضمن، عبارت

"اقتصاد ملی" توسط سoden در سال ۱۸۰۵ و توسط ژاکوب در ۱۸۰۶ در آلمان بکار برده شد. در حقیقت به همان شکل که عبارت "اقتصاد

سیاسی" در انگلستان رایج گشت، عبارت "اقتصاد ملی" در آلمان رواج پیدا کرد. حتی انتخاب چنین عبارتی از طرف اقتصاد دانان

آلمانی نباید ما را به تعجب وا دارد، چراکه هنوز وحدت ملی آلمان تا سال ۱۸۷۱ تأمین نشده بود. و بعدها هم به مرتجعانه‌ترین شکل

خود حاصل شد. مسئله‌ی اقتصاد ملی ذهن بورژوازی آلمان و اقتصاد دانان آنرا بشدت بخود مشغول کرده بود. چنین مشغولیت ذهنی

موجب تداعی نظری و عملی اقتصاد ملی و سرمایه داری گشت. در آلمان، تا به امروز عبارت "اقتصاد ملی" - هم به علمی که سرمایه -

داری را بررسی می‌نماید و هم به معنای خود سرمایه داری - بکار می‌رود. در انگلستان از قرن ۱۹ به بعد عبارت قدیمی‌تر "اقتصاد سیاسی"

۱۱- Buat ۱۲- G.Ortes ۱۳- Ferguson

۱۴- Soden ۱۵- Jacob

جای خود را به واژه‌ی جدید "اقتصاد" داده است و همین عبارت  
آخر است که مترجم زبان انگلیسی در سراسر متن به جای عبارت  
"اقتصاد ملی" آورده است.

به دلیل همین تکیه‌ی محافظان اقتصاد‌ی آلمان بر روی "اقتصاد ملی"  
چه از نظر لغوی و چه از نظر مفهوم آنست که رزا لوکزامبورگ سراسر  
بخش ۳ و ۴ را صرف توضیح این مسئله می‌کند که افسانه‌ی "اقتصاد  
ملی" را از ذهن بزداید و جای آنرا با این واقعیت که ما با یک نظم  
اقتصادی جهانی روبرو هستیم، پر کند.

(۱۵)

ت. ادواردز

لوس آنجلس، فوریه‌ی ۱۹۵۴

## فصل اول

اقتصاد علم عجیبی است. به محض آنکه اولین قدم را در بررسی  
این علم برداریم و به محض آنکه اساسی‌ترین سوال مطرح می‌شود - که موضوع  
این علم چیست - با نظریات مختلفی روبرو می‌شویم. یک کارگر معمولی که  
تصور مبهمی از علم اقتصاد و مسائل مربوط به آن دارد سردرگمی خود را نسبت  
به این موضوع به علت کم بودن دانش عمومی خود می‌پندارد. در حالیکه  
تا حدود زیادی اکثر دانشمندان و صاحب‌نظران که کتابهایی چند جلدی میز  
در باره‌ی این موضوع نوشته‌اند و یا در دانشگاه‌ها این رشته را تدریس می‌کنند  
در این سردرگمی با او شریک هستند. ممکن است به نظر باور نکردنی برسد  
ولی این حقیقتی است که اکثر دانشمندان علم اقتصاد تصور بسیار مبهمی  
نسبت به موضوع واقعی رشته‌ی تخصصی خود دارند.

از آنجا که تمام این آقایان پروفیسورها با انواع و اقسام القاب و عناوین

T. E. Edwards - ۱۵

علمی دوست دارند با تعاریف کار خود را پیش برند ، یعنی همواره سعی دارند ماهیت و اساس پیچیده ترین مسائل را با چند جمله ی منظم و مرتب بیان کنند ، ماهم تجربه ی آنها را تکرار می کنیم و سعی می کنیم با استفاده از نقل قول های تنی چند از نمایندگان رسمی اقتصاد دانان بورژوازی دریابیم که علم اقتصاد با چه مباحثی سروکار دارد . ابتدا با سرور اقتصاد دانان آلمان ، مؤلف کتابهای بی شمار اقتصادی و مؤسس "مکتب تاریخی" علم اقتصاد و یلهم روچر آغاز<sup>(۱)</sup> می کنیم . در اولین اثر عظیم او به نام "اصول اقتصاد سیاسی ، کتاب راهنما و درسی برای سوداگران و دانشجویان" که در سال ۱۸۵۴ منتشر شده است و از آن به بعد ۲۳ بار تجدید چاپ شده ، در فصل دوم بخش ۱۴ چنین می خوانیم :

"اقتصاد سیاسی یا اقتصاد ملی علمی است که با قوانین توسعه ی اقتصادی یک ملت یا با زندگی ملی اقتصادی سروکار دارد (طبق نظریه من گلد در کتاب "فلسفه ی تاریخ اقتصاد سیاسی" . مانند تمام رشته های علوم سیاسی و یا علوم مربوط به زندگی ملت ها ، از طرفی این علم با در نظر گرفتن نیازهای فردی و از طرف دیگر ، با در بر گرفتن ملاحظات کل نوع بشر در ارتباط است . ("اصول اقتصاد سیاسی" ، و یلهم روچر ، شیکاگو ، کالاکان و شرکا ، ۱۸۷۸ ، مترجم جان . ل . لاور ، صفحه ۸۷)

آیا اکنون با این توضیحات ، "سوداگران و دانشجویان" دریافته اند که اقتصاد چیست ؟ چرا علم اقتصاد با زندگی بشر در ارتباط است ؟ عینک های

۱- Wilhelm Roscher-۱  
۲- Mangoldt

دسته شاخی چیست ؟ لابد عینک هایی که دسته ی آنها شاخی باشد! یا قاطر باربر چیست ؟ خوب سوال ندارد ، قاطری است که بار می برد ؟ در حقیقت این بهترین روش توضیح معانی لغات پیچیده به کودکان است! در هر حال باعث تاسف است که شما معنی جملات بالا را نفهمیدید ، حتی اگر ترتیب کلمات را هم تغییر دهیم باز کمکی نخواهد کرد .

اکنون نوبت به متخصص دیگری می رسد که در دانشگاه برلن تدریس می کند و شخصیت معروف و برجسته ی این علم در اقصی نقاط دنیاست .  
پروفسور اشمولر<sup>(۳)</sup> در "فرهنگ دستی علوم سیاسی" که توسط کنراد ولکسیس<sup>(۴)</sup> منتشر شده و حاوی مقالات بیشماری از پروفسورهای آلمانی است ، مقاله یی به قلم اشمولر یافت می شود که بخشی از آن چنین است :

"من شخصا ترجیح می دهم بگویم اقتصاد علمی است که علل پدیده های اقتصادی را شرح داده و تعریف می کند و در عین حال به روابط درونی این پدیده ها پرداخته سعی در روشن نمودن آنها دارد . البته باید اقتصاد را به طرز درستی تعریف نمود . اساس این علم بر پایه اشکال نمونه یی است که در بین تمام جوامع متمدن تکرار می شوند ، همچنین برپایه ی تقسیم و سازمان بندی کار ، برپایه ی تجارت و توزیع درآمد ، و برپایه ی نهاد اقتصادی اجتماعی است که توسط قوانین عمومی و خصوصی مشخصی تضمین می شوند و در عین حال نیروهای مشترک یا مشابهی بر آنها تسلط دارد که ترکیب مشابه یا یکسانی از آن نیروها بوجود می آورند و در مجموع مشخصات کنونی

۳- Schmoller  
۴- Conrad Lexsis

اقتصادی جهان متمدن - با در نظر گرفتن شرایط میانگین - را در بر می گیرند .  
 با در نظر گرفتن این نکات در می یابیم علم اقتصاد سعی دارد تفاوت میان  
 اقتصاد ملی کشورهای مختلف را در مقایسه با یکدیگر و همچنین انواع مختلف  
 سازمان بندی آنرا مشخص کند . علم اقتصاد موضوع بررسی خود را بر پایه ی  
 روابط و نتایج حاصله از اشکال مختلفی که پدید می آیند قرار داده است و  
 در نتیجه به مفهوم توسعه ی تصادفی این اشکال مختلف که یکی از دیگری  
 ناشی می شود و همچنین به نتایج تاریخی شرایط اقتصادی دست می یابد .  
 از آنجا که از ابتدای ترین مراحل به ثبات مطلوبها از طریق داوری ارزشهای  
 اخلاقی و تاریخی دست یافته بودیم ، علم اقتصاد نیز تا حد معینی به  
 چنین کارکرد عملی دست یافته است . علاوه بر تئوری علم اقتصاد همواره  
 اصول عملی زندگی روزمره را در نظر داشته است ."

وای یی ! بگذارید نفس راحتی بکشیم و سپس ببینیم نویسنده چه  
 می گوید؟ نهادهای اقتصادی اجتماعی ، قوانین عمومی و خصوصی ، نیروها ،  
 یکسانی و تشابه ، تشابه و یکسانی ، مشخصات آماری ، ایستایی ، پویایی ، شرایط  
 میانگین ، توسعه ی تصادفی ، اخلاق ، ارزشهای تاریخی ، داوریها  
 و . . . هرکس این جملات را بخواند سرش به دوران خواهد افتاد . حتی  
 اگر به نیروی تعقل دانشمندان که درین متن سخت بکار گرفته شده است  
 اطمینان کامل و کورکورانه نداشته باشیم و در نتیجه مطلب را با سرسختی تعقیب  
 کرده و آنرا دو یا سه بار به دقت بخوانیم باز چیزی دستگیرمان نخواهد شد .  
 فقط در خواهیم یافت که تمام متن چیزی جز عبارت پردازی تو خالی ویا

من کردن پر آب و تاب بیش نیست . چنین دریافتی خود نشانه ی مصون  
 ماندن از خطاست . چرا که اگر بتوانیم درست فکر کنیم و موضوع مورد نظر  
 را کاملا درک کرده باشیم آنگاه قادر خواهیم بود مطلب را بطور مشخص و  
 واضح بیان کنیم . اگر زمانی که قصد بازی ذهنی با مباحث فلسفی و با ارواح  
 تخیلی عرفان مذهبی را نداریم و کماکان پریشان گویی و ابهام گویی می کنیم  
 درین صورت یا موضوع برای خودمان ناشناخته است و یا ازین کار غرضی داریم  
 بعدا " خواهیم دید که پناه بردن پرورسورهای بورژوازی به لفاظی و پیچیده گویی  
 امری تصادفی نیست . بکار بردن چنین شیوه یی نه تنها مبین کودنی آنهاست ،  
 بلکه ناشی از مخالفت جدی و غرض آلود آنان از تحلیل واقعی مسئله یی  
 است که ما قصد داریم بدان بپردازیم .

برای اینکه ببینیم چرا همواره تعریف دقیق ماهیت علم اقتصاد ایجاد

بحث و گفتگو کرده است کافی است مسئله ی قدمت آنرا در نظر بگیریم .

خود همین پرسش موجب بروز متضادترین نظریات گشته است . برای مثال  
 مورخ معروف و استاد پیشین اقتصاد در دانشگاه پاریس یعنی آدولف بلانکی  
 برادر اگوست بلانکی رهبر مشهور سوسیالیست ورزمنده ی دلیر کمون پاریس -  
 (۵)

فصل اول کتاب . " تاریخ توسعه ی اقتصادی " را با چنین عباراتی آغاز می کند :

" علم اقتصاد قدیمی تر از آنست که فکرش را می کنیم . یونانی ها و رومیان باستان  
 مدتها بود که با این علم آشنایی داشتند . " از طرف دیگر صاحب نظران دیگر  
 علم اقتصاد نظیر اوژن دورینگ ، استاد پیشین دانشگاه برلن لازم می داند  
 (۶)

۵- Adolphe Blanqui Auguste Blanqui

۶- Eugen Duehring

تاکید کند که علم اقتصاد برخلاف تصور عموم علم تازه‌یی است و آغاز آن به نیمه‌ی دوم قرن هجدهم می‌رسد. برای بیان نظریات سوسیالیست‌ها در این مورد بهتر است نقل قولی از لاسال<sup>(۷)</sup> در مقدمه‌ی جدل‌های مشهور او با عقاید شولتز - دللیج در کتاب "کار و سرمایه" بیاوریم: "اقتصاد علمی است که مبانی آن در حال حاضر موجود بوده ولی هنوز جمع‌بندی نشده است و مسائل آن باید در آینده بطور مشخص حل گردد.

از طرف دیگر کارل مارکس به عنوان اساسی‌ترین کتاب اقتصادی خود "سرمایه"، عبارت نقدی بر اقتصاد سیاسی را نیز می‌افزاید. جلد اول این اثر در تکمیل اظهار نظر لاسال و سه سال بعد از اثر وی، در سال ۱۸۶۷ چاپ گردید، با اضافه کردن این عبارت مارکس اثر خود را خارج از حدود مرز مسائل علم اقتصاد مرسوم زمان خود قرار می‌دهد و مباحث مربوطه به این علم را امری آنچنان خاتمه یافته و کامل تلقی می‌نماید که حتی بطور مشروح می‌بایست مورد انتقاد قرار گیرد.

بعضی‌ها معتقدند قدمت علم اقتصاد به اندازه‌ی تاریخ مدون بشری است. عده‌یی دیگر اعتقاد دارند که از آغاز این علم بیش از یک قرن و نیم نمی‌گذرد. دسته‌ی سومی اصرار می‌کنند که این علم هنوز دوران کودکی خود را می‌گذراند. و عده‌ی دیگر می‌گویند که دوران این علم بسر آمده و هرگونه کارآیی خود را از دست داده است و اکنون وقت آن رسیده که مورد انتقاد و قضاوت نهایی قرار گیرد تا جای خود را به پدیده‌ی دیگری واگذار کند. با در نظر گرفتن

Schultze-Delitzsch - ۸ Lasalle - ۷

این موارد آیا تاءکید نمی‌کنید این علم با مسائل پیچیده و منحصر بفردی مواجه است؟

هرگز پیشنهاد نمی‌کنیم از یکی از نمایندگان رسمی بورژوازی پرسیده شود مسئله‌ی ظهور علم اقتصاد را از ۱۵۰ سال پیش تاکنون چگونه توضیح می‌دهند. چرا که حدس می‌زنیم مثلاً "آقای دورینگ سعی خواهد نمود بالفاظی پاسخ ما را بدهد او در ضمن متذکر خواهد شد که یونانیان و رومیان باستان بهیچ وجه متوجه‌ی مفهوم علمی مسائل اقتصادی نبوده‌اند بلکه فقط قادر به دست چین کردن مفاهیمی "بی ارتباط، ذهنی و بسیار عامیانه" از زندگی روزمره خود شده‌اند. اوسپس اضافه خواهد کرد که جوامع قرون وسطایی نیز حتی به اندازه‌ی یک‌دهم دوران پیشین خود به مفهوم علمی این امر واقف نبوده‌اند. مطمئناً چنین توضیحات عالمانه‌یی به روشن شدن مطلب کمکی نخواهد نمود بلکه بر عکس و بخصوص در رابطه با عمومیت دادن مسائل جوامع قرون وسطی گمراه کننده نیز خواهد بود.

توضیح دیگری که به همین اندازه عجیب است از طرف پروفسور اشمولر در مقاله‌ی مذکور ارائه شده است. او علت توضیحات ذیل را در هرج و مرج عمومی حاکم می‌بیند:

"برای قرون متمادی انسان با انواع مختلف و جداگانه‌ی حقایق اقتصاد اجتماعی و اقتصاد خصوصی روبرو بوده است و قادر به شرح بعضی از این مفاهیم و حل پاره‌یی از مسائل در قالب قوانین و اخلاقیات شده است. این واقعیت‌های اقتصادی پراکنده و غیر وابسته فقط هنگامی می‌توانستند به شکل منسجم ارائه

گردند که مسائل اقتصادی اهمیت بی نظیری در اداره‌ی امور دولت‌ها پیداکنند . از قرن ۱۷ تا ۱۹ ، زمانیکه مسائل اقتصادی مشغله‌ی ذهنی بسیاری از متفکرین شده بود ، آموزش قوانین حاکم بر آن در دانشگاهها ، بشکل یک ضرورت تجلی کرد . در عین حال در قرن ۱۸ به همت برخی از مهمترین متفکران آن زمان و تکامل تفکر علمی بطور کلی ، روابط و پیوستگی درونی بین واقعیت‌ها و یافته‌های اقتصادی ایجاد گردید و سیستم مستقل و منسجمی ، شامل مفاهیم مشخصی و اساسی مانند پول ، دادوستد ، سیاست ملی ، مسائل اقتصادی ، کار و تقسیم کار بوجود آمد . از آن زمان به بعد نظریه‌های اقتصادی به عنوان یک علم مستقل به حیات خود ادامه داده است . "

با خلاصه کردن مطالب طولانی بالا به این نتیجه می‌رسیم که نظریات و مسائل مختلف اقتصادی به شکل پراکنده ، حداقل برای مدتی بدون استفاده‌ی معینی وجود داشته است . بعد ناگهان به محض اینکه به مدیریت و اداره‌ی امور دولت - منظور امور حکومتی است - احتیاج پیدا می‌شود ، در نتیجه تدریس آن در دانشگاهها ضروری شده و مسائل مذکور جمع‌آوری شده و به دانشجویان آموزش داده می‌شود . چنین برداشتی همانا نمونه‌ی تفکر یک پروفیسور دانشگاه است . چراکه ابتداء به خاطر احتیاجات دولت ، کرسی استادی دانشگاه که باید توسط یک دانشمند عظیم‌الشان پر شود به وجود می‌آید و سپس علم مربوطه و قوانین آن کشف خواهد شد . در غیر اینصورت این استاد محترم دانشگاه چه باید تدریس کند ؟ آیا خواندن این مطلب ما را به یاد داستانی در باره‌ی مقام ریاست امور دربار نمی‌اندازد که اعتقاد داشت سلطنت مطلقه

تا ابد ادامه خواهد یافت ، چرا که بدون پادشاه او قادر به امور معاش نخواهد بود ؟ در نتیجه ماهیت امور چنین است . علم اقتصاد پدیدار گشت زیرا اداره‌ی امور حکومتی دولت‌های جدید بدان نیاز داشتند . به عبارت دیگر صدور برگ درخواست از طرف قدرتهای جهانی شناسنامه و یا نشانه‌ی تولد علم اقتصاد است . چنین طرز تفکری الحق شایسته‌ی همان پروفیسورهای امروزی است . نوکران دانشمند حکومت‌ها که به تقاضای آنها و در هرجهتی که باد بوزد ، دانشمندان طرح‌های مالیاتی و تعرفه‌یی می‌دهند ، کسانی که به هنگام جنگ به گفتارهای واقعی مبدل می‌شوند و شووینیسیم و تنفر ملی و خونخواری روشنفکرانه تبلیغ می‌کنند ، چنین افراد پستی به آسانی تصور می‌کنند که تقاضای مالی دولت‌ها و خیالپردازی‌های مالی آنان و یا تأیید قدرت‌های کنونی کافی است تا از میان هیچ و بوج یکشبه علمی ایجاد گردد . برای آن عده از ما که در خدمت دولت نیستیم چنین برداشتهایی ایجاد مشکلات متعددی می‌کند . علاوه بر همه‌ی اینها ، توضیحات دانشمندان بورژوازی علاوه بر همه‌ی اینها ، توضیحات دانشمندان بورژوازی فقط مسئله‌ی دیگری را مطرح می‌کند . چه اتفاقی در قرن ۱۷ رخ داد که موجب گشت دولت‌های جدید - با توجه به گفته‌های پروفیسوراشمولر - ناگهان به صرافت تغییر و ایجاد قوانین خاصی بر طبق اصول علمی افتادند ؟ در حالیکه صدها سال بود که دولت‌ها با همان شیوه‌های قدیمی از عهده‌ی اداره‌ی امور بر می‌آمدند . آیا درین جا واقعیت برعکس نشان داده نشده است ؟ و آیا این درست نیست که احتیاجات جدید خزانه‌ی دولت‌های حاکم فقط عواقب طبیعی تغییرات



عظیم تاریخی در اواسط قرن ۱۸ بود که خود این امر موجب اصلی تولد علم جدید اقتصاد گشت ؟

خلاصه کنیم ، تنها حرفی که می توان زد این است که پروفیسورهای دانشمند ما موضوع علم اقتصاد را توضیح نمی دهند و مهمتر از آن مشخص نمی نمایند که این علم چرا و چگونه آغاز گشته است .

## فصل دوم

در هر صورت ما باید از یک مسئله مطمئن باشیم و آن اینکه در تمام تعاریفی که از پروفیسورهای بورژوازی نقل کردیم همواره به "اقتصاد ملی" اشاره شده است . مفهوم اقتصاد ملی پایه و بنیاد تمام آثار اقتصادی است که نمایندگان رسمی این علم نوشته اند . حال ببینیم این "اقتصاد ملی" واقعا چیست؟ پروفیسور بوخردر کتاب خود "ظهور اقتصاد ملی" که از شهرت بسیاری در آلمان و خارج کشور برخوردار است چنین اطلاعاتی در اختیار ما می گذارد .

"تمام تدابیر ، ترتیبات فرایندهایی که بکار گرفته می شوند تا احتیاجات مردم را برطرف سازند اقتصاد ملی را تشکیل می دهند . اقتصاد ملی خود به تعداد بیشماری خط مشی های اقتصاد منفردی تقسیم می شود که از طریق تجارت با هم ارتباط داشته و از طریق مختلف بهم وابسته اند . چراکه هر یک

وظایف مشخصی را برای دیگران انجام می دهد و در عین حال انتظار اجرای وظایفی را از طرف بقیه قسمت ها دارد." (۲)

"اقتصاد ملی تمام شیوهها و فرایندهایی را که برای رفع احتیاجات کامل یک ملت اتخاذ می شود، در بر می گیرد. این اقتصاد ملی خود به خط مشی های اقتصادی جداگانه ای وابسته به یکدیگر تقسیم می شود. علت این وابستگی بخاطر آنست که هر کدام از آنها عهده دار انجام وظایف معینی برای بقیه قسمت ها است و انتظار انجام وظایف معینی را توسط بقیه بخش های اقتصادی دارد."

حال بیائید چنین "تعریف" عالمايهی را به زبان ساده و معمولی خود بیان کنیم.

ابتدا وقتی با "تمام شیوهها و فرایندهایی که احتیاجات کامل یک ملت را برطرف می سازد، روبرو می شویم طبیعتاً "چنین تصور می کنیم که مراد از آن عبارت از در نظر گرفتن تمامی چیزهایی است که در دنیا و زیر سقف آسمان وجود دارد. یعنی در نظر گرفتن کارخانهها، کارگاهها، کشاورزی و دامداری

۲-

متن بالا از کتاب "تکامل اقتصادی" اثر کارل بوخر (نیویورک، ه. هولت و شرکاء، ۱۹۵۴) به ترجمه ی س. مورلی و یکت صفحه ۳۸ آورده شده است. از آنجا که به ویک منتی را که اندازه ای کافی مبهم هست، پیچیده تر بازگو می کند مترجم شخصاً "خود آن متن را از زبان اصلی بدین صورت بزبان انگلیسی در آورده است

۲۵

انبارها و راه آهن و همچنین کلیساها و مراکز پلیس، برنامه های باله، دفترهای مخصوص ازدواج و یا مطالعات نجومی، انتخابات مجلس، انجمن های گیاه خواران، مسابقات شطرنج، نمایشگاه حیوانات، امور مربوط به دوئل بین افراد و غیره و غیره - چرا که همه ای این چیزها یعنی زنجیر بی انتهایی از "تمام فرایندها و تدابیر" امروزه به خدمت "رفع نیازهای یک ملت" گرفته می شوند. در نتیجه اقتصاد ملی تمامی آنچه را که بین جهنم و بهشت است در بر می گیرد و بالطبع اقتصاد بنا به یک اصطلاح لاتینی علم جهان شمول "همه چیزها و غیره" خواهد بود.

چنین تعریف آزاد منشانه ی پروفیسور لاپیزگی ما مطمئناً "باید در جایی

محدود گردد. این احتمال را در نظر بگیریم که او از "تمام شیوهها و فرایندها" فقط آنهایی که در جهت رفع احتیاجات مادی یک ملت بکار گرفته می شود، یا اگر دقیق تر بگوئیم منظور رفع آن احتیاجات بشری است که از طریق اشیای مادی برطرف می شود. حتی درین صورت نیز تعریف مذکور بسیار کلی بوده و ممکن است مفهوم خود را از دست بدهد. در هر حال ما سعی می کنیم با استفاده ازین تعریف راه خود را پیدا کنیم.

تمام انسانها برای زنده ماندن احتیاج به غذا، آب، سرپناه و حداقل هنگام سرما احتیاج به لباس دارند. علاوه بر اینها برای گذراندن زندگی روزمره به مقداری لوازم خانه محتاجند. اینگونه اشیاء می توانند بصورت خام یا تصفیه شده، نادر و یا فراوان باشند. در هر صورت وجود همه ای اینها برای زندگی هر جامعه ی بشری ضروری است. و بنابراین این اشیاء باید مرتباً



تولید شوند. چرا که به مصداق یک مثل، مرغ بریان خود بسوی دهان ما پرواز نمی‌کند. در ضمن در طول تمام مراحل تمدن بشری، اشیای مختلفی از هر دست وجود داشته که احتیاجات اجتماعی و ذهنی وی را مرتفع می‌ساخته. موجب شادمانی ولذت وی می‌شده و یا بکار حمایت او در مقابل دشمن می‌آمده است. لباس‌های جنگی اقوام دوران بربریت، تیروکمان‌های آنها و یا مجسمه‌های خدایانشان از قبیل چنان اشیایی هستند. درین روزگاران ما از کالاهای لوکس/ کلیسا/ تفنگ و یا زیردریایی برای آن منظورها استفاده می‌کنیم. برای تولید تمامی این اشیاء، ما به مواد مختلفی که در طبیعت یافت می‌شوند و ابزارهای گوناگون برای تبدیل این مواد به اشیای مورد نظر محتاج هستیم. این مواد نظیر سنگ، چوب، فلزات، مزارع و غیره از طریق زمین و توسط کار انسانی بدست می‌آید. ابزار مورد نیاز در این فرایندها نیز محصول کار انسان‌ها هستند. اگر در حال حاضر به چنین تعریف‌های نا پخته و خامی اکتفا ورزیم، اقتصاد ملی را اینگونه خواهیم دید. هر ملتی بطور مداوم و پیوسته از طریق کار و صرف نیروی خویش مقدار معینی از احتیاجات خود را نظیر غذا، لباس ساختمان، وسائل خانه، زینت‌آلات، اسلحه، آثار هنری و همچنین ابزار ضروری و مواد لازم برای تهیه اشیای مذکور بوجود می‌آورد. روشی را که هر ملت برای تولید این کالاها اتخاذ می‌کند، چگونگی توزیع کالاها بین افراد جامعه، چگونگی مصرف آنها و باز تکرار این دور ناگستنی، "اقتصاد ملی" یک کشور را در بر می‌گیرد. مطالب فوق توضیح معنای تقریبی جمله‌ی اول تعریف پروفیسور بوخراست. پروفیسور بوخراست سپس چنین ادامه می‌دهد:

"این اقتصاد ملی به نوبه‌ی خود به تعداد بیشماری خط‌مشی‌های اقتصادی جداگانه‌ی تقسیم می‌شود. این تقسیمات از طریق تجارت بهم وابسته هستند. علت این وابستگی متقابل به این خاطر است که هر یک از این بخش‌ها عهده‌دار انجام وظایف معینی در قبال بقیه‌ی بخش‌ها هستند و در عین حال انتظار انجام وظایفی از دیگران را دارند."

اکنون ما با مسئله‌ی دیگری مواجه هستیم. بعد از این هم‌زحمت در بهم پیوستن پدیده‌های اقتصادی، این اقتصاد ملی به چه نوع بخش‌های جداگانه‌ی تقسیم خواهد شد؟ قاعدتاً "ما باید هر واحد منفرد خانواده یعنی هر خانواده را در نظر بگیریم. در حقیقت تمام ملت‌های متمدن از تعداد بیشماری خانواده بوجود آمده اند و هر خانواده طبق قاعده‌ی یک "اقتصاد" خانگی دارد که بدین ترتیب عمل می‌کند. خانواده مقدار معینی پول از طریق کار کردن افراد خانواده و یا هر روش دیگری بدست می‌آورد که بدان وسیله احتیاجات خود را از نظر غذا، پوشاک، مسکن و غیره برطرف می‌سازد. در واقع هرگاه می‌خواهیم وضعیت یک خانواده را در نظر بگیریم، بلافاصله زن خانه، آشپزخانه، کسوی لباس‌ها و بچه‌داری در ذهنمان تداعی می‌شود. حال با این توضیحات آیا منظور از تقسیم اقتصاد ملی به بخش‌های مختلف چنین است؟ این مسئله کمی باعث ناراحتی می‌شود. مادر توضیح اقتصاد ملی - همانطور که دیدیم - ابتدا تولید کالاها یعنی نظیر مواد غذایی، پوشاک، مسکن، ابزار و مواد کار و تمام چیزهایی که برای کار و زندگی لازمند تواءم و در رابطه با هم مطرح کردیم. اساس اقتصاد ملی باید بر روی تولید باشد. ولی در تقسیم اقتصاد به مجموع بخش‌های کوچکتر

و به جز متشکل آن یعنی هر خانوار، مابا مصرف کالاهای حاضر و آماده که هر خانواده در ازای درآمد خود بدست می آورد روبرو هستیم. در اقتصاد هر خانوار، مواد غذایی و پوشاک از فروشگاهها تامین می شود. فقط در مناطق روستایی بسیار عقب مانده است که روستائیان اکثر ضروریات زندگی خود را از طریق کار مستقیم خود و خانواده شان تولید می کنند. از طرف دیگر، حتی در کشورهای پیشرفته خانواده هایی پیدا می شوند که تمام کالاهای صنعتی مختلف را در خانه ی خود تولید می کنند مانند بافندگان و دوزندگان خانگی و یا روستاهایی یافت می شوند که اسباب بازیها و یا کالاهای نظیر آن از طریق صنایع خانگی تولید می گردد. اما در دومورد اخیر می دانیم که کالاهای تولید شده در خانواده به کارفرما تعلق دارد که در ازای تولید کالا به افراد بی پول می پردازد یعنی کوچکترین ذره بی از کالای تولید شده به مصرف شخصی خانواده که خود تولید کننده ی آن بوده نمی رسد. همین بافندگان برای تامین مایحتاج خود، کالای حاضر و آماده را نظیر دیگران از طریق پرداخت مزد خود خریداری می کنند. با بررسی بیشتر جملات پروفیسور بوخر که اقتصاد ملی را به بخشهای مختلف تقسیم می نماید ما به نتیجه یی متضاد می رسیم. تولید وسائل زندگی یک ملت به مصرف وسائل زندگی هر خانوار تقسیم می شود - این عبارت بنظر واقعا " نامربوط و بی معنی می رسد.

بهر حال مسئله ی دیگری نیز مطرح است. طبق نظر پروفیسور بوخر "بخشهای جداگانه ی اقتصادی" باید از طریق "تجارت بهم مربوط شوند"، باید کاملا "به یکدیگر وابسته باشند". چرا که هر بخش عهده دار انجام وظایف

معینی برای دیگر بخشهاست. " منظور وی چه نوع تجارت و چه نوع وابستگی است؟ آیا منظور وی روابط دوستانه ی بین خانواده های مختلف است؟ درین صورت، بین این روابط با اقتصاد ملی و یا با اقتصاد بطور کلی چه ارتباطی وجود دارد؟ آیا بهتر نیست برای ایجاد هماهنگی و پیوستگی و صرفه جویی، روابط مبادلاتی کمتری بین خانواده ها و همسایگان برقرار شود؟ همه ی زنان خوب خانه دار به واقعیت این امر معترفند و در ضمن تا آنجا که به "وابستگی" مربوط می شود برای ما غیر قابل تصور است که بفهمیم چه وظایفی از عهده ی خانواده ی اسمیت که یک متصدی باز نشسته ی بانک است برای خانواده ی براون که یک معلم دبیرستان است و "برای بقیه" بر می آید. ظاهرا "بدین ترتیب مادچار سردرگمی شده ایم و باید موضوع را از زاویه یی کاملا" متفاوتی بررسی نمائیم.

خانواده های مختلف احتمالا "نمی توانند آن" بخشهای کوچک اقتصادی باشند که "اقتصاد ملی" بدانها تقسیم می شود. شاید منظور بوخر کارخانه ها کارگاهها، مزارع کشاورزی و نظیر آن است؟ یک واقعیت بما نشان می دهد که این بار بر روی نکته درستی دست گذاشتیم. در تمام تاسیسات مذکور کالاهای مختلفی تولید می شوند که احتیاجات کامل جامعه را برطرف می سازند و از طرف دیگر، بین این تاسیسات وابستگی متقابل و رابطه ی مبادلاتی وجود دارد. برای مثال کارخانه ی دگمه سازی برای تحویل کالای تولیدی خود کاملا" به مغازه های خیاطی وابسته است. در عین حال مغازه های خیاطی نیز بدون دگمه نمی توانند سرکنند. از طرف دیگر این مغازه ها احتیاج به پارچه دارند که در نتیجه به کارخانه های پشم بافی و پارچه بافی وابسته می گردند. کارخانه های

فوق نیز بنوبه‌ی خود به دامداری و تجارت پنبه متصل هستند. درین جا ما واقعا " با روابط متقابل و پیچیده‌ی جریان تولید روبرو هستیم. بنظر لافرنی بیهوده می‌رسد اگر بخواهیم روابط ساده‌ی فروش دگمه به مغازه‌ی خیاطی و بافروش پشم به کارخانه‌ها و غیره را "وظایفی" بدانیم که هر کدام از این بخش‌ها باید " برای دیگران انجام دهد. " باید بدانیم چنین برداشتهایی یاوه‌سرای‌های دانشمند ما بانه و در عین حال غیر قابل اجتنابی است که با افزودن تعبیر شاعرانه‌ی کمی "داوری‌های ارزشی اخلاقی" از طرف کسانی نظیر پروفسور اشمولر حافظ منافع سوداگران می‌شود. البته مسائل مختلف دیگری نیز درین رابطه مطرح می‌گردد. کارخانه‌ها، مزارع کشاورزی، صنایع فولادسازی، معادن زغال سنگ و... همان "بخش‌های کوچک اقتصادی جداگانه" هستند که اقتصاد ملی قرار است بدانها "تقسیم شود." اما برای ارائه‌ی تصویر درستی از "اقتصاد" - حداقل آنطور که ماسعی داشته‌ایم مطرح نمائیم - فقط نباید به مسئله‌ی مصرف بلکه به مسئله‌ی تولید کالاهای مورد نیاز نیز توجه نمود، درست بهمان میزان که مصرف را در نظر می‌گیریم تولید را نیز باید بررسی نمائیم. البته در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و... فقط آن موادی مصرف می‌شوند که در تولید بکار می‌روند. و برعکس آنچه که مطرح شده کالای تمام شده اصلا " در خود کارگاه‌ها مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. هیچ دگمه‌ی بدان شکل مستقیم توسط صاحب کارخانه و خانواده‌اش مصرف نمی‌شود، چه رسد به اینکه کارگران بخواهند آنرا به مصرف شخصی و یا خانواده‌ی خود برسانند. به همین ترتیب هیچ فولادی توسط کارفرما و

خانواده‌اش به مصرف غذایی نخواهد رسید. بهرحال حتی اگر قرار بود برای بررسی "اقتصاد" از میکروسکوپ استفاده کنیم باید می‌فهمیدیم که اقتصاد در تمامیت و کلیت خویش می‌تواند معنا داشته باشد و اینکه اقتصاد تاحد معینی کامل بوده، می‌تواند بین تولید و مصرف مهمترین وسائل معیشت جامعه که برای ادامه‌ی حیات انسانها ضروری است توازن تقریبی برقرار کند. اما هر بجه‌ی دبستانی می‌داند که کارخانه‌های مختلف صنعتی و کشاورزی امروزی فقط یک محصول و حداکثر تعداد کمی از محصولات را فراهم می‌کند و آن برای رفع تمام احتیاجات بشر کافی نیست. اکثر کالاها حتی به شکلی نیستند که برای مصرف آماده باشند چرا که فقط قسمتی از ابزار تولید، مواد خام و یا وسائل معیشت هستند. کارخانه‌های تولیدی امروزی از نقطه نظر اقتصادی فقط بخش‌هایی هستند که به تنهایی هیچ مقصود و هدفی را دنبال نمی‌کنند. این نکته حتی برای کسانی که اطلاعات کمی دارند محرز است که هر کدام از این واحدها بهیچ وجه یک خط مشی و یک اقتصاد کامل را تشکیل نمی‌دهند، چرا که فقط بخش کوچک بی شکلی از یک اقتصاد بزرگ را تشکیل می‌دهند. بنا بر این اگر کسی بگوید که اقتصاد ملی (یعنی تمامی فرایندها و شیوه‌هایی که برای رفع احتیاجات کامل یک ملت بکار گرفته می‌شود) بنوبه‌ی خود به بخش‌های کوچکتری نظیر کارخانه‌ها، معادن و کارگاه‌ها و غیره تقسیم می‌شوند، آنوقت می‌توان با استفاده از همین منطق نتیجه گرفت که تمامی فرایندها و شیوه‌های زیستی که به خدمت عملکرد ارگانیک بدن انسان می‌آید خود انسان است که بنوبه‌ی خود به ارگانیک‌های جداگانه‌ی بینی، گوش‌ها، پاهای و غیره

تقسیم شده است . بعبارت دیگر یک کارخانه‌ی امروزی به همان اندازه یک "بخش اقتصادی جداگانه" است که مثلا "بینی انسان یک ارگانسیم جداگانه می‌تواند باشد . نتیجتا " ما به بیهوده بودن چنین منطقی می‌رسیم . تعاریف هوشمندانه‌ی پروفیسورهای بورژوازی بر اساس موشکافی پدیده‌های صرفا "ذهنی" است که خواهیم دید کوشش آنها در طفره رفتن کامل آنها از مسئله‌ی واقعی ، بی دلیل نیست .

## فصل سوم

حال به سهم خود سعی می‌کنیم که مفهوم "اقتصاد ملی" را بیشتر مورد بررسی قرار دهیم .

اقتصاد دانان بورژوازی به احتیاجات یک ملت و رفع این احتیاجات در محدودده‌ی یک اقتصاد همبسته اشاره می‌کنند . آنها همچنین مسئله‌ی مسکن عمومی در یک کشور را مطرح می‌سازند . چنین تصور می‌رود که اقتصاد علمی است که ماهیت این اقتصاد عمومی و مسئله‌ی مسکن را مطرح می‌سازد . به عبارت دیگر علم اقتصاد توضیح می‌دهد که چگونه و طبق چه قوانینی یک ملت از طریق کار ، تولید ثروت می‌نماید ، آنرا افزایش می‌دهد ، بین اعضای جامعه توزیع می‌کند ، به مصرف می‌رساند و سپس دوباره دست به تولید آن می‌زند . فراتر از مسئله‌ی مسکن و اقتصاد خصوصی - حال معنای این عبارات هر چه می‌خواهد باشد - همین فعالیت اقتصادی کل جامعه است که موضوع مطالعه

و بررسی ما را تشکیل می دهد. تاءئید ظاهری چنین بحثی اثر دوران ساز  
آدام اسمیت که پدر اقتصاد سیاسی نامیده می شود یعنی کتاب "ثروت ملل"  
(تاریخ انتشار ۱۷۷۶) است.

قبل از هر چیز باید از خود سوئال کنیم که آیا پدیده یی بنام "اقتصاد  
ملی" وجود دارد؟ آیا هرملتی خود جداگانه وبه تنهایی قادر به تامین مایحتاج  
جامعه در محدوده یی یک زندگی اقتصادی بسته، خواهد بود؟ از آنجایی که  
استفاده از عبارات "اقتصاد ملی" و "اقتصاد عمومی" در آلمان بسیار رایج  
است، ما نیز بررسی خود را از آلمان شروع می کنیم.

هرساله در آلمان مقدار متناوبی ارزش مصرفی به اشکال مختلف توسط  
کارگران زن و مرد در رشته های صنعت و کشاورزی تولید می گردد. اما آیا تمام  
این محصولات منحصر "برای رفع احتیاجات جامعه ی آلمان است؟ ما می دانیم  
که هر ساله قسمت اعظمی ازین تولیدات به سراسر نقاط دنیا صادر می شود.  
تولیدات فولاد آلمان به کشورهای اروپایی و امریکای جنوبی و استرالیا فرستاده  
می شود. شکر و دستکش و شیشه آلات به انگلستان، پوست به فرانسه و انگلستان  
و اطریش و مجارستان، چرم و کالاهای ساخته شده از چرم نیز به تمام  
کشورهای اروپایی صادر می گردد.

مواد رنگی آلاس به انگلستان و آمریکا و هندوستان، کود شیمیائی به هلند  
و اطریش مجارستان، زغال سنگ به فرانسه، آنتراسیت به اطریش و بلژیک و  
هلند و سوئیس، کابل برق به انگلستان و سوئد و بلژیک، اسباب بازی به آمریکا  
آبجو و نیل و جوهر و دارو و سلولز و جواهر آلات و جوراب و لباس و پارچه های

پشمی و کتان و وریل راه آهن به سراسر دنیا صادر می شود. در عین حال، آلمانیها  
نیز در کار تولید و مصرف روزانه ی خود به محصولات کشورهای مختلف  
متکی هستند. نان مورد مصرف از گندم روسیه تامین می شود. گوشت از مجارستان  
و دانمارک و روسیه، برنج از هند شرقی و آمریکا، توتون از جزایر هند شرقی  
هلند و برزیل، کاکائو از آفریقای غربی، چای از چین، میوه از استرالیا و اسپانیا  
و آمریکا، قهوه از برزیل و آمریکای مرکزی و هند شرقی هلند، فرآورده های  
گوشتی از اوروگوئه، چربی خوک از آمریکا، تخم مرغ از روسیه و مجارستان و  
بلغارستان، سیگار از کوبا، ساعت مچی از سوئیس، شامپاین از فرانسه، علوفه ی  
دام از آرژانتین، پارچه های ابریشمی از ایتالیا و فرانسه، بذرک و کف از روسیه،  
کتان از آمریکا و هندوستان و مصر، پشم از انگلستان و اطریش، چتاتی از هندوستان  
مالت از اطریش مجارستان، بذر کتان از آرژانتین، زغال سنگ از انگلستان  
و اطریش، شوره از شیلی، الیاف چوبی مورد مصرف در دباغی از آرژانتین،  
الوار از روسیه، نی و حصیر از پرتقال، مس از آمریکا، قلع از هند شرقی هلند،  
روی از استرالیا، آلومینوم از اطریش مجارستان و کانادا، پنبه ی نسوز از کانادا،  
مرمر و قیر از ایتالیا، سنگ از سوئد، سرب از بلژیک و آمریکا و استرالیا،  
گرافیت از سیلان، فسفات کلسیم از الجزایر، ید از شیلی و... وارد آلمان  
می شود.

می بینیم که ساده ترین مایحتاج روزمره لوکس ترین اشیاء و حتی مواد  
خام و ابزار مختلف، مستقیم یا غیر مستقیم، بطور نسبی و یا کامل که از کشورهای  
خارجی وارد می شوند محصول کار کشورهای مختلف است. بنابراین برای زنده

ماندن و کارکردن ما در آلمان ، عملاً " بیشتر کشورها و یابه عبارت دیگر قسمت اعظم جهان باید کار کنند و مانیز بنوبه‌ی خود برای بقیه‌ی کشورها کار می‌کنیم برای تشخیص میزان این معاوضه‌ی عظیم بهتر است نگاهی به آمار رسمی صادرات و واردات بنماییم . بر طبق کتاب " آمار سالانه امپراطوری آلمان " ، سال ۱۹۱۴ مجموع صادرات و واردات خالص ( یعنی کالاهایی که بشکل ترانزیت از مرز آلمان گذشته اند محاسبه نشده است ) به قرار زیر است :

واردات آلمان در سال ۱۹۱۳	
مواد خام	۵۲۶۲ میلیون مارک
کالاهای ناتمام	۱۲۴۶ " "
کالاهای تمام شده (کامل)	۱۷۷۵ " "
وسائل لوکس مصرفی	۳۰۶۲ " "
فراورده‌های دامی	۲۸۶ " "

جموع ۱۱۶۳۴ میلیون مارک	
یا تقریباً " ۱۲ بلیون مارک	
صادرات آلمان در سال ۱۹۱۳	
مواد خام	۱۷۲۰ میلیون مارک
کالاهای ناتمام	۱۱۵۹ " "
کالاهای تمام شده (کامل)	۶۶۴۲ " "
کالاهای لوکس مصرفی	۱۳۶۲ " "

### فراورده‌های دامی

۷

بنابراین مجموع تجارت خرجی آلمان بالغ بر ۲۲ میلیون مارک می‌شود . در مورد سایر کشورهای پیشرفته ، یعنی کشورهایی که حوزه‌ی پژوهش علم اقتصاد بوده کم و بیش همین امر صادق است . همه‌ی این کشورها برای یکدیگر تولید می‌کنند ، گرچه بخشی ازین تولیدات به نقاط دور دستی از جهان نیز سرازیر می‌شود . البته محصولات هر قاره در مرحله‌ی اول چه در مصرف و چه در تولید ، مورد استفاده‌ی خود آن قاره قرار می‌گیرد .

در حالیکه مبادلات مشترک کشورهای توسعه یافته چنین ابعاد وسیعی بخود گرفته است ما چگونه می‌توانم مرزهای " اقتصادی " یک کشور را از کشور دیگر جدا کنیم ؟ چگونه می‌توانیم از این یابه آن " اقتصادی " حرف بزنیم و فکر کنیم این کشورها از نظر اقتصادی جوامع بسته‌ی هستند که فقط در محدوده‌ی مرزهای خویش قابل بررسی و تحلیل هستند ؟

مبادله‌ی بین‌المللی و در حال تزايد کالا امری نیست که بر پرورده‌های بورژوازی پوشیده باشد . تحقیقات رسمی آماری و گزارش‌هایی که هر ساله چاپ می‌شود چنین اطلاعاتی را در دسترس همگان قرار داده است . در ضمن سوداگران و کارگران صنعتی بیش از هر کس از طریق زندگی روزمره خود با این واقعیت آشنا می‌شوند . بنابراین مسئله‌ی رشد سریع تجارت بین‌المللی موضوع کاملاً شناخته شده‌ی است و احتیاج به بحث و ابراز تردید ندارد . فقط نحوه‌ی تشریح



پروفسورهای دانشمند علم اقتصاد است که ایجاد مسئله می کند. آنها عملاً " از مبادله کالاچنین برداشتی می کنند که بخشی از آنچه که اضافه بر مایحتاج عمومی یک ملت است صادر می شود و "بخش کوچکی از نقصانها" به اقتصاد ملی همان کشور وارد می شود. چنین برداشتی از قضا است که به آنها امکان صحبت از مقوله هایی مانند "اقتصاد ملت ها" و یا "اقتصاد عمومی" را می دهد. برای مثال پروفسور بوخر پس از توضیح مفصل در مورد "اقتصاد ملی" بعنوان بالاترین و آخرین مرحله ی توسعه ی یک رشته از اشکال اقتصادی تاریخی چنین ادعا می کند:

"ما در اشتباه خواهیم بود اگر از گسترش تجارت بین المللی که در عصر لیبرالیسم بوقوع پیوسته چنین نتیجه بگیریم که دوران اقتصاد ملی بسرآمده و اقتصاد جهانی آغذ گشته است. مطمئناً برخی از کشورهای اروپای امروزی آنچنان از لحاظ خودکفائی ملی در مضیقه هستند که بخش قابل ملاحظه یی از مواد غذایی و کالاهای لوکس را از خارج وارد می کنند ولی در عوض تولیدات صنعتی این کشورها بطور مداوم اضافه بر احتیاجات ملی بوده و در نتیجه به بازارهای مصرفی کشورهای دیگر عرضه می گردد. ولی از همزیستی کشورهای صنعتی و کشورهای تولیدکننده ی مواد خام، از وابستگی متقابل آنها و از این تقسیم بین المللی کار نباید چنین برداشت نمود که بشر در حال قدم گذاشتن به مرحله ی دیگری از توسعه یعنی اقتصاد جهانی است. از طرف دیگر در هیچ مرحله ی اقتصادی، خودکفایی کامل و دائم کشورها وجود نداشته است. هر کشوری مجبور بوده است نواقص اقتصادی خود را از طریق کشورهای دیگر تامین کند. در عین حال

این "اقتصاد جهانی" حداقل تاکنون پدیده ی مشخصی را طرح نکرده است که از لحاظ اصولی با سیستم "اقتصاد ملی" تفاوت داشته باشد در نتیجه بوجود آمدن چنین نظمی حتی در آینده نیز تردید آمیز است. (۱)  
همکار جوانتر پروفسور بوخر یعنی آقای سمبارت حتی از او نیز گستاخ تر است. او به راحتی ادعا می کند که مانه تنها بسوی یک اقتصاد جهانی گام بر نمی داریم بلکه لحظه به لحظه از آن دور می شویم:

"من مطمئن هستم که کشورهای متمدن امروزی بیشتر از طریق روابط تجاری و کمتر از طریق کل امور اقتصادی بهم وابسته هستند. اقتصاد ملی جداگانه، امروزه نه بیشتر بلکه کمتر از صد یا پنجاه سال پیش قسمتی از بازار جهانی را در بر می گیرد. به عبارت دیگر کذب محض است اگر تصور کنیم روابط تجاری بین المللی امروزه اهمیت بیشتری در "اقتصاد ملی" کشورها کسب کرده اند، عکس این مطلب صحت دارد."

پروفسور سمبارت اطمینان کامل دارد که اقتصاد ملی کشورهای مختلف هرچه بیشتر به شکل جهان های خرد کامل در می آیند و از میان تمام بخش های سوداگری بازار داخلی بر بازار جهانی تفوق می یابد.

این برداشت احمقانه که حقایق روزمره ی زندگی اقتصادی را به طرزی بیشرمانه انکار می کند، اهمیت آنچه را که مورد تنفر جدی پروفسورهایی که علیه نظریه ی اقتصاد جهانی بمثابه ی مرحله ی جدیدی از تکامل جوامع انسانی ایستاده اند به شدت پائین می آورد. ما در بین یافتن ریشه های پنهانی این تنفر

هستیم و به دقت به بررسی آن خواهیم پرداخت .

پروفسور بوخر چنین مطرح می نماید که به دلیل "کمبودهای معینی" در زندگی اقتصادی انسان ناگزیر از مبادله است و این امر حتی در "مراحل قبلی اقتصادی" نیز اتفاق می افتاده است . (برای مثال در درون پادشاهی بخت النصر) بنابراین تجارت جهانی کنونی امر تازه‌یی نیست و بالطبع به "اقتصاد ملی" یک کشور لطمه نمی زند .

چقدر خام و نیخته بنظر می رسد مفاهیم تاریخی ذهن دانشمندی که تنها اعتبارش، البته به خیال خود، زیرکی و دانش او در مورد تاریخ اقتصادی است . به خاطر یک جدا سازی بیروح، تمام مراحل گوناگون تمدن و توسعه اقتصادی در طی هزاران سال یکسان در نظر گرفته می شود . آنچه مسلم است هیچ جامعه‌یی بی آنکه مبادله‌یی انجام دهد وجود نداشته است . قدیمی ترین اکتشافات ماقبل تاریخ و آنچه که از غارهای اقوام بدوی به دست آمده - از محل سکونت و قبرها - همه حاکی از آن است که نوعی مبادله حتی بین نقاط دور دست در جریان بوده است . مبادله خود با اندازه‌ی تاریخ تمدن بشری امری قدیمی است و همواره در تمام جوامع بشری وجود داشته و یکی از نیرومندترین انگیزه‌ها برای تحول بوده است . پروفسور ما با قبول این فرضیه‌ی عمومی که درست به همین دلیل مبهم نیز هست، بر روی تمام خصوصیت‌های اعصار مختلف و مراحل فرهنگی اشکال مختلف اقتصادی سرپوش می گذارد . به مصداق مثل "در تاریکی شب تمام گربه‌ها خاکستری هستند" و انجام توضیحات اندیشمندان‌هی ایشان، اشکال مختلف مبادله همه مشابه یکدیگرند . داد و ستد ابتدایی طایفه‌یی

از سرخپوستان برزیل که بعضی اوقات تقاضای عجیب و غریب مخصوص جشن‌ها را با تیروکمان‌های ساخته‌ی طایفه‌ی دیگر معاوضه می کردند، انبارهای عظیم بابل که محل نگهداری لوازم زندگی کاخ‌های سلطنتی بود، بازارهای شهر کورینت که در آنجا کتان شرق، ظروف سفالی یونان، کاغذ تأیر، برده‌هایی از سوریه و آنتولی برای فروش به برده‌داران ثروتمند عرضه می گشت، تجارت دریایی و نیز که کالاهای لوکس برای اربابان فئودال و پاتریسین‌های اروپای قرون وسطی فراهم می نمود، و تجارت بین‌المللی کشورهای سرمایه داری کنونی که شرق را به غرب، شمال را به جنوب و اقیانوس‌ها را بهم متصل نموده است و تا دورترین نقاط جهان سلطه‌ی خود را گسترده و سال به سال به مقیاس عظیم و غیر قابل تصویری بر حجم آن می افزاید - از نان مورد مصرف روزانه و کبریت گدایان تا آثار شکوهمند هنری خبرگان ثروتمند، از ساده‌ترین محصولات کشاورزی تا پیچیده‌ترین ابزار ماشینی، از خود انسانها که مولد ثروت‌ها هستند تا جنگ افزارهای گوناگون همه و همه از نظر پروفسور ما یکسان است . از نظر او تمامی این‌ها برای احتیاجات و نقصانهای اقتصاد ملی و مستقل کشورها صورت می گیرد .

حدود پنجاه سال پیش، قاضی لیبرالی از اهالی بیترفیلد به اسم آقای شولتز - دلشیش سعی کرد به کارگران بفهماند که هرکس در وهله‌ی اول برای خودکار می کند و سپس محصولات را که "خودبدان نیازمند نیست" با کالاهای دیگران مبادله می نماید . پاسخ لاسال به این یاوه گویی هنوز فراموش نشده



است :

" جناب آقای شولتس ، با کمال احترام باید بپرسم آیا شما واقعا " هیچ درکی از شکل حقیقی کار اجتماعی امروزه ندارید؟ آیا شما هرگز ببترفیلدرا ترک نکرده‌اید؟ با این نقطه نظرات واقعا " فکر می‌کنید در چه قرنی از قرون وسطی زندگی می‌کنید؟ آیا شما هیچگونه اطلاعاتی - حتی مختصر - در مورد کار اجتماعی کنونی که صفت مشخصه آن تولید کالاها بی است که فرد لزوما بدان نیاز مند نیست ندارید؟ آیا کوچکترین تردیدی ندارید که این امر از زمانی که صنایع بزرگ بوجود آمدند امری واجب و لازم گشته است و اساسا " منشاء شکل و ماهیت کار اجتماعی امروزی در همین امر نهفته است؟ و آیا نمی‌دانید که بدون در نظر داشتن این خصیصه و بذل توجه فراوان بدان نمی‌توان روابط اقتصادی و حتی کوچکترین پدیده‌های اقتصادی کنونی را درک نمود؟

" بنظر شما لابد جناب آقای لئونارد ریچهوم به میزان نیاز خود نخ کتانی تولید می‌کند و آن مقداری را که دخترانش نتوانسته‌اند به مصرف جوراب‌ها و لباس‌های خود برسانند ، به معرض فروش می‌گذارد؟

" بنظر شما حضرت بورسیگ ابزار ماشینی را برای رفع احتیاجات خود تولید می‌کند و هرچه اضافه آید می‌فروشد؟

" و حتما " فکر می‌کنید ماء مورین کفن و دفن فقط برای انجام چنین اموری در میان خانواده‌ی خود بکار می‌پردازند و اگر مرگ و میر خانواده‌شان کم باشد خدمات خود را در اختیار دیگران می‌گذارند؟! "

"لابد شما تصور می‌کنید جناب آقای وولف ، مالک اداره‌ی پست و تلگراف محلی فقط به کسانی اجازه‌ی استفاده از این وسیله را می‌دهد که به نفع و یا دستور شخص خودش باشد . و اگر امکاناتی باقی بماند آنرا در اختیار سهامداران و سردبیران روزنامه‌ها قرار می‌دهد که آنها نیز بنوبه‌ی خود به او خدمت خواهند کرد؟

" همین جا باید کاملا " درک شود که این امر صفت مشخصه‌ی کار در نظام‌های قبلی اجتماعی بوده است . در ادوار گذشته شخص به اندازه‌ی نیاز خویش تولید می‌کرد و آنچه را که اضافه می‌ماند مورد معاوضه قرار می‌داد . این امر نشان دهنده‌ی اقتصاد طبیعی حاکم بر آن زمان است . در حالیکه صفت مشخصه‌ی و شکل خالص کار در جوامع کنونی بر پایه‌ی تولید محصولایی است که شخص بدان نیاز دارد و بعبارت دیگر بجای تولید ارزش مصرفی که تا آن زمان صورت می‌گرفت ارزش مبادله‌ی تولید می‌گردد . آقای شولتس آیا شما هنوز نفهمیده‌اید که این امری ضروری بوده و موجب گسترش هر چه بیشتر شکل کار در جوامعی گشته که تقسیم کار در آنها به چنین سطحی از رشد و توسعه رسیده است؟ "

نقطه‌نظری را که لاسال در مورد بنگاه‌های اقتصادی و خصوصی دوران سرمایه داری به آقای شولتس ارائه می‌دهد ، هر روز هرچه بیشتر در مسورد نوع اقتصاد حاکم بر کشورهای توسعه یافته سرمایه‌داری نظیر انگلستان ، آلمان بلژیک و آمریکا مصداق پیدا می‌کند . همانطور که می‌دانیم کشورهای دیگری نیز بر جای پای این کشورها قدم می‌گذارند . ذکر این نکته لازم است که سعی

آقای شولتس درگمراه کردن کارگران بیترفیلد ناشی از ساده‌لوحی اوست در حالیکه نظراتی که آقای سمبارت و بوخر مطرح می‌کنند بخاطر سوءنیت آنان علیه نظریه‌ی "اقتصاد جهانی" است.

مانندیک کارمندا داری بیش از حد دقیق، پروفیسورهای آلمانی بخصوص در حیطة تخصص خویش نظم و ترتیب را دوست دارند. به خاطر همین نظم آنها عادت می‌کنند که تمام پدیده‌های جهان را با روش علمی در میان کشورهای میز خود طبقه‌بندی کنند. آنها کشورهای گوناگون را بهمان ترتیب که کتاب‌هایشان را در قفسه‌ها جای می‌دهند با دقت خاصی تقسیم می‌کنند. اولین دسته کشورهای بی هستند که به امور کشاورزی و دامداری مشغول هستند و محصولات تولیدی آنها سخت مورد احتیاج کشورهای دسته‌ی اول است. در نتیجه منشاء داد و ستد بین‌المللی را باید در عملکرد چنین روابط داخلی یافت.

اکنون آلمان را در نظر بگیریم که یکی از صنعتی‌ترین کشورهای جهان است. بنا بر طرح بالا آلمان باید بیشترین میزان داد و ستد خود را با کشور کشاورزی بزرگی مانند روسیه انجام دهد. حال چگونه است که مهمترین روابط تجارتي آلمان با دو کشور صنعتی دیگر یعنی آمریکا و انگلستان است؟ ارزش کالاهای مبادله شده بین آلمان و آمریکا در سال ۱۹۱۳ معادل ۲/۴ بیلیون مارک و بین آلمان و انگلستان معادل ۲/۳ بیلیون مارک گشته است و روسیه ازین لحاظ در مقام سوم جای دارد. در مورد صادرات، کشور قدیمی صنعتی انگلستان مهمترین مشتری صنایع آلمان است که سالانه ارزش صادرات آن از آلمان به ۱/۴ بیلیون مارک می‌رسد. و ازین نظر تمامی کشورهای بی که

با آلمان داد و ستد دارند در مقام‌های بعدی جای می‌گیرند. حتی اگر مستعمرات انگلستان را هم در نظر بگیریم، - حجم صادراتی آلمان بسوی این کشورها و خود انگلستان سرازیر می‌شود. حال باید دید طبقه‌بندی و تحلیل اندیشمندانه‌ی آقایان پروفیسورها در مورد این پدیده‌ی عجیب چگونه است؟

آنطور که پروفیسور بوخر و اغلب همکاران وی تصور می‌کنند، جهان به دو دسته کشورهای صنعتی و کشاورزی تقسیم می‌شود و این تقسیم‌بندی خشک تنها الگوی تقسیم روابط اقتصادی جهان است. اما می‌دانیم که آلمان تا سالهای ۱۸۶۰ یک کشور کشاورزی محسوب می‌شد و مازاد محصولات کشاورزی خود را صادر می‌کرد و در مقابل، قسمت اعظم کالاهای صنعتی مورد نیاز خود را از انگلستان وارد می‌نمود. از آن زمان به بعد آلمان نه تنها تبدیل به یک کشور صنعتی گشته بلکه در حال حاضر یکی از نیرومندترین رقبای انگلستان بشمار می‌رود. ایالات متحده‌ی آمریکا نیز همان فرایندی را که آلمان در سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ از گذراند در مدت بسیار کوتاه‌تری طی می‌نماید در حال حاضر تقریباً "در میانه‌ی راه این تغییرات است. در عین حال بعد از روسیه، کانادا، استرالیا، ورومانی آمریکا هنوز از بزرگترین تولیدکنندگان گندم است و برطبق آخرین آمار (که در سال ۱۹۰۰ گرفته شده است) هنوز ۳۶٪ از کل جمعیت آن کشور به کار کشاورزی مشغول هستند. در حال حاضر آمریکا برای انگلستان و آلمان رقیب جدی بشمار می‌آید. با این حساب می‌خواهیم برای این حضرات اقتصاد دانان پرسشی را مطرح کنیم و آن اینکه ایالات متحده آمریکا را باید جزو کشورهای صنعتی بحساب آورد و یا جز و

کشورهای کشاورزی؟ روسیه خود در ابتدای پیمودن چنین راهی است - به محض اینکه از قید شکل سیاسی منسوخ آن رها شود - بخاطر جمعیت فراوان و ذخائر طبیعی بیمانند آن در عرض مدت کوتاهی به پای کشورهای دیگر خواهد رسید (شاید چنین امری حتی در برابر چشمان ما اتفاق بیفتد) و به اردوی کشورهای انگلستان، آمریکای شمالی و آلمان ملحق خواهد شد و چه بسا از آنها نیز جلوزند. برعکس آنچه پروفیسورهای ما تصور می کنند دنیا اسکلت بندی ثابتی ندارد و مانند تمام پدیده های دیگر حرکت می کند، زندگی می کند و تغییر می یابد. آنها تضاد بین صنعت و کشاورزی را تنها منشأ معاملات بین المللی می دانند در حالیکه این دو خود عوامل متغیری هستند. مرکز مبادلات دمبدم از کشورهای متمدنی مادر به کشورهای اقماری آنها تغییر می یابد. پس روابط تجاری بین کشورهای متمدنی خود به چه صورت درمی آید؟ بنا بر نظر بوجر مبادلات آنها می بایست کاهش یابد، در حالیکه با کمال تعجب درست روابط تجاری بین این کشورها است که دائما "افزایش می یابد."

هیچ چیز روشن فکرانه تر از بررسی توسعه ای اقتصادی در طی آخرین ربع قرن حاضر نیست. علیرغم این حقیقت که از سال های ۱۸۸۰ در برقراری تعرفه های حمایتی همه ی قدرت های بزرگ صنعتی زیادی روی نیز نموده اند، علیرغم کوشش های متقابل آنها در اجرای طرح "اقتصاد های ملی" جداگانه، رشد تجارت بین المللی متوقف نشده است و حتی برعکس با سرعت سرسام آوری افزایش یافته است. در حقیقت اینکه صنعتی شدن و تجارت بین المللی

در کشورهای انگلستان، آلمان و آمریکا در رابطه با یکدیگر رشد می کنند حتی برای انسان کور نیز قابل رؤیت است.

ذغال و آهن ستون فقرات کشورهای صنعتی جدید است. افزایش تولید ذغال سنگ از سال ۱۸۸۵ تا ۱۹۱۰ بدین شرح است:

انگلستان	از ۱۶۲ تا ۲۵۹ میلیون تن
آلمان	از ۷۲ تا ۲۲۲ میلیون تن
آمریکا	از ۱۰۱ تا ۴۵۵ میلیون تن

در طی همین مدت افزایش تولید آهن چنین بوده.

انگلستان	از ۷/۵ تا ۱۰/۲ میلیون تن
آلمان	از ۳/۷ تا ۱۴/۸ میلیون تن
آمریکا	از ۴/۱ تا ۲۷/۷ میلیون تن

رشد حجم تجارت سالیانه ی بین المللی (مجموع صادرات و واردات) این کشورها در طی این مدت به قرار زیر بوده است:

انگلستان	از ۱۳ تا ۲۷/۴ بلیون مارک
آلمان	از ۶/۲ تا ۲۷/۳ بلیون مارک
آمریکا	از ۴/۱ تا ۲۷/۷ بلیون مارک

مجموع تجارت خارجی (مجموع صادرات و واردات) مهمترین کشورهای پیشرفته ی دنیا از ۱۰۵ بلیون مارک در سال ۱۹۰۴ به ۱۶۵ بلیون مارک در سال ۱۹۱۲ رسیده است. در حقیقت چنین نرخ رشدی اعجاب آوراست. چنین اتفاقی در هیچیک از ادوار گذشته رخ نداده است و بهیچوجه قادر

نخواهیم بود رقمی مشابه آن در طی دورانهای گذشته بیابیم. بنظر می رسد که "اقتصاد ملی" کشورهای سرمایه داری عجله دارد دوران شکوفایی خود را محدود و مدت زمان رونق ناشی ازین سیستم را کاهش دهد. حال باید دید طرح "رفع کمبودهای مشخص" و تقسیم بندی غیر منطقی کشورها به صنعتی و کشاورزی چگونه پاسخگوی این مسائل خواهد بود؟

هنوز با مشکلات گنجه کنندهی دیگری نیز در زندگی اقتصادی جوامع مترقی روبرو هستیم. بجای آنکه به بررسی مجموع ارزش کالاهای مبادله شده قناعت ورزیم بهتر است نگاه دقیقتری به جدول صادرات و واردات آلمان بیفکنیم. برای مثال اساسی ترین نوع کالاهایی که در آلمان مورد دادوستد قرار می گیرد در نظر می آوریم. آمار زیر مربوط به سال ۱۹۱۳ است:

صادرات (به میلیون مارک)		واردات (به میلیون مارک)	
۶۸۰	انواع ماشین آلات	۶۰۶	پنبه خام
۶۵۲	محصولات فولادی	۴۱۷	گندم
۵۱۶	زغال سنگ خشک	۴۱۳	پشم خالص
۴۴۶	محصولات پنبهائی	۳۹۰	جو
۲۷۱	محصولات پشمی	۳۳۵	سنگ مس
۲۶۳	کاغذ و لوازم التحریر	۳۲۲	پوست گاو
۲۲۵	پوست خر	۲۲۷	سنگ آهن
۲۰۵	میله های آهنی	۲۰۴	زغال سنگ خشک
۲۰۲	کالاهای ابریشمی	۱۹۴	تخم مرغ

۱۴۷	پوکهای زغال سنگ	۱۸۸	پوست خر
۱۴۲	قیبر	۱۷۲	شوره
۱۳۲	پارچه	۱۵۸	ابریشم خالص
۱۳۰	محصولات مسی	۱۴۷	لاستیک خام
۱۱۴	چرم کفش	۱۳۵	الوار بریده شده
۱۱۴	کالاهای چرمی	۱۱۷	نخ پنبه ای
۱۰۲	اسباب بازی	۱۰۸	نخ پشمی
۱۰۲	ورقه ای فلزی	۹۷	الوار
۹۱	نخ پشمی	۹۵	پوست گوساله
۸۳	لوله های فولادی	۹۴	چتایی
۸۱	پوست گاو	۸۰	انواع ماشین آلات
۷۶	سیم فولادی	۷۳	پوست بره گوسفند و بز
۷۳	راه آهن و غیره	۷۲	محصولات کتان
۶۵	آهن	۶۹	زغال
۶۱	نخ پنبه ای	۶۱	پشم شانه شده
۵۷	کالاهای پلاستیکی	۴۳	محصولات پشمی

برای هر ناظری دو مطلب روشن می شود. یکی این مسئله که در هر دو ستون کالاهای مشابه و یکسان، گرچه به میزان مختلف، وجود دارد. بخشی از صادرات آلمان را ماشین آلات تشکیل می دهد و در عین حال قسمتی از ماشین آلات مورد احتیاج را از خارج نیز وارد می سازند که این میزان بالغ

بره ۸ میلیون مارک می‌گردد. همچنین در مورد زغال سنگ خشک که هم صادر و هم وارد می‌شود. در ضمن مابه کالاهای دیگری نیز مانند محصولات پنبه‌یی نخ‌پشمی، محصولات پشمی، پوست گارو (سایر پوست‌ها و مواد مختلف دیگر برمی‌خوریم که هر در ستون جای می‌گیرند ولی در این جدول ذکر نشده‌اند. از نقطه نظر تضاد نادرست بین کشاورزی و صنعت که برای پروفیسورهای علم اقتصاد ما همچون چراغ جادوی علاءالدین بر اسرار پوشیده‌ی تجارت جهان امروز روشنایی می‌افکند، مشابه بودن کالاهای دوستون کاملاً "غیر قابل درک بوده و بنظر بیهوده می‌رسد. چرا که آیا آلمان با "مازاد بر احتیاج" خود در مورد ماشین‌آلات مواجه است و یا با کمبود آن. در مورد زغال سنگ، کالاهای پنبه‌یی، پوست گاو و صدها نوع کالای دیگر نیز همین پرش مطرح است. قوانین "اقتصاد ملی" چگونه هم کمبود و هم "مازاد" را تواءم می‌دهد؟ گویا چراغ علاءالدین نور کمی از خود ساطع می‌کند؟ حقایق مذکور تنها در صورتی قابل توضیح‌اند که ماروابط پیچیده و کامل اقتصادی بین آلمان و کشورهای دیگر را ناشی از تقسیم بسیار گسترده و بسیار جزئی کار بدانیم. این تقسیم کار باعث می‌شود کشورهای خارجی انواع مشخصی از کالاهارا به کشور آلمان سفارش دهد و آلمان نیز بنوبه‌ی خود خواستار خرید کالاهای کم و بیش متفاوتی از آن کشور باشد که در نتیجه‌ی دادوستد روزانه انجام می‌گیرد. چنین توضیحی روشن می‌نماید که کشورهای جداگانه هر کدام فقط قسمت زنده‌یی از یک نظام کلی عظیم هستند.

اولین نگاه به آمار فوق برای همه آشکار می‌نماید که صادرات و واردات

دو پدیده‌ی جداگانه نیستند که از طریق "کمبودها" و "مازادها" بتوان آنها را توضیح داد بلکه برعکس مانند علت و معلول‌های دیگر دو پدیده‌ی متقابل هستند. قدر مسلم واردات عظیم پنبه به آلمان بخاطر رفع احتیاجات مردم آن کشور نیست قصد از وارد کردن آن از ابتدا بخاطر تدارک امر صدور عظیم پارچه‌ها و لباس‌های کتان‌ی است. چنین رابطه‌یی در مورد واردات پشم و صادرات کالاهای پشمی و همچنین در مورد واردات چشمگیر سنگ آهن و صدور انواع و اقسام محصولات فولادی به مقیاس وسیع و نیز سایر موارد صدق می‌کند. آلمان وارد می‌کند تا بتواند صادر کند. "کمبودهای" مصنوعی "معینی" ایجاد می‌کند تا بتواند این "کمبودها" را متقابلاً "به مازادها" بی‌شماری تبدیل کند. با هر معیاری که بسنجیم "این جهان کوچک" آلمان از همان ابتدا به مانند قسمتی از یک کلیت عظیم، به مانند فقط یکی از کارگاه‌های جهان عمل می‌کند.

اکنون با دقت بیشتری به بررسی این "جهان خرد" با در نظر گرفتن "خود کفایی کامل" آن می‌پردازیم. بی‌شک فرض کنیم جامعه‌ی سیاسی یا اجتماعی خاصی آلمان را از بقیه کشورهای جهان جدا نموده است و این کشور به تنهایی ناگزیر از حفظ خود می‌باشد، حال چه پیش می‌آید؟ فقط چگونگی تامین نان را در نظر می‌گیریم. قدرت تولید کشاورزی، آلمان دو برابر قدرت تولید کشاورزی آمریکا است. کشاورزان آلمان از لحاظ کیفی مقام اول را بین مناطق کشاورزی جهان کسب کرده است که فقط توسط کشورهای که تولید کشاورزی فشرده دارند مانند بلژیک، ایرلند و هلند

عقب گذاشته می شود. حدود پنجاه سال پیش با وجود آنکه آلمان از لحاظ کشاورزی مانند امروز توسعه نیافته بود ولی یکی از انبارهای غله‌ای اروپا بشمار می رفت، مایحتاج نان اروپائیان را فراهم نمود. امروزه، علیرغم قدرت تولید بالای آن، کشور آلمان حتی قادر نیست نیاز عمومی خود را تامین نماید و حدود  $\frac{1}{3}$  آنرا از خارج وارد می کند. به عبارت دیگر، هرگاه "اقتصاد ملی" آلمان از سایر کشورها جدا گردد، در حدود  $\frac{1}{3}$  جمعیت آن یعنی ۱۱ میلیون آلمانی از مواد غذایی مورد نیاز خود محروم خواهند گشت.

مردم آلمان سالیانه قریب ۲۲۰ میلیون مارک برای خرید قهوه، ۶۷ میلیون مارک برای کاکائو، هشت میلیون مارک برای چای، ۶۱ میلیون مارک برای برنج، ۱۲ میلیون مارک برای ادویه، ۱۳۴ میلیون مارک برای توتون صرف می کنند. امروز حتی فقیرترین کشورها بدون این محصولات نمی توانند زندگی کنند. این محصولات جزو ضروریات زندگی گشته است، ولی هیچیک از این محصولات به علت شرایط نامناسب جوی در آلمان کشت نمی شوند. (البته به استثنای مقدار کمی توتون) هرگاه برای مدتی رابطه اقتصادی آلمان با بقیه کشورهای قطع گردد سطح زندگی و فرهنگی کنونی آنها سقوط خواهد کرد. بعد از غذا نوبت به پوشاک می رسد. لباس زیر که اکثریت مردم می پوشند مانند بقیه انواع آن تقریباً "منحصراً" از پنبه درست می شود. البته فقط جامه های زیر بورژواهای ثروتمند کتانی است و لباس های رویی آنها از پشم و یا ابریشم خالص است، ولی نه پشم و نه ابریشم در آلمان تولید نمی شوند. حتی چتایی که مهمترین ماده ضروری در بافندگی است و یا پشم هیچکدام

در آلمان بدست نمی آیند. در ضمن این کشور با کمبود عظیم بذرک و کنف نیز مواجه است. اعضاء تمام این مواد در سراسر جهان در دست انگلستان است. حال اگر برای مدت معینی رابطه آلمان با بقیه کشورها قطع شود، از مواد خام وارداتی و بازاری خارجی محروم می گردد و در نتیجه تمام اقشار ملت از ابتدایی ترین پوشاک خود محروم خواهند گشت. حدود ۱۴۰۰۰۰۰ کارگر زن و مرد بزرگسال و کوچک در صنایع بافندگی امروز آلمان در رابطه با تولید پوشاک کار می کنند. در صورت متوقف شدن چرخ حرکت این صنعت تمام این افراد بیکار خواهند گشت.

حال مسئله را از طریق دیگری دنبال می کنیم. ستون فقرات صنایع بزرگ را صنایع سنگین یعنی تولید ماشین آلات و صنعت فولاد سازی تشکیل می دهد، که چنین امری احتیاج به ذخائر غنی سنگ آهن دارد. آلمان در سال ۱۹۱۳ در حدود ۱۷ میلیون تن آهن مصرف نمود. تولید محلی آهن به ۱۷ میلیون تن می رسد. در وهله اول چنین بنظر می آید که "اقتصاد ملی" آلمان درین زمینه به خوبی قادر به رفع احتیاجات خود است. ولی برای تولید آهن احتیاج به مقدار کافی سنگ آهن است که تولید محلی آن به ۲۷ میلیون تن، به ارزش ۱۱۰ میلیون مارک می رسد، در حالیکه ۱۲ میلیون تن سنگ آهن مرغوب، به ارزش ۲۰۰ میلیون مارک، که بدون آن چرخ صنایع فولاد آلمان قادر به حرکت نیست، از سوئد، فرانسه و اسپانیا خریداری می شود. شرایط مشابه این برای فلزات دیگر نیز وجود دارد. در حالیکه مصرف سالیانه روی ۲۲۰۰۰۰ تن است. آلمان حدود ۲۷۰۰۰۰ تن تولید می کند



که ۱۰۰۰۰۰ تن آن صادر می‌گردد. نتیجتاً با وارد کردن ۵۰۰۰۰ تن روی از خارج احتیاجات خود را رفع می‌کند. یکبار دیگر می‌بینیم که فقط بخشی از سنگ روی مورد احتیاج به میزان ۵۰۰۰۰۰ تن به ارزش ۵۰ میلیون مارک در خود آلمان استخراج می‌شود. در مورد سرب باید گفت که آلمان ۹۴۰۰۰۰ تن آن را بصورت کالای تمام شده و ۱۲۳۰۰۰ تن را بصورت سنگ سرب وارد می‌کند. سر آخر مس را در نظرمی‌گیریم که تولیدات در آلمان با مصرف سالیانه ۲۴۱۰۰۰ تن مس احتیاج به وارد کردن ۲۰۶۰۰۰ تن آن را از خارج دارد. قلع بطور کلی از خارج وارد می‌شود. حال اگر آلمان را بطور دائم از بقیه کشورهای جدا کنیم و جلوی واردات فلزات با ارزش و صادرات ماشین‌آلات و محصولات فولاد و صنایع فلزی را که ۶۶۳۰۰۰ کارگر دارد و ابزار ماشینی یک رشته‌ی کامل از رشته‌های وابسته به آنها نیز سقوط می‌کند - مانند آن دسته از صنایع که مواد خام، ابزار تولید و مواد کمکی تولید می‌کنند (نظیر استخراج زغال سنگ) همواره با این سقوط دستجمعی حتی آن بخش از صنایع که مواد مورد مصرف کارگران و کسانی را که در آن رشته از صنایع کار می‌کنند، نیز بکلی متوقف خواهد شد.

بیائید صنایع شیمیایی را با نزدیک به ۱۶۸۰۰۰ کارگر در نظر بگیریم که محصولات مورد نیاز جهان را تولید می‌کند. البته در مورد صنایع چوب با ۴۵۰۰۰۰ کارگر نیز باید گفت که هرگاه چوب و الوار مورد نیاز خود را از خارج وارد نکنند کاملاً متوقف خواهد شد. چرخ صنایع چرم‌سازی نیز با ۱۱۷۰۰۰ کارگر بدون پوست‌گاو وارداتی و بازارهای خارجی از حرکت باز خواهد ایستاد.

پس از این‌ها نوبت به فلزات قیمتی طلا و نقره می‌رسد که پایه‌های زندگی اقتصادی امروزه یعنی پشتوانه‌ی پولی یک‌کشور را تشکیل می‌دهد. ولی باید ذکر نمود که این فلزات به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی استخراج نمی‌شوند. با در نظر گرفتن تمامی این نکات باز از خود می‌پرسیم آیا پدیده‌ی بنام "اقتصاد ملی" در جهان وجود دارد؟ به عبارت دیگر، آلمان می‌تواند با قطع رابطه‌ی دائمی و واقعی باز بروی پای خود بایستد و اقتصاد جداگانه‌ی از بقیه‌ی کشورهای دنیا داشته باشد؟ درین صورت وضعیت فعلی زندگی اقتصادی فرهنگی آلمان چگونه خواهد شد؟ تا آنجا که دیدیم یک رشته از تولید پس از دیگری سقوط خواهد کرد، یعنی هر کدام موجبات بی‌ثمری و سقوط دیگری را فراهم می‌آورند و ازین طریق بر خیل عظیم کارگران بیکار خواهند افزود. تمامی مردم از اساسی‌ترین نیازهای خود - غذا، پوشاک و حتی اجناس لوکس - محروم خواهند گشت. تجارت فاقد عامل حیاتی خود یعنی طلا خواهد شد. "اقتصاد ملی" بکلی از هم پاشیده و متروک اعلام خواهد گشت.

همانطور که دیدیم نظریه‌ی "کمبودهای معین" در زندگی اقتصادی آلمان و همچنین مسئله‌ی "جهان خرد بیش از حد کامل" - جهان خودکفا و خودساز - که ناشی از بلند پروازی‌های آقایان پروفیسورهاست به چنین عاقبتی دچار خواهد شد.

اما صبر کنید. جنگ‌های جهانی سال ۱۹۱۴ بهترین معیار قضاوت در مورد "اقتصاد ملی" بود. آیا این جنگ ادعای بوچر را به بهترین نحو ثابت نکرده است؟ آیا به تمامی دنیا که با رشک و حسد به آلمان می‌نگریست نشان

نداد که گرچه به شدت از تجارت جهانی کنار گذاشته شده است بطرز اعجاب آوری بخاطر کنترل دقیق دولت و کفایت صنایع آلمان دارای اقتصادی سالم زنده و قوی است؟ آیا عرضی مواد غذایی به تمام ملت حتی بدون واردات مواد کشاورزی کاملاً "باندازه‌ی کافی نبود؟ آیا چرخ صنایع آلمان بدون واردات خارجی و بازار خارجی به حرکت متناسب خود ادامه نداد؟

بیانید این حقایق را بررسی کنیم .

ابتدا عرضی مواد غذایی را در نظر بگیریم که برعکس آنچه گفته شد فقط از طریق کشاورزی خود آلمان فراهم نگشته بود . در تمام مدت جنگ چندین میلیون نفر که در نیروهای ارتشی بودند توسط کشورهای خارجی - بلژیک ، فرانسه (قسمت شمال آن) ، قسمتی از هلند و لیتوانی - تغذیه می شدند . به عبارت دیگر به منظور تامین مواد غذایی مردم آلمان ، سطح کشت در "اقتصاد ملی" به اندازه‌ی مناطق اشغال شده‌ی خاک بلژیک و شمال فرانسه و در سال دوم جنگ به اندازه‌ی قسمت غربی امپراطوری روسیه افزایش یافته بود . تولیدات کشاورزی این مناطق کم و بیش کمبودهای وارداتی آلمان را جبران می کرد . آن روی سکه کمبود وحشتناک مواد غذایی مردم مناطق اشغال شده بود که بنوبه‌ی خود بعضی از این مناطق مانند بلژیک از طریق محصولات کشاورزی آمریکا به عنوان خیر خواهی به آنان داده می شد ، تا حدودی قادر به رفع احتیاجات خود بودند . در ضمن قیمت مواد غذایی در خود آلمان بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ درصد افزایش یافته بود که این امر موجبات کم غذایی قشر وسیعی از مردم آلمان را فراهم نمود .

در مورد صنایع آلمان باید از خود بپرسیم چگونه چرخ این صنایع بدون مواد خام وارداتی به حرکت در می آمد؟ ما قبلاً "دیدیم که اگر مواد خام به آلمان نرسد صنایع متوقف خواهند شد؟ پس چگونه چنین معجزه‌ی رخ داده است؟ مسئله به شکل ساده و بدون نیاز به معجزه قابل حل است .

صنایع آلمان به حیات خود ادامه می داد زیرا که مواد خام وارداتی به کشور سرازیر می شد . این امر به سه طریق انجام می شد . ابتدا استفاده از ذخائر عظیم پنبه ، پشم ، مس به اشکال مختلف و غیره که در خود آلمان وجود داشت ولی فقط کافی بود از مخفی گاهها بیرون آورده شوند . ثانیاً "باز به دلیل مصادره‌ی مواد مورد احتیاج از درون مناطق اشغال شده مانند بلژیک ، شمال فرانسه و قسمت‌هایی از لهستان و لیتوانی صنایع آلمان به حرکت در می آمدند . از آغاز جنگ آلمان را تنها نگذاشته و ازین طریق احتیاجات آنرا رفع می نمودند . بعلاوه اگر ذخایر عظیم فلزات قیمتی خارجی را که در بانک‌های آلمان احتکار شده بود - که این امر خود از شرایط قبلی و ضروری "اقتصاد جنگ" است - در نظر بگیریم آنوقت خواهیم فهمید که قطع رابطه‌ی صنعتی و تجارتي آلمان با بقیه‌ی دنیا همانند تغذیه‌ی کافی مردم آلمان از طریق کشاورزی محلی آن شوخی فریب آمیزی است . بدین ترتیب خود کفایی مفروض "جهان خرد" آلمانی بر اساس دو داستان بچگانه و باور نکردنی قرار گرفته است .

حال بازار صنایع آلمان را که چهار گوشه‌ی جهان را تشکیل می دهد - در نظر می گیریم . در دوره‌ی جنگ عدم وجود این بازارها از طریق احتیاجات نظامی خود دولت جبران می شود . بدین معنا که مهمترین رشته‌های صنعت



موارد به خود خواهد داد ؟

هرگاه آنطور که آقای پروفیسور یاد داده است بررسی کنیم باید بگوییم که اگر روابط اقتصادی و تجارتي بین "اقتصادهای ملی" کشورهای گوناگون فقط براساس "مازاد" این "اقتصادهای ملی" صورت می‌گیرد (مانند دوران پادشاهی بخت‌النصر) یعنی اگر مبادله‌ی کالا فقط به صورت پلی بین شکاف عمیق "جهان‌های خرد" جدا از یکدیگر عمل می‌نماید، پس درین حالت بنظر می‌رسد که هرکشوری به میزان کالاهایی که صادر می‌کند از کشورهای خارجی کالا وارد می‌نماید. در مبادلات ساده‌ی کالایی آیا پول فقط یک وسیله‌ی مبادله نیست؟ و آیا در تحلیل نهایی بهای کالاهای وارداتی از طریق درآمد صادرات کالاهای یک کشور پرداخت نمی‌گردد؟ درین صورت پس "اقتصاد ملی" مزبور چگونه می‌تواند به چنین فتحی نایل آید و همواره میزان وارداتش از صادرات - یا "مازاد" محصولات - بیشتر باشد؟ ممکن است جناب پروفیسور به ما بخندد ولی جواب مسئله بسیار ساده است. فقط کافی است کشور وارد کننده ما به التفاوت صادرات واردات را بوسیله‌ی پول نقد بپردازد. اما بیخشد فقط کشوری با ذخائر غنی طلا و نقره می‌تواند از عهده‌ی تخصیص سالیانه‌ی چنین مبلغ قابل توجهی به تجارت خارجی برآید. چنین امری در مورد هیچیک از کشورهای آلمان، فرانسه، بلژیک، و هلند مصداق پیدا نمی‌کند. بعلاوه با کمال تعجب با این حقیقت مواجه می‌شویم که نه تنها میزان واردات کالا در آلمان افزون بر صادرات کالا است بلکه پولی که وارد کشوری شود بمراتب بیش از میزانی است که خارج می‌گردد.

(فولاد، بافندگی، چرمسازی، پشمبافی) به صنایع جنگی تبدیل خواهند شد و منحصراً "احتیاجات نظامی" را برآورد خواهند نمود از آنجا که هزینه‌ی جنگ توسط مالیات دهندگان آلمانی تامین می‌شود، تغییر صنایع قبلی به صنایع جنگی بدین معنا که "اقتصاد ملی" آلمان بجای فرستادن بخش‌عظیم محصولات خود از طریق سیستم اعتبار عمومی و مقروض کردن تولیدات اقتصادی آماده برای چندین دهه جبران خواهد شد.

بدر نظر گرفتن تمام جوانب آشکار می‌گردد که معجزه‌ی پیشرفت "جهان‌خرد آلمان" را در طول جنگ می‌توان بعنوان تجربه‌ی در نظر گرفت. و این سوال را مطرح نمود که با ادامه‌ی چنین روشی چه مدت طول خواهد کشید که تمامی ساخت جامعه بکلی سقوط کند. این امر بیشتر شبیه خانه‌هایی است که با کارت‌های ورق درست می‌کنند.

حال پدیده‌ی عجیبی را بررسی می‌کنیم. اگر جمع ارقام تجارت خارجی آلمان را در نظر بگیریم می‌بینیم که رقم واردات از صادرات بیشتر است. در سال ۱۹۱۳ واردات کشور به ۱۱/۶ و صادرات به رقم ۱۰/۹ بلیون مارک بالغ گشت. چنین رابطه‌ی در آن سال امری استثنائی نبوده بلکه سال‌های متعددی این اتفاق تکرار می‌شده است. در عین حال می‌بینیم چنین اختلافی در مورد انگلستان (در سال ۱۹۱۳) با ۱۳ بلیون مارک رقم واردات و ۱۰ بلیون مارک رقم صادرات نیز صدق پیدا می‌کند. حتی کشورهای فرانسه، بلژیک و هلند نیز با چنین امری مواجه شده‌اند. چگونه چنین اتفاقی رخ می‌دهد؟ آیا پروفیسور بوچرز حمت تشریح نظریه‌ی "مازاد" و "کمبودهای معین" را در این

در سال ۱۹۱۳ واردات طلا و نقره بالغ بر ۴۴۱/۳ میلیون مارک و صادرات آن ۱۹۳/۸ میلیون مارک گردید. این امر تقریباً "سال‌های متمادی است که بدین صورت جریان دارد. حال پروفیسور برچربان نظریه‌ی "مازاد" و "کمبودها"ی خود چگونه به این مسئله پاسخ می‌دهد؟ همانطور که قبلاً "نیز گفتیم چراغ علاء‌الدین روبه‌خاموشی گذاشته است. ما اکنون می‌فهمیم که در پشت چهره‌ی درخشان تجارت خارجی روابط اقتصادی بین "اقتصادهای ملی" جداگانه نهفته است که هیچ ارتباطی به مبادلات کالایی ندارد. هر کشوری باید دارای برخی امتیازات مصادره‌ی اقتصادی باشد تا بتواند محصولات بیشتری از کشورهای دیگر گرفته و کمتر در قبال آن بپردازد، این امتیازات ارتباطی به مبادله‌ی بین در نیروی متساوی ندارد. در حقیقت هر جا که دست بگذاریم با چنین روابط و حقوق تسلط اقتصادی مواجه می‌شویم، حتی اگر نظریه‌های اندشمندانه‌ی آقایان پروفیسورها قادر به بیان آن نباشند. ساده‌ترین مثال چنین رابطه‌ی وابستگی بین کشور مادر و مستعمرات آن است. برای مثال انگلستان را در نظر می‌گیریم که به طریق مختلف، از هندوستان سالیانه به میزان ۱ بیلیون مارک باج می‌گیرد و در نتیجه صادرات کالایی هندوستان سالیانه به میزان ۱/۲ بیلیون مارک از واردات آن بیشتر است. این "مازاد" چیزی جز بیان اقتصادی استثمار کشور مستعمره‌ی هندوستان توسط سرمایه‌داری انگلستان نیست. تفاوت نمی‌کند این استثمار چگونه صورت می‌گیرد یعنی یا کالاها مستقیماً به خود انگلستان صادر می‌گردند یا به کشورهای دیگر جهان، به منظور بالا

(۲)

بردن میزان باجی که به استثمارگران انگلیسی می‌دهد، فروخته می‌شود. وابستگی در روابط اقتصادی الزاماً "همراه با سلطه‌ی سیاسی مستقیم نیست. روسیه نیز بیش از میزانی که وارد می‌کند کالا صادر می‌نماید. تفاوت بین این ساله جریان عظیم خروج کالا از روسیه شدت می‌یابد؟ اما اینک می‌دانیم که با صدور گندم، دهقان روسی خود به دلیل سوء تغذیه از بیماری اسکوربوت رنج می‌برند. او مجبور به مصرف نانی است که اندکی پوست درخت به آن اضافه می‌شود. فقط از طریق قوانین مالیاتی و مالی مناسب که به راحتی در واقع به حيله - می‌تواند ثمره‌ی کار دهقانان را از دستش برباید، دولت روسیه قادر می‌گردد بهره‌ی قرض‌های خارجی خود را بپردازد. چنین استثمار ضرورت اساسی برای ادامه‌ی حیات دولت روسیه است. پس از سقوط کامل در جنگ کریمه و انجام پاره‌ی اصلاحات مخارج دولت روسیه به میزان وسیعی از طریق وام‌هایی از کشورهای اروپای غربی بالاخص فرانسه تأمین می‌شود. برای پرداخت بهره به فرانسه، دولت روسیه ناچار است میزان دورقم به یک بیلیون مارک می‌رسد. شاید این نیز "مازاد" عظیم محصولات کشاورزی روسیه است که بیشتر نیاز "اقتصاد ملی" کشور بوده و در نتیجه هر

---

۲- رزالوکزامبورک در حاشیه‌ی کتاب چنین یادداشت کرده: زمینه‌ی اقتصادی هندوستان: میزان "مسکن عمومی" در جوامع دهقانان نزول می‌کند. در مورد صنایع... ارقام خاموش صادرات و واردات حقایق تکان دهنده‌ی را بر ملا می‌سازند...

متناهی گندم ، الوار ، بذرک و کنف و دام و خروس به انگلستان ، آلمان و هلند بفروشد . مازاد صادراتی عظیم روسیه نشانگر باجی است که یک وام گیرنده به وام دهنده می پردازد . چنین رابطه‌یی به دلیل بهره‌ی سرمایه‌ی وام داده شده ، موجب تعادل تجارتي مطلوبی برای فرانسه می‌گردد . البته حلقه‌ی ارتباط اقتصادی بین این پدیده‌ها باید بیشتر مورد بررسی قرارگیرد . برای ده‌ها سال سرمایه‌یی که از فرانسه وام گرفته شده بود به دو منظور بکارگرفته می‌شد . اولاً برای ساختن راه آهن از طریق کمک‌های دولتی و ثانياً "به مصرف هزینه‌های نظامی می‌رسد . در رابطه با چنین هزینه‌هایی و از طریق مالیات‌های حمایتی کلان ، صنعت نوپا و جوان روسیه قدم به عرصه‌ی وجود نهاد .

سرمایه‌ی استقرای از طرف کشور قدیمی تر سرمایه‌داری یعنی فرانسه موجب گرفتن سرمایه‌داری جوان روسیه می‌گردد که برای مدتی محتاج کمک کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی نظیر انگلستان و آلمان از طریق واردات ماشین‌آلات و سایر ابزار تولیدی است . در نتیجه بین کشورهای روسیه ، فرانسه ، آلمان و انگلستان ارتباط اقتصادی خاصی پدید آمده که مبادله‌ی کالایی به‌دشواری می‌تواند این رابطه را تشریح نماید .

ما هنوز تمام روابط اقتصادی ممکن بین کشورهای مختلف را بررسی نکرده‌ایم . کشورهایمانند ترکیه یا چین مسائل دیگری را از نظر نظریه‌های اندیشمندان‌ی پروفیسورها مطرح می‌کنند چرا که برعکس روسیه و مانند آلمان و فرانسه ، در عرض چندین سال ارزش واردات این کشورها دو برابر ارزش صادرات آنها بوده و ازین بابت تفاوت قابل ملاحظه‌یی وجود دارد . حال چگونه ترکیه یا چین

قادر به تاءمین "کمبودهای" عظیم "اقتصاد ملی" خود خواهد گشت ، در حالیکه "اقتصاد ملی" آنها قادر به تولید "مازاد" متناسب با آن نیست ؟ شاید قدرتهای اروپائی با آن روحیه‌ی خیرخواهی مسیحی خود هر ساله صدها میلیون مارک به شکل انواع کالاهای مفید به آن کشورها می‌بخشند ؟ این امر حقیقت ندارد . هرکسی به خوبی می‌داند که چین و ترکیه در جنگ سودجویان اروپایی هستند و مجبورند باج‌های گزافی به بانک‌های فرانسوی ، آلمانی و انگلیسی بپردازند . البته در مقایسه با روسیه ، ترکیه و چین قاعدتاً "باید پدید آمده متضادی را نشان دهند . به عبارت دیگر باید بتوانند با مازاد صادرات خود بهره‌ی وام‌های خود را به کشورهای غربی بپردازند . تنها نکته‌ی قابل ذکر این است که به اصطلاح "اقتصاد ملی" ترکیه و چین از پایه با "اقتصاد ملی" روسیه متفاوت است . وام‌های خارجی روسیه صرف ایجاد راه آهن ، تاسیسات و جنگ افزار می‌گردد . در حالیکه در حال حاضر ، ترکیه فاقد هرگونه صنعتی بوده و قادر نیست با اقتصاد قرون وسطایی ، دهقانی و طبیعی خود ورشهای عقب مانده‌ی زراعت یکشبه اقدام به ایجاد رشته‌یی از صنایع بنماید . با کمی تفاوت همین امر در مورد چین نیز صدق می‌کند . تمام محصولات صنعتی مورد نیاز مردم چین و همچنین دیگر وسائل لازم برای بهبود وضعیت حمل و نقل و ارتباط داخلی و لوازم مورد نیاز ارتش و نیروی دریایی باید به صورت کالای تمام شده و کامل از کشورهای اروپای غربی خریداری گردد و در محل توسط کارگزاران و تکنسین‌ها و مهندسین اروپایی به کار انداخته شوند . در قرارداد وام‌ها ، دریافت این قبیل خدمات به کشور وام گیرنده تحمیل می‌گردد .

برای مثال سرمایه بانکی آلمان و اتریش در صورتی در اختیار چین گذاشته می شد که این کشور میزان معینی جنگ افزار به شرکت کروپ و اشکودا سفارش بدهد. به علاوه، وام های دیگری تنظیم گشت که مشروط به دادن حق امتیاز قبلی برای تاسیس راه آهن در چین بود. بدین ترتیب از همان ابتدا سرمایه های اروپایی به صورت کالا (جنگ افزارها) و یا سرمایه صنعتی به شکل طبیعی خود و یا به صورت ماشین آلات، فولاد و غیره سرازیر چین و ترکیه می شوند. این کالاها نه به منظور مبادله بلکه به خاطر بهره گیری بیشتر از این کشورها صادر می شود. بهره ای این سرمایه ها که معمولاً بالاتر از میزان متوسط سود بانکی است از طریق فشاری که بر این کشورها و به ویژه بر دهقانان چینی و روسی، به دلیل قوانین شدید مالیاتی، می آید به جیب سرمایه داران اروپایی می رود. ناگفته نماند که در وضع قوانین مالیاتی در این کشورها، اروپائیان نظارت و مشاورت کامل دارند. و رای آمار آزاد وارداتی چین و ترکیه و تطبیق آن با مازاد صادرات اروپا نوعی رابطه ای خاص اقتصادی بین سرمایه داری بزرگ و ثروتمند غرب با کشورهای فقیر و عقب مانده شرق وجود دارد که این رابطه موجب فقر زدگی هر چه بیشتر کشورهای شرق می شود. آنچه که غرب در اختیار شرق می گذارد فقط وسائل عظیم جدید ارتباطی و تاسیسات نظامی است، ولی همزمان با این عمل سیستم اقتصاد روستائی قدیمی این کشورها را با سرعت زیادی به نابودی می کشاند.

نوع دیگری از این روابط در آمریکا دیده می شود. مانند روسیه، صادرات آمریکا به مراتب بیش از واردات آن است. در سال ۱۹۱۳ ارزش واردات به

۷/۴ بیلیون مارک و ارزش صادرات به ۱۹/۲ بیلیون مارک بالغ گشت. علت به وجود آمدن این پدیده اساساً "با آنچه که در روسیه اتفاق افتاده متفاوت است. البته آمریکا نیز بخش عظیمی از سرمایه ای اروپا را می بلعد. مرکز بورس لندن، از آغاز قرن ۱۹ به بعد قسمت اعظم وام و سهام آمریکایی را جذب نموده است. تا اینکه در سال های ۱۸۶۰ احتکار و سفته بازی در مورد سهام و اوراق بهادار آمریکایی خود علامت مشخصی برای بروز بحران عظیم صنعتی و تجارتي انگلستان گشت. از آن پس تاکنون حتی برای لحظه ای جریان هجوم سرمایه ای انگلستان به آمریکا قطع نگشته است. بخشی از سرمایه ای انگلستان به صورت سرمایه ای استقراری به شهرداری ها و یا شرکت های خصوصی پرداخت می شود ولی قسمت اعظم آن به شکل سرمایه صنعتی وارد اقتصاد آمریکا می گردد. سهام صنعتی و یا سهام راه آهن آمریکا در مرکز بورس لندن خریداری می شود. کارتل های صنعتی انگلیسی به خاطر اجتناب از ممنوعیت های مالیاتی شعبه ای از کارخانه های خود را در آمریکای شمالی تاسیس می کنند و با از طریق خرید سهام و از بین بردن رقابت در بازار جهانی، سرمایه داران آمریکایی را تحت کنترل خود قرار می دهند. در ضمن صنایع آمریکا مدام در حال رشد و توسعه هستند. همزمان با دریافت سرمایه مالی از اروپا، این صنایع در حال رشد اقدام به صدور سرمایه صنعتی به مقیاس وسیع به کانادا، مکزیک و دیگر کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی می نماید. (مانند صدور ماشین آلات و زغال سنگ)

بدین ترتیب آمریکا دو امر صادرات عظیم کالاهای نیمه تمام (مانند

پنبه ، مس ، گندم ، الوار ، نفت ) به کشورهای قدیمی تر سرمایه داری و صادرات کالاهای صنعتی در حال رشد خود را به کشورهای جوانی که تازه در حال صنعتی شدن هستند تلفیق می نماید . چنین مرحله‌ی خاص گذار یک کشور کشاورزی و ام‌گیرنده به کشوری صنعتی و صادر کننده‌ی سرمایه در ام‌صادرات عظیم مازاد کشور آمریکا که همچون حلقه‌ی ارتباطی بین کشورهای سرمایه داری قدیمی تر و کشورهای جوان و عقب مانده‌ی قاره‌ی آمریکا عمل می نماید ، انعکاس یافته است .

اگر به بررسی هجوم جریان سرمایه از کشورهای قدیمی تر صنعتی به کشورهای جوانتر بپردازیم و در عین حال مسئله‌ی تحصیل درآمد از برگشت دوباره‌ی این سرمایه (یعنی باج سالیانه‌ی که کشورهای جوانتر به قدیمی تر می پردازند) را در نظر بگیریم رو به مرزها با یک جریان نیرومند مواجه می شویم . بر طبق آمار سال ۱۹۰۶ ، انگلستان در حدود ۵۴ میلیارد مارک در کشورهای خارج و مستعمرات خویش سرمایه گذاری کرد که از بابت آن ۲/۸ میلیارد مارک بهره دریافت کرد . حتی ده سال پیش ، آلمان از بابت ۲۶ میلیارد مارکی که در خارج از کشور سرمایه گذاری کرده بود بهره‌ی معادل ۱/۲۴ میلیارد مارک بدست آورد . از آن پس سرمایه گذاری‌ها و درآمدهای این کشور با سرعت هر چه بیشتر افزایش یافته است . چنین جریان‌های عظیم سرمایه و درآمد آن بین کشورهای کوچکتر باج دهنده تقسیم می گردد . همانطور که کشور آمریکا شمالی سرمایه داری را در قاره‌ی آمریکا گسترش می دهد ، روسیه نیز - که خود تقریباً " به سرمایه‌ی مالی فرانسه و صنایع آلمان و انگلستان منکی است -

سرمایه‌ی استقراضی و کالاهای صنعتی خود را به مناطق مختلف آسیا مانند ایران ، آسیای مرکزی و چین منتقل می نماید . برای مثال روسیه در ساختن خطوط آهن چین سهیم است .

بنابراین در ورای خطوط مبهم و ناشناخته‌ی تجارت بین‌المللی ما به انبوهی از روابط پیچیده و وابسته به هم اقتصادی برمی خوریم که هیچ نقطه‌ی مشترکی با مبادله‌ی ساده‌ی کالایی ندارند . در حالیکه دانشمندان متخصص تنها همین مبادله‌ی ساده‌ی کالایی را می بینند .

مادر می یابیم مبنایی را که پروفیسور بوخبر برای تجارت بین‌المللی انتخاب نموده است تقسیم جهان به کشورهای صنعتی و کشورهای تولید کننده‌ی مواد خام - چیزی جز جمله پردازی‌های پرطمطراق نیستند . عطر ، پارچه‌ی کتان و ماشین‌آلات همه کالاهای کارخانه‌ی هستند . ولی صادرات عطر فرانسه فقط نشانه‌ی آن است که این کشور به تولید کالاهای لوکس که مورد مصرف قشر کوچکی از بورژوازی ثروتمند جهان است مبادرت می ورزد . از طرفی صادرات پارچه‌های کتان‌ی ژاپن نشان می دهد که این کشور برای سلطه بر تولید کارگاهی و کشاورزی صنعتی شرق آسیا با اروپای غربی رقابت شدیدی می کند و قصد دارد شیوه‌ی قدیمی مبادلات کالایی را جانشین شیوه‌های قدیمی سازد . در ضمن صادرات ماشین‌آلات انگلستان ، آمریکا و آلمان نشانگر این واقعیت است که سه کشور فوق در حال گسترش صنایع عظیم خود به تمام نقاط جهان هستند .

مادر می یابیم که امروزه نوع بخصوصی " کالا " صادر و وارد می گردد که بخت النصر و معاصرینش و نه دوران باستان و یا قرون وسطی ، آنرا

می شناخته‌اند. این کالا "سرمایه" نام دارد. چنین کابینی به منظور پرکردن "شکاف‌های معین" "اقتصاد ملی" کشورها بکار بسته نمی‌شود، بلکه برعکس، خود در ساخت کشورهای قدیمی‌تر ایجاد شکاف می‌کنند. صدور این کالا به کشورهای مذکور در مدت زمان معینی مانند دینامیت، نظام اقتصادی آنها را منفجر می‌کند. همراه با صدور سرمایه "کالاهای" دیگری نیز توسط تعداد کمی از کشورها به سایر نقاط جهان سرازیر می‌گردد. دمدم بر میزان این کالاها افزوده می‌شود. از طرفی با وسائل جدید حمل و نقل روبرو می‌شویم و از طرف دیگر نابودی انسانها در جهان بیداد می‌کند. از یکطرف اقتصاد مالی رشد می‌یابد و از طرف دیگر اقتصاد روستایی به نابودی کشانده می‌شود. فقر و ثروت، پرولتاریا و استعمارگران در تضاد شدیدی با یکدیگر قرار می‌گیرند. نامنی، بحران‌ها، هرج و مرج و انقلابات سراسر جهان را در بر خواهد گرفت. "اقتصاد ملی" اروپایی که بازوان فربه خود را به دور همی کشورها و تمام انسانها حلقه می‌کند، با فشار استثمار سرمایه‌داری خود می‌خواهد آنها را خفه نماید.

## فصل چهارم

با وجود تمام نکات مذکور آیا پروفوسور بوخر هنوز هم می‌تواند مسئله‌ی اقتصاد جهانی را انکار کند؟ البته که می‌تواند. چرا که پروفوسور ما با نگاهی پرسش‌آمیز به هرسو خواهد نگریست و چون چیزی درک نمی‌کند خواهد گفت: همان است که گفتم، من هیچ "پدیده‌ی مشخصی" نمی‌بینم که احتمالاً "بتواند از نظر اساسی‌ترین خصوصیات با اقتصاد ملی تفاوت داشته باشد و بسیار تردیدآمیز است که چنین پدیده‌ی بی‌حتملی در آینده نیز به وجود آید. بسیار خوب، ما اکنون محدوده‌ی تجارت و آمار بازرگانی را بکلی رها کرده مستقیماً "به سراغ زندگی واقعی یعنی تاریخ روابط اقتصادی جدید می‌رویم. برای این منظور فصل کوتاهی را به بررسی واقعیت‌های عینی گوناگون اختصاص می‌دهیم. اولین دستگاه مکانیکی ریسندگی پنبه به سال ۱۶۷۸ در شهر ناتینگهام



(۱) انگلستان توسط شخصی بنام آرکرایت ساخته شد. در سال ۱۷۸۵ کارترایت (۲) دستگاه بافندگی را اختراع کرد. در نتیجه بافندگی دستی بکلی از بین رفت و ماشین‌آلات جدید با سرعت هرچه بیشتر جانشین آنها شدند. در آغاز قرن ۱۹ هنوز نزدیک به یک میلیون نفر در انگلستان بودند که به کار بافندگی دستی اشتغال داشتند. ولی بتدریج آنها نیز از زمینه اقتصادی محو گردیدند به نحوی که حدود سال ۱۸۶۰ تنها نزدیک به چند هزار نفر از این طریق امرار معاش می‌کردند. از طرف دیگر نزدیک به نیم میلیون نفر کارگر در بخش صنعت پنبه‌استخدام شده بودند. در سال ۱۸۶۳ نخست وزیر وقت، گلاستون (۳) در پارلمان به "افزایش مست کننده‌ی ثروت و قدرت" که نصیب بورژوازی انگلستان گشته اشاره می‌کند، در حالی که طبق معمول حتی کوچکترین قطره‌یی از این ثروت و قدرت نصیب طبقه‌ی کارگر نشد.

صنایع پنبه‌ی انگلستان مواد خام خود را از آمریکای شمالی وارد می‌نماید. افزایش تعداد کارخانه‌ها در منطقه‌ی لانکشر موجب گسترش عظیم مزارع پنبه در جنوب ایالات متحده شد. برای کار در مزارع پنبه، سیاه‌پوستان را از آفریقا به عنوان نیروی کار ارزان وارد آمریکا می‌نمودند. این امر در موارد کشت شکر، برنج و توتون مصداق داشته است. نوع جدید و عجیبی از احیای برده‌داری در آفریقا به چشم می‌خورد. قبائل سیاه‌پوست مناطق

۱- Arkwright  
۲- Cartwright  
۳- Gladstone

مختلف قاره‌ی سیاه که توسط روه‌سای خود فروخته می‌شدند از طریق زمین و دریا و طی مسافت‌های طولانی به منظور فروش به زمین‌داران و سرمایه‌داران آمریکائی حمل و نقل می‌شدند. مهاجرت "ملل سیاه پوست" به شکل منظم صورت می‌گرفت. در اواخر قرن ۱۸ یعنی سال ۱۷۹۰ برطبق یکی از آمارهای به دست آمده حدود ۶۹۷۰۰۰ سیاه‌پوست در آمریکا وجود داشت که تعداد آنها در سال ۱۸۶۱ به چهار میلیون نفر افزایش یافت.

گسترش عظیم تجارت برده و کاربرندگان در جنوب اتحادیه‌ی آمریکای شمالی جنگ صلیبی دیگری را بین ایالات شمالی و غیر مسیحیان نفرت‌انگیز جنوبی دامن زد. صدور سرمایه‌های انگلیسی به ایالات شمالی بین سالهای ۱۸۲۵ تا ۱۸۶۰ منجر به ساختمان نیرومند خطوط آهن گشت که سرآغاز رشد صنعتی و همراه آن رشد بورژوازی بود که شیوه‌ی خالص و جدید تراستثمار یعنی کار مزدوری سرمایه‌داری را پرستش و عبادت می‌کرد. سود سرسام آور و افسانه‌یی مالکین مزارع جنوب که در طی هفت سال گذشته تا سرحد مرگ از بردگان خود کار می‌کشیدند بنظر منزه‌گرایان پرهیزگار شمال امری ناپسند و زشت جلوه می‌نمود چرا که شرایط اقلیمی سرزمین‌های شمالی مانع به وجود آوردن چنان بهشتی بود.

در سال ۱۸۶۱ به دستور ایالات شمالی و از طریق قوانینی که در سراسر منطقه جرمی شد برده‌داری لغو گردید. زارعین جنوب که از این نظر تحریک شده بودند به سرعت در مقابل اجرای آن قوانین دست به شورش زدند.

ایالات جنوبی از اتحادیه جدا گشت و جنگ داخلی آغاز گردید .  
به دنبال آن ویرانی و نابودی اقتصادی ایالات جنوبی شروع شد . میزان تولید و تجارت کاهش یافت و صادرات پنبه قطع شد . در نتیجه صنایع انگلستان از ماده‌ی خام خود محروم شد و در نتیجه در سال ۱۸۶۳ بحران وحشتناکی که به "قحطی پنبه" شهرت یافت انگلستان را فرا گرفت . در ناحیه‌ی لانکاشایر ۲۵۰۰۰۰ کارگر اخراج شدند ، ۱۶۶۰۰۰ نفر نیمه وقت و فقط ۱۲۰۰۰۰ کارگر تمام وقت کار می‌کردند و تازه این عده دستمزدهایی

---

۴ - در مورد تاریخ و حوادث فوق رزالوکزامبورگ در اشتباه است . در سال ۱۸۶۱ لینکلن نماینده‌ی حزب جمهوریخواه که بر علیه گسترش برده‌داری در مناطق بیشتری ، فعالیت می‌نمود به مقام ریاست جمهوری رسید . بسیاری از ایالاتی که برده‌داری در آغاز رواج داشت از اتحادیه جدا گشتند و سپس جنگ داخلی شروع شد . در سپتامبر ۱۸۶۲ لینکلن اخطار مقدماتی خود را علیه ملاکین جنوب صادر نمود . درین بیانیه قید شده بود که هرگاه ایالات شورشی تا آخر آسال تسلیم نگردند بردگان آن ایالت آزاد اعلام خواهند گشت . هیچکدام از ایالات هم پیمان مفاد اعلامیه را رعایت نکردند و در نتیجه در اول ژانویه ۱۸۶۳ لینکلن اعلامیه‌ی آزادی خود را صادر کرد . قوانین بعدی که به سال ۱۸۶۵ به عنوان سیزدهمین طرح به مجلس آمریکا تقدیم شد ، برده‌داری را در تمام مناطقی که در اعلامیه آزادی ذکر نشده بود ملغی نمود .

بین ده تا بیست درصد کمتر از گذشته دریافت می‌کردند . مردم این ناحیه تحت فشار و بدبختی بی‌پایانی قرار گرفتند . در حدود ۵۰۰۰۰ نفر کارگر دادخواستی برای دریافت کمک‌های دولتی مبنی بر اجازه‌ی مهاجرت آنان و خانواده‌هایشان از انگلستان تسلیم پارلمان کردند . کشور استرالیا که به دلیل نابودی اهالی بومی خود به دست اروپاییان احتیاج به نیروی کار برای توسعه و گسترش بیشتر سرمایه‌داری نوپای خود داشت ، موافقت خود را برای پذیرفتن کارگران مهاجر انگلیسی اعلام نمود . البته کارخانه‌داران انگلیسی بشدت علیه مهاجرت "نیروی کارزننده" خود را که در عرض مدت کوتاهی به محض رفع بحران بدان احتیاج می‌داشتند ، اعتراض کردند . در نتیجه تسهیلات چندانی برای مهاجرت کارگران مهیا نشد و بالطبع آنها مجبور شدند تا قطره‌ی آخر جام تلخ و وحشت‌انگیز بحران را بنوشند .

پس از آنکه منابع آمریکایی صنایع انگلستان از بین رفت ، این کشور در صدد برآمد از ذخایر مواد خام کشورهای دیگر استفاده کند و در نتیجه به هندوستان روی آورد . با سرعت سرسام‌آوری به کشت پنبه در مزارع هندوستان دست زد و در نتیجه مناطق زیادی از هندوستان که با تولید کشاورزی خود مواد غذایی روزانه‌ی جمعیت را برای هزاران سال متمادی فراهم کرده بودند و در ضمن تنها وسیله‌ی ارتزاق هندوها بود ، در مقابل هجوم شدید سوداگران که منافع پیش‌بینی شده در آن می‌دیدند تسلیم گشتند . پس از مدت کوتاهی به دلیل تبدیل مزارع برنج به کشتزارهای پنبه مواد غذایی بشدت کاهش یافت و قحطی عارض گردید . فقط در عرض یکسال



یعنی سال ۱۸۶۶ در منطقه‌ی اریسا، در شمال بنگال، بیش از یک میلیون نفر در اثر قحطی مردند.

دومین تجربه‌ازین دست در مصر اتفاق افتاد. به‌منظور بهره‌برداری از موقعیتی که جنگ داخلی آمریکا ایجاد کرده بود، نایب‌السلطنه‌ی مصر اسماعیل پاشا با سرعت زیادی به گسترش مزارع پنبه در مصر پرداخت. تغییرات واقعی در روابط مالکیت اقتصاد روستایی کشور صورت گرفت. در تمام نقاط زمین‌های روستاییان به عنوان مایملک سلطنتی تصرف گردید تا به‌صورت مزارع هرچه‌وسیتز پنبه در آیند. هزاران سرف برای ساختن سدها، کندن کانال‌ها و شخم زدن در مزارع نایب‌السلطنه به زور به مناطق مورد نظر فرستاده شدند. برای خرید دستگاه‌های پنبه پاک کنی و شخم ماشینی از انگلستان اسماعیل پاشا هرچه بیشتر و بیشتر کشور را به زیر بار قرض از بانکداران فرانسوی راند. یک سال بعد، چند روز پس از متارکه‌ی جنگ داخلی در آمریکا قیمت پنبه به دوران شکوفایی تجارت خود سقوط کرد. در نتیجه کشت پنبه در مصر فقط باعث نابودی اقتصاد روستایی آن کشور گردید. (بدون آنکه ثمری ببار آورد) همراه با این نابودی سرمایه‌گذاری‌های دولتی سقوط کرد و در نهایت توسط ارتش انگلیس اشغال شد.

در همان زمان صنایع پنبه مناطق جدیدی را فتح نمود. جنگ کریمه که در سال ۱۸۵۵ صادرات کف و بذرک روسیه را متوقف نموده بود، باعث بوجود آمدن بحران سختی در صنایع کتان اروپا گشت. در نتیجه از آنجا

Orissa - ۵

که غالباً "کتان و پنبه می‌توانند جانشین هم گردند، صنایع پنبه به قیمت نابودی صنایع کتان رشد کرد. در خود روسیه پس از سقوط رژیم کهنه در جنگ کریمه، تغییرات سیاسی به وجود آمد و در نتیجه‌ی آن نظام، رعیتی ملغی شد و اصلاحات لیبرال منشانه و تجارت آزاد و ساختن خطوط آهن به سرعت آغاز گردید.

در نتیجه بازارهای جدید گسترده‌ی در درون این کشور پهناور ایجاد گردید که صنایع کتان انگلستان به سرعت قصد رسوخ در آنها را داشت. در سالهای ۱۸۶۰ بعد از یک رشته جنگهای خونین، دروازه‌های چین نیز به روی انگلستان گشوده شد. در حالیکه صنایع کتان نیمی از صادرات انگلستان را تشکیل می‌داد، این کشور آقای تجارت جهانی گشت. دهه‌ی ۱۸۶۰ و دهه‌ی ۱۸۷۰ از پر بار ترین سال‌های سرمایه‌داری انگلستان بود. در طی این مدت دولت انگلستان سعی داشت با اعطای امتیازات کوچکی به کارگران به خود به قبولاند که دارای "دست‌های" با کفایتی است و این کشور می‌تواند نوید بخش "صلح همراه با صنعت" باشد. در طول همین مدت اتحادیه‌های کارگری انگلستان و در صف مقدم آن کارگران کارخانه‌های ریسندگی و بافندگی موفق به کسب بیشترین موفقیت‌ها گردیدند. این دوران برای پرولتاریای انگلستان پایان نهایی نسبت‌های انقلابی چارتیست‌ها و ایده‌های آون بشمار می‌آید. (۶) پس از آن جنبش کارگری انگلستان به فعالیت‌های صنفی محافظه‌کارانه مبدل گشت. (۷)

Robert Owen - ۶ - Chartist

البته شرایط به یکباره تغییر کرد . در نتیجهی صادرات کالاهای کتانی انگلستان ، صنایع محلی در سایر نقاط پا به عرصه نهاد . در سال ۱۸۴۴ اولین نشانه‌های انقلاب مارس (۱۸۴۸ آلمان) پدیدار گشت . قیام صنعتگران گرسنه شهر سیلسیا و بوهم با شدت فراوان آغاز شد . صنایع محلی حتی در مستعمرات انگلستان نیز روبه توسعه گذاشت . در عرض مدت کوتاهی کاخانجات کتانی بمبئی به رقابت با کارخانه‌های کتان انگلیس پرداخت که این مورد در دهه‌ی ۱۸۸۰ به نابودی انحصار بازار جهانی توسط انگلستان کمک کرد .

بالاخره در سال‌های ۱۸۷۰ رشد کارخانجات کتان عصر جدیدی را در صنایع بزرگ و مالیاتهای حمایتی ناشی از آن بازگشود . برای فرار از موانع مالیاتی ، تمام کارخانه‌ها به صورت کامل از ساکسونی و وگتلند به لهستان روسیه منتقل گردید . درین منطقه مراکز صنعتی جدیدی مانند لودز و زیگز (۱۲) (۱۳) با همان سرعتی که در کالیفرنیا به وجود می‌آمدند پدیدار گشتند . در اوایل سال‌های ۱۸۸۰ قیام کارگران صنایع کتان مسکو - ولادیمیر موجب شد تا اولین قانون کار در امپراتوری تزار وضع شود . در سال ۱۸۹۶ ، ۶۰۰۰۰ کارگر همراه با کارگران آلمانی کارخانجات سرب ، اولین باریکادهای انقلاب عظیم ۱۹۰۵ روسیه را درست کردند .

ما طرح مختصری از تاریخ ۱۴۰ ساله‌ی یک رشته‌ی جدید تولید را ارائه دادیم . تاریخی که سراسر پنج قاره را می‌پیماید ، در زندگی میلیون‌ها انسان

Saxony-۱۰ Bohemia-۹ Silesia-۸  
Zigierz-۱۲ Lodz-۱۲ Vogtland-۱۱

اثر می‌گذارد ، موجب بروز بحران ، قحطی ، گهگاه جنگ و حتی انقلاب می‌شود اما همواره و همه‌جا در مسیر خود از یکطرف برگ‌های طلا و قله‌های ثروت ایجاد می‌کند و از طرف دیگر ورطه‌ی بی‌انتهایی از بدبختی - جویباری پهناور از خون ، عرق و رنج بشری - بوجود می‌آورد . این‌ها حقایق زندگی هستند که تاثیرات پرداخته‌ی آنها حیاتی‌ترین ارگان‌های ملت را در چنگ خود می‌فشارد ، در حالی که حتی کوچکترین انعکاسی در آمار و ارقام مربوط به تجارت بین‌المللی نمی‌نمایند . در یک قرن و نیمی که از پیدایش صنایع جدید در انگلستان می‌گذرد ، اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در میان شکنجه و رنج انسان گسترش و توسعه یافته است . چنین نظامی یک رشته پس از رشته‌ی دیگری از تولید ، بریک کشور پس از کشور دیگر مسلط گشته است . با نیروی بخار و الکتریسیته ، با آتش و اسلحه به دور افتاده‌ترین نقاط دست یافته و تمام دیوارهای چین را ویران کرده است . در عصر بحران‌های جهان ، با فاجعه‌های ادواری آن ، صنایع جدید به هر جا که قدم گذاشته‌اند فقط منافع اقتصادی بخشی خاص از جمعیت جهان را تامین نموده‌اند . کارگر ایتالیایی که در نتیجه‌ی همان سرمایه‌ی ملی از زادگاه خود رانده شده و به آرژانتین یا کانادا مهاجرت کرده در می‌یابد که مظهر جدیدی از قید و بند سرمایه که مثلاً "از آمریکا یا انگلستان وارد شده انتظار او را می‌کشد . و کارگر آلمانی که در زادگاه خود کار می‌کند و سعی دارد زندگی شرافتمندانه‌ی بی‌برای خود و خانواده‌اش ترتیب دهد ، در می‌یابد که به طرق مختلف به شرایط تولید و تجارتی کل جهان وابسته است . به عبارت دیگر او برای اینکه بتواند شغلی برای خود دست و پا کند و بتواند ،

دستمزدش را برای تامین زندگی خانواده‌اش کافی باشد یا نه ، و اینکه محکوم به بیکاری اجباری برای چند روز در هفته شود و یا ناگزیر از اضافه‌کاری شبانه روزی جهنمی شود و یا نه ، همه و همه در ارتباط و تعادل دائم با یکدیگر بوده و به محصول پنبه آمریکا و یا به محصول گندم روسیه و یا به کشف جدید طلا یا الماس در معادن آفریقا ، به مبارزات انقلابی در برزیل ، به منازعات مالیاتی ، به مانورهای دیپلماتیک و یا به بروز جنگ در پنج قاره‌ی جهان بستگی دارد . امروزه هیچ‌پدیده‌ی قابل توجهی که تاب‌دین حد در شکل‌گیری زندگی سیاسی و اجتماعی افراد تاثیر داشته باشد ، به اندازه‌ی تضاد آشکار بین زمین‌های اقتصادی - که روز به روز قویتر و به هم وابسته‌تر می‌گردد و تمام انسانها و سرزمین‌ها را بصورت یک کلیت عظیم متحد می‌گرداند - با روبنای سیاسی و دولت‌های ملی که سعی می‌کنند بشریت را به بخش‌های متخاصم و بیگانه از هم از طریق روش‌ها و وسائل معنوی و از طریق مرزها و سدهای تعرفه‌یی و نظام‌گیری تقسیم نمایند ، وجود ندارد .

البته برای بوخرها و سمبارت‌ها و نظایر این افراد چنین مسائلی وجود ندارند . برای آنها تنها همان "جهان خرد هرچه کاملتر" وجود دارد . آنها مطلقاً هیچ‌پدیده‌ی خاصی که در اساسی‌ترین خصوصیات با اقتصاد ملی تفاوت داشته باشد "نمی‌بینند آیا این عجیب نیست؟ در هر رشته‌ی دیگری از علوم غیر از اقتصاد ، چنین کوردلی از طرف نمایندگان رسمی آن غیر قابل باور می‌نمود - البته کوردلی در مورد پدیده‌یی که کثرت مثال‌ها و تاثیرات گیج‌کننده و بیشمار آن برای هر ناظری قابل رویت است واقعاً باعث تعجب است . در

هر حال هر گاه یک دانشمند مشهور علوم تجربی در چنین روزگاری در انظار عمومی اظهار بکند که زمین به دور خورشید نمی‌گردد بلکه این خورشید و ستارگان هستند که به دور زمین - مرکز عالم - می‌گردند و در ضمن اصرار بورزد که هیچ پدیده‌یی که با اظهارات او "از نظر اساسی‌ترین خصوصیات" تضاد داشته باشد نمی‌شناسد ، با تمسخر و استهزای هم‌روار سراسر جهان روبرو خواهد گشت و در نهایت ممکن است به دلیل نگرانی اقوامش برای اطمینان از سلامت عقل مورد معاینه‌ی پزشکی قرار گیرد . در حالیکه مطمئناً "ابراز چنین اظهاراتی در ۴۰۰ سال پیش نه تنها تعجب آور نبود بلکه اگر کسی دیگری قصد تصحیح آنرا در انظار عمومی می‌داشت ، خطر مرگ را به جان خریده بود . در آن زمان نظریه‌ی غلط زمین به عنوان مرکز عالم (که نادرستی آنرا هر کسی که به حرکت ستارگان نگاه می‌کرد درمی‌یافت) منافع حیاتی کلیسای کاتولیک را تامین می‌نمود هر گونه انتقادی نسبت به تقسیمات و سلسله مراتب جهان علوی ، بی‌حرمتی به نیروی مطلقه‌ی کلیسا تلقی می‌شد و در نتیجه آن فرد مستوجب تنبیه بر روی زمین می‌گشت . در آن زمان علوم تجربی نقطه‌ی زخم پذیر نظام اجتماعی حاکم بود . به همین دلیل پنهان نگهداشتن قوانین طبیعت از ضروری‌ترین شیوه‌های اعمال زور به حساب می‌آمد . امروزه ، تحت سلطه‌ی سرمایه نقطه‌ی زخم پذیر نظام اجتماعی حاکم دیگر در اعتقادات به وضعیت کراهی زمین در عالم نهفته نیست بلکه مسئله‌ی اساسی قبولاندن نقش دولت بورژوازی در جهان به توده‌های مردم است . و از آنجاکه دمدم بر میزان بیماری‌های ناگوار و شوم اجتماعی که از طریق موج‌های سهمگین اقتصاد جهانی عارض می‌گردد افزوده

می‌شود، و از آنجا که طوفان‌های سهمگین اقتصاد جهانی "جهان خرد" دولت بورژوازی را همچون قفس جوجه‌ی بی‌مصرفی به گوشه‌ی افکنده از بین می‌برد، در نتیجه اقتصاد دانان بورژوازی، این "محافظین سوییسی" حاکمیت سرمایه هرچه بیشتر به درون حصارها و به آخرین سنگرهای خود یعنی "دولت ملی" پناه می‌برند تا بتوانند تا آخرین نفس از آن دفاع کنند. گویا اولین کلام و اساسی‌ترین وظیفه‌ی علم اقتصاد امروزی پنهان نگهداشتن همین قوانینی است که حاکی از تامین منافع بورژوازی است.

## فصل پنجم

گاهی اوقات علم اقتصاد فقط بدین گونه تعریف می‌شود: "اقتصاد علمی است که روابط اقتصادی میان انسان‌ها را توصیف می‌کند". کسانی که چنین تعریفی ارائه می‌دهد تصور می‌کنند که از رسوب خطرناک "اقتصاد ملی" در عمق اقیانوس اقتصاد جهانی جلوگیری کرده‌اند. آنها تعریف خود را آنقدر عمومیت می‌دهند تا بکلی مبهم می‌گردد. با چنین تعریف‌هایی علم اقتصاد نه تنها روشن نمی‌گردد بلکه هرچه بیشتر مسائل دیگری مطرح می‌شود. آیا داشتن علم ویژه‌ی در مورد روابط اقتصادی "افراد بشر" یعنی تمام انسان‌ها، در تمام زمان‌ها و تحت هر نوع شرایط - ضروری است و اگر ضروری است، به چه دلیل؟

---

۱- این نوع تعریف امروزه نیز متداول است. فرهنگ بین‌المللی جدید وبستر چاپ ۱۹۵۰، علم اقتصاد را چنین تعریف می‌کند: "بررسی قوانین عمومی که

برای روشن شدن مطلب مثال ساده‌یی از روابط اقتصادی بین انسان‌ها را در نظر می‌گیریم بیائید تصور کنیم در زمانی زندگی می‌کنیم که اقتصاد جهانی هنوز به وجود نیامده است، زمانی که تولید کالایی فقط در شهرها

بر تولید، توزیع و مصرف ثروت تاثیر می‌گذارند... و بکار بردن این قوانین در حل مشکلات دولت، فرهنگ فانک‌واگنال چاپ ۱۹۴۶ چنین می‌نویسد:

"اقتصاد علمی است که با تولید و توزیع ثروت و یا مسائل مادی مورد نیاز انسان سروکار دارد". دایره‌المعارف بریتانیکا نیز تعریف مشابهی می‌آورد و فقط اضافه می‌کند: "علم اقتصاد که به عنوان یک رشته از علوم اجتماعی بشکل مبهمی تعریف شده از قرن بیستم مورد استفاده‌ی عمومی قرار گرفته است."

"در پاره‌یی از نقاط‌های لندن اسکاتلند چوپانانی که بازن و بچه‌هایشان زندگی می‌کنند کفش‌هایی به پا دارند که خود چرم آنرا دباغی کرده‌اند، لباس‌هایی بتن می‌کنند که هیچکس جز خودشان در تهیه‌ی آن‌ها دست نداشته است چرا که لوازم اولیه‌ی آن از پشم چینی گوسفندان و یا محصول کتان‌ی که خود کشت کرده‌اند تامین می‌شود. در تهیه‌ی آن‌ها به ندرت وسیله‌یی به جز ابزار فلزی مورد مصرف یعنی سوراخ‌کن، سوزن، انگشتانه، و بخشی از لوازم فلزی که در نرخ ریسی بکار می‌رود، خریداری شده‌است. رنگ نیز اساساً توسط زن‌ها با استفاده از گیاهان وحشی و بوته‌ها و برگ درختان تهیه می‌شود. (نقل شده در "سرمایه" اثر مارکس، جلد اول، صفحه‌ی ۵۲۴، پانویس شماره‌ی ۲، چاپ اوری من)

رواج دارد، در حالی که بر روستاها (چه در املاک بزرگ و چه در مزارع کوچک) اقتصاد طبیعی یعنی تولید برای مصارف شخصی مسلط است. برای مثال‌های لندن در اسکاتلند در سال‌های ۱۸۵۰ آن‌طور که دوگلاذ استوارت تشریح کرده در نظر می‌گیریم:

مثال دیگری را در روسیه در همین اواخر یا سالهای آخر دهه‌ی ۱۸۷۰ در نظر می‌گیریم. شرایط روستاهای آن اغلب به شرح زیر است:

"خاکی که کشاورز روسی ناحیه‌ی ویاسما در ایالت اسمولتسک که در آن زراعت می‌کند غذا، پوشاک و تقریباً تمام مایحتاج او را از قبیل نان، سیب‌زمینی، شیر، گوشت، تخم مرغ، کتان، پارچه، پوست گوسفند و پشم برای تهیه‌ی لباس‌های گرم تامین می‌کند. او پول خود را فقط به مصرف خرید پوتین، برخی لوازم نظافت، کمر بند، کلاه، دستکش و بعضی از لوازم اساسی خانه مانند ظروف سفالی و چوبی، قابلمه، قلاب و نظایر آن می‌رساند." (پروفیسور نیکلای سیور، دیوید ریکاردو و کارل مارکس، مسکو ۱۸۷۹ صفحه‌ی ۴۸۰)

چنین نظام اقتصاد روستایی هنوز تا به امروز، در مناطقی نظیر در بوسنیا و هرزگوینا در صربستان و در دالماتیا یافت می‌شود. اگر ما از یک روستایی

۲ - Highland - ۳ Duglad Stewart - ۴ Vyasma

۵ - Smolensk - ۶ Nikolai Siever - ۷ Bosnia

۸ - Herzegovina - ۹ Dalmatia

اهل های لندن در اسکاتلند و یا بوسنیا و یا صربستان و یا از یک دهقان روسی که بشکل خود کفا زندگی می کند سوالاتی دانشمندانمانند "انگیزه های اقتصادی آنها" و یا منشاء و توزیع ثروت" و مسائل مشابه اقتصادی به عمل آوریم ، با تعجب چشم به ما خواهند دوخت و سوالات اول را با خود تکرار خواهند کرد . چرا و به چه امیدی کار می کنیم ؟ (یا همانطور که پروفیسورهای ما پرسیدند : "انگیزه های اقتصادی چیست" ) . روستائیان مطمئنا چنین جواب خواهند داد : خوب ما بهر حال زندگی می کنیم چرا که طبق یک مثل معروف مرغ پخته خود به سوی ما پرواز نخواهد کرد . اگر ما کار نکنیم ، از گرسنگی خواهیم مرد . ما کار می کنیم تا زنده بمانیم ، تا بتوانیم به اندازه ی کافی غذا داشته باشیم ، تا لباسهای تمیز و مرتب بپوشیم و اینکه سقفی بالای سر خود داشته باشیم . این سوالات احمقانه ای است که چرا تولید می کنیم ، و یا کار ما "به چه منظوری" صورت می گیرد . ما آنچه را که احتیاج داشته باشیم ، آنچه که یک خانواده ی روستایی برای زنده ماندن بدان محتاج است تولید می کنیم . ما با توجه به امکانات خود گندم ، بلوط ، جو و سیب زمینی می کاریم و گاو و گوسفند و مرغ نگهداریم . در زمستان زنان به کارریسندگی می پردازند و مردان باتبر و اره و چکش به تعمیر یا درست کردن وسائل زندگی خانواده مشغول می شوند . تمامی آنچه را که برای ما اهمیت دارد شما می توانید "کشاورزی" یا "صنایع دستی" بنامید ، ولی در هر صورت احتیاجات ما چندان نیست . زیرا ما فقط آنچه که در اطراف خانه و مزارع ماست محتاج هستیم . می پرسید ما چگونه کار را "سازمان" می دهیم ؟ باز سوال احمقانه ای

دیگری مطرح کردید . طبیعتا " مردان به کارهای سنگین تر و زنان به مراقبت از خانه ، گوسفندان و مرغ های پر دازند . بچه ها هم در هر موردی که از دستشان برآید کمک می کنند . حتما " منظور شما از این سوال این نیست که زنهای باید برای قطع درختان بروند و مردان شیر بدوشند ؟ ( البته چنین شخصی اطلاع ندارد ولی بهتر است ما اضافه کنیم که در بسیاری از قبائل ابتدایی مانند بعضی از قبائل سرخپوستی برزیل زن ها برای کندن ریشه های گیاهان ، آوردن هیزم و میوه های جنگلی می روند ، در حالیکه در آفریقا و آسیا در قبائلی که بکار شبنامی می پردازند وظیفه ی نگهداری از دام و دوشیدن شیر بعهده ی مردان است . حتی امروزه در آلمان ها زنانی را می بینیم که بارهای سنگینی بر دوش گرفته این طرف و آن طرف می برند در صورتیکه مردان نیرومندان سوار بر خرچین می کشند . این "تقسیم کار" همانقدر به نظر اهالی این منطقه طبیعی می رسد که از نظر روستایی ما عادی است که خود به قطع درختان و زنبه دوشیدن شیر بپردازد . ) سوالات دیگری که برای روستایی مذکور مطرح کرده ایم این است که چه چیزهایی ثروتش را تشکیل می دهد جوابش آشکار است حتی بچه ی روستایی پاسخ سوال را می داند . یک روستایی وقتی ثروتمند به حساب می آید که طویله ای پر از گوسفندان پروار و مرغ و جوجه های فراوان داشته باشد . روستایی فقیر آن کسی است که در ایام عید پاک حتی آردهم نداشته باشد ، و یا هنگام فصل باران سقف اتاقش چکه کند . اگر می پرسید "از دیاد ثروت من" به چه عواملی بستگی دارد ؟ سوالات بی ربطی می کنید . اگر من تکه زمین بزرگتری داشته باشم ، ثروتمند خواهم بود و اگر خدای ناکرده



در تابستان توفان در گیرد ، همه‌ی روستائیان در عرض کمتر از ۲۴ ساعت فقیر خواهند شد .

ما اجازه داده‌ایم که زارع به تمام سوءالات مرسوم در باره‌ی اقتصاد با صبر و حوصله پاسخ دهد اما می‌توانیم مطمئن باشیم که اگر قرار بود خود آقای پروفیسور شخصا " به خانه‌ی این زارع برود و با در دست داشتن کاغذ و قلم خود به تحقیقات علمی بپردازد هنوز به نیمه‌ی سوءالات خود نرسیده ، با خشونت کامل از خانه بیرون انداخته می‌شد . در واقع تمام روابط در اقتصاد روستایی آنچنان آشکار و واضح هستند که هرگونه کالبدشکافی با چاقوی علم اقتصاد در حقیقت نمایش خسته کننده‌ی می‌شود .

البته ممکن است کسی اعتراض و اظهار کند که ما مثال مناسبی بکار نبرده‌ایم چرا که در خانه‌ی کوچک روستائی خود کفای بسیار ساده‌ی نظیر آنچه که ما انتخاب کردیم روابط حاکم ، ناشی از کمبود ذخایر و سطح کوچک تولید است . خب بیائید این خانه‌ی کوچک را که می‌تواند از عهده‌ی اداره‌ی امور خود به تنهایی برآید رها کرده و دید خود را آن چنان گسترده‌تر کنیم تا به قله‌ی این امپراتوری عظیم برسیم . حال وضعیت خانه‌ی شارلمانی را بررسی کنیم . اولین کسی بود که موفق شد امپراطوری آلمان را در اوایل قرن نهم به نیرومندترین امپراطوری اروپا تبدیل کند . او حدود ۵۳ لشکر ارتشی را سازمان داد تا امنیت مناطق تحت سلطه‌ی خود را تامین کند . شارلمانی نه تنها بر آلمان امروزی بلکه بر فرانسه ، ایتالیا ، سویس ، شمال اسپانیا ، هلند و بلژیک مسلط بود . او توجه زیادی به امور اقتصادی مالکان

و مزارع خویش داشت . شارلمانی شخصا " احکام ویژه‌ی وضع کرد که از هفتاد ماده تشکیل شده است . درین احکام او اصولی را که باید مورد استفاده‌ی زارعین قرار می‌گرفت شرح داده است . نام این اثر معروف " قوانینی در مورد تیولداران " است . خوشبختانه این سند که گنجینه‌ی گرانبهایی از اطلاعات تاریخی است در میان گرد و خاک آرشیوها تا به امروز حفظ شده است . به دو دلیل باید به این سند توجه خاصی مبذول شود . اولاً " بسه خاطر آنکه قسمت اعظم مناطق کشاورزی تحت سلطه‌ی شارلمانی بعدها به شهرهای آزاد و نیرومندی مانند کلنی ، مونیخ ، بال ، استراسبورگ و بسیاری دیگر از شهرهای فرانسه و آلمان کنونی تبدیل شدند ، ثانیاً " مقررات اقتصادی شارلمانی نمونه‌ی برای املاک بزرگتر وابسته به کلیسا و یا غیر کلیسایی قرون وسطی بشمار می‌رفت . تیولداران شارلمانی سنت‌های رومیان باستان را زنده نگهداشته و فرهنگ غنی شهرهای روم قدیم را به اشرافیت خشن تاتیانیک‌های جوان مبدل ساخته . مقررات شارلمانی در مورد درست کردن شراب ، باغبایی ، سبزی و میوه‌کاری ، پرورش جوجه و غیره از دست‌آوردهای تاریخی هستند . بیائید بررسی دقیقتری ازین سند به عمل آوریم . امپراتوری بزرگ ابتدا تنها چیزی که می‌خواهد آن است که هرکس موظف باشد به خوبی به او خدمت نماید و تیولداران بشدت از املاکی که به آنها سپرده شده مراقبت به عمل آورند ولی فراتر ازین حد کار نکنند ، چنانچه اضافه‌تر فعالیت نمایند از طریق کوشش‌هایشان جبران گردد . تیولداران نیز موظف هستند با کوشش و دقت فراوان به کشت انگور پرداخته سپس آب آنرا گرفته و در داخل بطری

بریزند ، به نحوی که آب فاسد نگردد . اگر آنها از زیر بار وظایف خودشانه خالی کنند تنبیه خواهند شد . امپراتور سپس اشاره به طرز نگهداری زنبور و غازی کند و معتقد است که به جوجه کشی نیز باید دقت کافی مبذول داشت و آنرا گسترش داد . نهایت توجه باید در مورد افزایش گله و اسب و گوسفند بکار رفته شود .

سپس امپراتور چنین اضافه می کند که از جنگل ها به نحو مطلوب استفاده شود و درختان آن قطع نگشته و همچنین پرندگان آن حفظ گردد ، غاز و جوجه باید مدام در دسترس بوده و تخم مرغ هایی که مصرف نمی شدند در بازارها به فروش می رسیدند . هریک از تولیداران باید ذخیره ی کافی از بره های عالی برای رختخواب ، تشک و ملافه ، وسایل آشپزخانه ی مسی ، سرب ، آهن چوب ، زنجیر ، قلاب دیگ ، تبر کوچک و مته داشته باشند به نحوی که احتیاج به قرض کردن از اشخاص دیگر نباشد . امپراتور سپس اصرار می ورزد که میزان خراج تولیداران بخصوص میزان تولید هر محصولی ضبط گردد و خود در سند مشهور خود محصولات را چنین تقسیم بندی می نماید . سبزیجات ، کره ، پنیر ، عسل ، روغن ، سرکه ، چغندر و " محصولات جزئی دیگر " . علاوه بر اینها امپراتور دستور اکید می دهد که در مناطق تحت سلطه ی او صنعتگران ماهر به اندازه ی کافی وجود داشته باشند و سپس صنعت های مختلف را خود فهرست بندی می کند . او روز کریسمس را روز دریافت حساب های سالیانه از ثروتمندان مقرر داشته است . هیچ دهقانی به اندازه ی خود امپراتور در امر شمارش گله ها و تخم مرغ ها و غیره رعایت دقت را نمی کرد . در ماده ی

۶۲ سند مذکور چنین آمده است . " بسیار مهم است بدانیم که صاحب چه چیزهایی هستیم و از هر مورد چه میزانی وجود دارد " . و بار دیگر فهرست اشیا یی را که دریافت می داشت بدین ترتیب می نویسد . گاو ، چوب ، قایق ، انگور ، سبزی ، پشم ، کتان ، بذرک ، میوه ، زنبور ، ماهی ، موم ، عسل ، آسیاب دستی ، پوست حیوانات ، شراب کهنه و شراب تازه . . . برای دلداری تیولداران خویش که مواد مصرفی او و دربارش را تامین می کردند صادقانه چنین می گوید . " ما امیدواریم که تهیة این مواد برای شما دشوار نباشد چرا که هریک از شما صاحب ملک خویش بوده و در نتیجه بنوبه ی خود می توانید از زیردستان خود تامین این محصولات را طلب نمایید . " با بررسی بیشتر این اثر به دستورات صریحی حتی در مورد شکل و چگونگی حمل و نقل شراب که به ظاهر به عنوان یک امر دولتی ، بسیار مورد علاقه امپراتور بوده برمی خوریم . شراب می بایست در بشکه هایی بالبه های محکم آهنی حمل گردد و هرگز در مشک های چرمی ریخته نشود . آرد نیز باید در گاری های دوجداره که با چرم پوشیده می شود حمل و نقل گردد تا هنگام عبور از رودخانه آب بدان نفوذ نکند ، من همچنین به تعدد شاخ های گوزن ها و بزها و تعداد پوست گرگ هایی که هر ساله شکار می شود احتیاج دارم . در ضمن فراموش نکید که ماهه مناسب ترین وقت شکار گرگ های جوان است " در آخرین ماده ، شارلمانی اسامی گل ها و بوته ها و درختانی را که مایل است در املاکش کاشته شود قید می کند . گل رز ، سوسن ، اکلیل کوهی ، خیار ، پیاز ، زیره ی سیاه ، تربچه و غیره . این سند قانونی مشهور همچنین شامل مطالبی راجع به سر شماری

انواع مختلف درختان سیب نیز هست .

بنابراین مطالب فوق تصویر جامعی از دربار سلطنتی قرن نهم بدست می دهد گرچه با نیرومندترین و ثروتمندترین امپراتوری قرون وسطی مواجه بودیم ولی هرکسی بناچار تائید می کند که اقتصاد خانگی آن مانند اصول مدیریت آن ، نیز همان سوءالات اقتصادی را در مورد منشاء ثروت ، تقسیم کار ، تولید و غیره را به عمل آوریم او با وقار تمام فقط دستانش را از هم خواهد گشود و به ذخائر گندم ، پشم ، کتان ، بشکهای شراب ، روغن ، سرکه و اصطبل های پر از گاو و گوسفند خود اشاره خواهد کرد . به احتمال قوی ما قادر نخواهیم بود مسائلی را مطرح نماییم که علم اقتصاد کنونی قادر به تجزیه و تحلیل و حل آن باشد ، چرا که تمام روابط و علت و معلول ها و کاروننتایج آن پدیده های واضح و روشنی هستند .

شاید باز عده بی کوشش نمایند ما را به این حقیقت متوجه سازند که مثال اشتباهی را برگزیده ایم و چنین استدلال کنند که بعد از این حرف ها آیا خود آن سند گواهی نمی دهد که ما با زندگی اقتصادی عمومی امپراتوری آلمان مواجه نیستیم بلکه فقط مسائل دربار امپراتور را در نظر گرفته ایم ؟ حال اگر این اشخاص دو مفهوم فوق را مترادف بگیرند تا آنجا که به مسائل قرون وسطی مربوط می شود ، مرتکب اشتباه تاریخی نشده ایم . مطمئنا " قوانینی بر اقتصاد املاک و تیول های شارلمانی کبیر حاکم بوده است ولی او اداره ی امور دربار را نه به عنوان یک فرد عادی بلکه به عنوان یک حاکم بر عهده داشت . به عبارت دیگر امپراطور صاحب املاک تیولی خویش بود اما هر یک از آن

املاک خود توسط یکی از لردهای اشراف آن زمان اداره می شد و در نتیجه در مقیاس کوچکتر خود یک امپراتوری به شمار می رفت چرا که مالکیت آزاد و شرافتمندانه ی زمین او را قانونگذار ، جمع کننده ی مالیات و قاضی و خلاصه حاکم بر مقدرات رعایای خویش ساخته است . شکل احکام اقتصادی صادره از طرف شارل ثابت می کند که این قوانین به عنوان احکام دولتی در نظر گرفته می شدند . آن ها بخشی از ۶۵ ماده ی قانونی کتاب وی را تشکیل می دهند . در ضمن شارل خود اقدام به ترویج و تبلیغ این احکام در بین شاهزادگان دربار می نمود . این نکته به خوبی آشکار می شود که مقررات مربوط به کشت تربچه و بشکهای با لبه ی آهنی ناشی از همان قدرت مطلقه یی است که شارل را وادار می سازد تا برای مثال اخطارهایی به کلیسا با همان شیوه ی مذکور در کتاب " قوانین حاکم بر اسقفها " بدهد . درین نوشته او به کشیشها حمله کرده و توصیه می کند که به هیچ وجه فحش ندهند ، هرگز در خوردن مشروب زیاده روی نکنند ، به محله های بدنام نروند و معشوقه نگیرند و برای انجام مراسم مذهبی پول زیادی از مردم نگیرند . در هر صورت اگر سراسر تاریخ قرون وسطی را بررسی کنیم قادر نخواهیم بود واحد اقتصادی در روستاها - چه املاک بزرگ اشرافی و چه مزارع کوچک دهقانی ، چه خانوار روستایی که مستقلا " و جدا کار می کنند و چه جوامع روستایی که مشترکا " کار می نمایند - بیابیم که تیول های شارلمانی نمونه ی کامل آن نباشند .

آنچه که در هر دو مورد بسیار قابل توجه است مسئله ی احتیاجات بشر است که مستقیما " راهنما و تعیین کننده ی کارست . در ضمن نتایج بدست

آمده دقیقاً " بر نیات و احتیاجات است و بدون در نظر گرفتن سطح تولید روابط اقتصادی سادگی و وضوح بیمانندی را نشان می‌دهد . هم زارع کوچک و هم تیولدار بزرگ هر دو به خوبی آگاهند که منظور از تولید برآوردن چسب احتیاجاتی است . در ضمن برای دانستن این مطالب لازم نیست هیچکدام نابغه باشند . چرا که هر دو می‌خواهند معمولی‌ترین احتیاجات انسان را از قبیل غذا ، پوشاک ، و برخی لوازم آرایش فراهم نمایند . تنها تفاوت بر سر این است که زارع بر روی حصیر ، و ارباب بر روی تشک پر می‌خوابد ، زارع به آب‌جو و آب قناعت می‌کند ولی سفره‌ی ارباب مملو از شراب‌های گوناگون است . تفاوت بر سر مقدار و نوع محصولات است . اساس اقتصاد و موضوع اصلی آن یعنی احتیاجات انسان ثابت می‌ماند . کار لازم برای بر آوردن این منظور با نتایج پیش بینی شده‌ی آن متناسب است . در ضمن در فرایند کار نیز تفاوت‌هایی وجود دارد . زارع و خانواده‌اش بر روی قطعه‌ی زمین کار می‌کنند و آنچه که دریافت می‌کنند برابر است با میزان محصولی که زمین او و زمین‌های عمومی قادر به تولید هستند و یا به عبارت دقیق‌تر - توجه داشته باشید که ما فقط در مورد رعیت قرون وسطی صحبت می‌کنیم - میزان دریافت او باقیمانده‌ی چیزی است که بخش اعظم آنرا ارباب و کلیسا از او گرفته‌اند . امپراتور و بقیه‌ی اربابان شخصاً " کار نمی‌کنند بلکه رعایای خود را مجبور به انجام کارها می‌نمایند .

بنابراین روستائیان چه برای خود کار کنند و چه برای ارباب ، چه تحت نظارت ریش سفید روستا باشد و چه تحت ستم پیشکار ارباب ، در هر

صورت نتیجه‌ی کار تولید میزان معینی از وسائل معیشت ( به مفهوم وسیع‌تر کلمه ) یعنی تولید ضروریات زندگی به میزان مورد احتیاج بشر است . البته ممکن است ما این اقتصاد را به مفاهیم پیچیده‌تری تبدیل کنیم ولی در هر صورت روبرو با معامی نخواهیم شد که احتیاج به تحلیل‌گر متفکر و یا علم بخصوصی داشته باشد . کودن‌ترین دهقان قرون وسطی می‌دانست که ثروت ( البته بهتر است بگوئیم فقر ) وی بجز به فاجعه‌های طبیعی که هم زمین‌های او هم زمین‌های اربابی را یکسان نابود می‌کرد ، به چه عوامل بستگی داشت . دهقان مزبور به خوبی مطلع بود که فقر او علت ساده و روشنی دارد . اولاً " به دلیل غضب نامحدود کار و درآمد وی توسط ارباب و ثانیاً " به دلیل دزدی بی‌حد همین اربابان به بهای واگذاری زمین‌های عمومی دهکده ، جنگل‌های عمومی و حق آب دهکده به روستائیان . آنچه را که روستائیان می‌دانستند ، خروس قرمز رنگ بر بام خانه‌های اربابان خون آشام به صدای بلند آواز می‌خواند .

تنها موضوعی که در رابطه با این نظام اقتصادی می‌تواند مورد بررسی علمی قرار گیرد منشاء تاریخی و گسترش این نوع روابط است ، به عبارت دیگر باید دید چگونه در سراسر اروپا دهقانان آزاد تحت سلطه‌ی اشراف قرار گرفتند و ناگزیر از پرداخت خراج به آنان گشتند ، چگونه دهقانان آزاد به طبقه‌ی محکوم مبدل گشت که برای انجام کار ، برای وابسته شدن به زمین حتی در مراحل بعدی تحت فشار قرار گرفت .

به محض اینکه به پدیده‌ی از زندگی اقتصادی امروزی نظر می‌افکنیم

با مسائل بکلی متفاوتی مواجه خواهیم گشت. بیایید برای مثال یکی از بحث‌انگیزترین و جالب‌ترین مسائل یعنی بحران تجارتی را در نظر بگیریم. هرکدام از ما در طول زندگی خویش با چند بحران کوچک و بزرگ تجارتی و یا صنعتی روبرو شده‌ایم و تجربه‌ی شخصی، فرایند بحران‌ها را آنطور که انگلس تشریح کرده به ما نشان داده است:

"تجارت دچار وقفه گشته و بیش از حد لزوم کالا به بازار عرضه می‌شود. هزاران تن کالا بدون فروش مانده بر روی هم انباشته می‌شود. جریان پول قطع می‌شود. امتیازات بانکی از میان می‌رود و کارخانه‌ها نیز تعطیل می‌شوند. کارگران بخاطر آنکه بیش از حد، کالا تولید کرده‌اند از ضروری‌ترین وسائل زندگی محروم می‌شوند. ورشکستگی بدنبال ورشکستگی اتفاق می‌افتد. رکود و کساد برای چند سال ادامه می‌یابد. نیروهای تولیدی و محصولات به‌هدر رفته و یا یکجا نابود می‌شوند تا از میزان انباشت و تراکم کالاها کاسته شود. از قیمت کالاها نیز کم و بیش کاسته می‌گردد تا دوباره تولید و مبادله‌ی حیات خویش را باز یابد و به حرکت بیفتد. بتدریج قدم‌ها تندتر گشته و به یورتمه تبدیل می‌شود. یورتمه‌ی چرخ‌های صنعتی کم کم به شکل تاخت ملامی در می‌آید. این حرکت نیز سرعت گرفته و به چهار نعل مبدل می‌شود. سپس یک مسابقه‌ی پرش از مانع اجرا می‌گردد. در این مسابقه صنعت و اعتبارات تجارتی و تفکر نقش اساسی را دارد. منتهی در پایان پرش‌های خطرناک، اسب جامعه به نقطه‌ی آغازین حرکت خود یعنی به میان گودال بحران سقوط می‌کند." (انگلس، "آنتی‌دورینگ"، صفحه‌ی ۷-۲۸۶، چاپ کر)

همه‌بخوبی می‌دانیم که امروزه دورنمای بحران تجارتی تا چه حد موجب وحشت کشورها می‌شود. البته شیوی پیش‌بینی نزدیک‌شدن چنین بحرانی حائز اهمیت بسیار است. پس از منقضی شدن ایام چند ساله‌ی رونق و فراوانی زمزمه‌های مبهمی وقت و بی‌وقت از طریق روزنامه‌ها بگوش می‌رسد، مرکز بورس سهام اخبار مربوط به چندین ورشکستگی را با ناراحتی دریافت می‌نماید، سپس اشارات به این مسئله در مطبوعات بیشتر می‌شود. بر نگرانی سهام داران بورس افزوده می‌شود. بانک‌های ملی نرخ اعتبار خود را می‌افزایند. این عمل بدین معناست که دریافت اعتبار مشکل‌تر و محدودتر می‌گردد. در انتها اخبار مربوط ورشکستگی و اخراج کارگران همچون قطرات باران سیل‌آسایی بر سر مردم فرو می‌ریزد. در آن حالت بحران در اوج خود است، سپس مباحثاتی برای یافتن مقصر صورت می‌گیرد. سوداگران، بانکداران را بخاطر رد تقاضای اعتبار خود سرزنش می‌کنند. ورشکستگان سهام، سرمایه داران را مقصر می‌دانند و سرمایه‌داران، کمبود پول و غیره را سبب بروز بحران می‌دانند. بعد از مدتی تجارت دومرتبه رونق می‌یابد، مرکز بورس و سهام و روزنامه‌ها اولین علائم ترقی و پیشرفت را نشان خواهند داد تا اینکه یکبار دیگر امید، صلح، امنیت برای مدت زمان دیگری متوقف بشوند و باز از نو...

آنچه که تمام این موارد حائز اهمیت است این حقیقت است که تمام جامعه از کلیه‌ی جوانب به بحران مانند پدیده‌ی فراتر از حد اراده و کنترل بشر می‌نگرد، یا آنرا بمانند ضربه‌ی محکمی که از طرف نیروی قدرتمندناشناخته‌ی زده می‌شود و یا بمانند امتحان سختی که خداوند از بندگانش به عمل می‌آورد



و یا بمانند یک بلای طبیعی نظیر توفانی وحشتناک ، زمین لرزه و یاسیلی در نظرمی گیرد . لحنی که مطبوعات برای گزارش و وضعیت بحرانی که گریبانگیر جامعه گشته انتخاب می کنند پراست از اصلاحات نظیر : آسمان صاف دنیای تجارت ، با ابرهای تیره پوشیده شده است . " ویا افزایش نرخ اعتباربانکها تحت این عنوان اعلام می شود : " هشدار درمورد توفان " و بعد که بحران مرتفع می گردد ما با عباراتی نظیر برطرف شدن توفان و صاف شدن افق تجارت مواجه می شویم . چنین بیانی نه تنها بی ذوقی گزارشگران صفحهی مالی روزنامه را می رساند بلکه برداشت ذهنی جامعه را نیز نسبت به بحران - که گویی آنرا بلهه ای آسمانی می پندارند - نشان می دهد . جوامع جدید با وحشت نزدیک شدن بحران را انتظار می کشند ، و سرخود را در مقابل ضربات کوبنده ای آن خم می کنند و سپس پس از برطرف شدن آن ابتدا به خجالت و بعد هنگامی که از موقعیت مستحکم خود مطمئن گردیدند سر بلند می کنند . چنین رفتاری درست مانند عکس العمل مردم قرون وسطی در مقابل طاعون و یا قحطی است و یا همان عکس العملی است که دهقانان امروزی در مقابل رعد و برق از خود نشان می دهند . در واقع حالت بهت زدگی و ناامیدی در مقابل یک آزمایش دشوار عارض افراد جامعه می گردد . اما قحطی و طاعون بیش از هر چیز به عنوان پدیده های طبیعی در نظر گرفته می شوند ، گرچه در آخرین تحلیل آنها نیز به دلیل آنکه ناشی از کشت ناکافی و یا شیوع بیماری و امثال آن هستند ، خود از پدیده های اجتماعی محسوب خواهند شد . در حالیکه رعد و برق صرفاً " به دلیل شرایط طبیعی و فیزیکی بوجود می آیند و هیچکس

حداقل با دست آوردهای کنونی علم و صنعت - قادر به ایجاد آن ویا مانع بروز آن نمی تواند باشد . اما بحران کنونی نتیجهی چه عواملی است ؟ چنین بنظر می رسد که چون کالا بیش از حد تولید شده بحران آغاز می گردد . کالاها خریداری ندارند و بنابراین تجارت و به دنبال آن صنایع متوقف می شوند . تولید کالا ، فروش آن ، تجارت و صنعت همه از روابط درون جوامع بشری هستند . این انسان است که کالا تولید می کند ، این انسان است که آنرا می خرد و در نتیجه مبادلهی بین افراد صورت می گیرد . حال می بینیم عواملی که موجب بروز بحران می گردند هیچیک در خارج از حوزهی فعالیت انسان قرار ندارند . بنابراین ، این خود جامعهی بشری است که هر از گاهی باعث به وجود آمدن بحران می گردد . در عین حال می دانیم که بروز بحران برای جوامع امروزی فاجعه آمیز است . فاجعه ای که همه با وحشت انتظارش را می کشند ، با ناامیدی از سر می گذرانند و دلخواه هیچکس نیست . البته به جز برای عدهی معدودی سهام دار که سعی در اندوختن هر چه بیشتر ثروت به بهای نابودی دیگران دارند ولی اغلب خودشان نیز به دام ورشکستگی می افتند ، شرایط بحرانی مطلوب هیچکس نیست . هیچکس خواهان وضعیت بحرانی نیست ولی با وجود این عارض می گردد . انسان علیرغم میل خویش ، خود بوجود آورندهی بحران محسوب می شود . در حقیقت ، اینجا با مسئلهی از زندگی اقتصادی روبرو هستیم که هیچکدام از دست اندرکاران آن قادر به توضیح مطلب نیستند . دهقان قرون وسطی بر روی قطعهی زمین کار می کرد و از یکطرف وسائل زندگی خود یعنی گندم ، گله ، و وسائل معیشت خود



و خانواده‌هاش - و از طرفی نیازهای ارباب خویش را بر طرف می‌ساخت. ارباب عظیم‌النساء ن قرون وسطی نیز انبارهای خود را از ذخایر گندم، گله، شراب‌های عالی، لباس‌های فاخر، غذا و اشیای زینتی برای خود و خانواده‌اش پرمی‌کرد. اما جوامع امروزی چیزی را تولید می‌کنند که نه خواستار آن هستند و نه بدان احتیاج دارند، این تولیدات اضافی خود موجب رکود اقتصادی می‌گردد. جوامع امروزی دمدم و سائلی تولید می‌کنند که نمی‌تواند به مصرف برساند. در واقع امروزه جوامع بشکل ادواری دچار قحطی می‌گردند. در حالی که انبارهایشان انباشته از کالاهای غیرقابل فروش است. احتیاجات که به ترتیب موضع و نتیجه‌ی کار هستند درین حالت با یکدیگر هماهنگ نیستند بلکه سایه‌ی اسرارآمیز و تیره بین آنها قرار می‌گیرد و این دورا از هم جدا می‌نماید.

حال مثال دیگری یعنی بیکاری را که برای همه بخصوص برای کارگران سراسر جهان مسئله‌ی آشنایی است در نظر گیریم. مانند بحران، بیکاری نیز از مشکلاتی است که جوامع امروزی بدان دچار هستند. این مسئله چه در سطح گسترده ترو چه در سطح کوچکتر، با زندگی اقتصادی معاصر عجین گشته است. سازمان یافته‌ترین و مرفه‌ترین قشرهای کارگری که رد اعضای بیکار خود را نیز دنبال می‌کنند، متوجه گشته‌اند که آمار افراد بیکار، زنجیر گسست‌ناپذیری از کارگرانی را که هر ساله، هر ماه، و یا هفتگی از کار برکنار می‌شوند نشان می‌دهد. این تعداد دچار نوسانات زیادی می‌گردد ولی هرگز حتی برای لحظه‌ی تعداد بیکاران به صفر نمی‌رسد. میزان استیصال جوامع امروزی

در برخورد با بیکاری که همچون بیماری مزمن و وحشتناکی گریبانگیر کارگران می‌گردد، از آنجا نمایان می‌شود که هنگام گسترش آن، مراجع قانونی ناگزیر از در نظر گرفتن این مسئله می‌شوند. بعد از مدتی، گفتگو و مشورت‌های مقام‌ها معمولاً "منجر به تهیه‌ی پرسشنامه‌ی می‌شود که بر طبق آن باید تعداد واقعی بیکاران برآورد گردد. در واقع آنها به اندازه‌گیری میزان جاری بیماری اکتفا می‌ورزند همچنانکه هنگام سیل، سطح آب را با پیمانانه اندازه‌گیری می‌کنند. حد اکثر کاری که می‌کنند تجویز مسکن است (که البته این اقدام غالباً "به بهای بدتر نمودن وضعیت کارگران شاغل انجام می‌گیرد) و در نتیجه اثرات پدیده بدون آنکه کوششی در جهت نابودی منشاء بیماری صورت بگیرد باقی می‌ماند.

در آغاز قرن ۱۹ آن پیامبر بزرگ بورژوازی انگلستان یعنی عالیجناب مالتوس با احیای وحشیگری خاصی که مختص خودشان است ادعا فرمودند که "اگر کارگری نمی‌تواند از طریق روابطی که اجازه‌ی این کار را بدومی دهند وسائل معیشت خود را فراهم سازند و جامعه نیز به کار او نیازی ندارد، در این صورت کسی که پا به جهانی گذاشته که همه جز او در آن اشتغال کامل دارند حق ادعای کوچکترین قطعه‌ی از غذا یا چیز دیگری را ندارد و در حقیقت این شخص به جهان ما متعلق نیست. بر سر سفره‌ی عظیم طبیعت جای خالی برای او وجود ندارد. طبیعت به او امر می‌کند تا نبود کردد، او امر طبیعت باید اجرا شوند." (باز نویسی از متن آلمانی) البته در جوامع امروزی "مصلحین اجتماعی" با رباکاری ذاتی خویش به چنین رک گویی خشنی روی

ترش می‌کنند. ولی این افراد نیز به پرولتاریای بیکار که ظاهراً "اجتماع نیازی به کارشان ندارد" تجویز می‌نمایند که دیر یا زود به هر طریقی که صلاح می‌بینند "رفع زحمت کنند". آنها با تهیه‌ی آماری که پائین بودن سطح بهداشت، افزایش مرگ و میر بین کودکان و رشد جنایات و تعرضات علیه انواع مالکیت‌ها را در طول بحران‌ها نشان می‌دهد موضع‌گیری خود را در قبال کارگران بیکار آشکار نموده‌اند.

مقایسه بین بیکاری و سیل آشکار می‌سازد که با فاجعه‌هایی بمراتب هولناک‌تر از بلاهای طبیعی روبرو هستیم که منحصر از روابط صرفاً اجتماعی بین انسان‌ها ناشی می‌گردد. سیل‌های دواری که بهار هر سال در شرق آلمان موجب خسارات فراوانی می‌گردد، در تحلیل نهایی به دلیل غفلت کامل با از بکار بردن شیوه‌هایی برای جلوگیری از گسترش سیل است. تکنولوژی حتی در مراحل کنونی توسعه‌ی خود وسائل کافی برای مراقبت کشاورزی ازگزند نابودی آن توسط آب‌های کنترل نشده در اختیار قرار می‌دهد. البته به منظور مهار زدن برای نیروی بالقوه، وسائل تکنولوژیک معاصر باید در سطح وسیع بکار برده شود. به عبارت دیگر طرح عظیمی برای کنترل آب‌های منطقه‌ی مبنی بر بازسازی منطقه‌ی خطر، منتقل کردن مزارع و چراگاه‌ها به جای مناسب، ساختن سد و مانع و تنظیم حرکت رودخانه‌ها باید انجام پذیرد. چنین اصلاحاتی به دو دلیل صورت نگرفته است. اولاً سرمایه‌ی خصوصی و دولت هیچکدام اهمیتی برای تامین مخارج لازم قائل نیستند. ثانياً حتی اگر مخارج این طرح عظیم فراهم گردد مهمترین موانع یعنی

حق مالکیت‌های گوناگون بر اراضی وسیع مذکور وجود خواهند داشت. در هر حال وسائل کنترل خطر سیل و مهار زدن بر آب‌های خشمگین، حتی اگر مورد استفاده قرار نگیرند در جامعه‌ی ما موجود هستند. در حالیکه همین جوامع هنوز شیوه‌ی درمان بیکاری را نیافته‌اند. بار دیگر باید متذکر شویم که بیکاری صرفاً "محصول روابط اقتصادی بین انسان‌هاست و از هیچ قانونی در طبیعت هیچ نیروی فیزیکی و یا ماوراءالطبیعه ناشی نمی‌گردد. در نتیجه ما بار دیگر با یک معمای اقتصادی روبرو شده‌ایم، با پدیده‌ی روبرو گشته‌ایم که هیچکس عمدتاً "و آگاهانه خواستار آن نیست، ولی با وجود این همچون پدیده‌های طبیعی به‌طور منظم اتفاق می‌افتد و همچون بلیه‌ی جوامع انسانی را در بر می‌گیرد.

ما نیاز داریم به چنین وقایع تکان دهنده‌ی روزمره‌ی زندگی مانند بحران و بیکاری که حداقل به نظر عموم مردم وقایع و بلاهای غیر معمولی و خارج از حوادث روز است، اشاره کنیم. حال به بررسی عادی‌ترین مسئله‌ی زندگی روزمره که هزاران بار در جریان نوسانات قیمت کالاها در هرکشوری پدیدمی‌آید می‌پردازیم. هرکس به خوبی می‌داند که قیمت کالاها امر ثابت و نا متغیری نیست، بلکه کاملاً "برعکس تقریباً" هر روز و یا حتی هر ساعت قیمت‌ها تغییر می‌کند. هر روزنامه‌ی را که برداریم و به صفحه‌ی نرخ کالاها نظر بیفکنیم، نوسانات قیمت کالاها را در طی روز گذشته خواهیم دید. مثلاً "خواهیم دید قیمت گندم صبح کمتر، حوالی ظهر کمی بیشتر و بعد از ظهر باز هم بالاتر رفته است. چنین تغییر قیمتی را در مورد محصولات دیگر

نظیر مس، آهن، شکر، انگور و روغن نیز خواهیم دید. سهام کارخانجات صنعتی مختلف نیز - چه آنهایی که دارای سند قرضه‌ی دولتی هستند و چه آنهایی که سند قرضه‌ی خصوصی دارند - دچار چنین نوساناتی می‌گردند. نوسانات قیمت‌ها در زندگی اقتصادی امری طبیعی، روزمره و لاینقطع است. به دلیل همین تغییر قیمت‌هاست که وضعیت مالی صاحبان کالاها نیز روز به روز وسعت به ساعت عوض می‌شود. اگر قیمت پنبه افزایش یابد، تجار و کارخانه‌دارانی که درین بخش سرمایه‌گذاری کرده یا دارای ذخائری هستند ثروت زیادی به جیب می‌زنند. اگر قیمت پنبه کاهش یابد، ثروت آنها نیز کمتر خواهد شد. اگر قیمت مس بالا برود سهامداران معادن مس ثروتمندتر می‌گردند و اگر پائین رود آنها نیز ثروت خود را از دست خواهند داد. بنابراین صرفاً "بخاطر نوسان قیمت‌ها که خود ناشی از چگونگی مبادله است، اشخاص می‌توانند در عرض چند ساعت میلیونر و یا فقیر شوند که البته کلاهبرداری و سفته‌بازی بر اساس همین مکانیسم است. مالک قرون وسطی بخاطر خوبی یا بدی محصول بود که ثروتمند و یا فقیر می‌گشت و یا از متداول‌ترین و مطلوب‌ترین شیوه یعنی تحت فشار قرار دادن رعایای خود از طریق اضافه نمودن به ساعات کار و باجی که می‌پرداختند استفاده کرده بر ثروت خود می‌افزود و یا شوالیه‌ی راهزن آن زمان اگر به مسافری ثروتمند شبیخون می‌زد امکان ثروتمند شدن می‌داشت. امروزه بعضی اشخاص بدون آنکه حتی کوچکترین حرکتی به انگشت خود بدهند، بدون آنکه تغییری در پدیده‌های طبیعت صورت پذیرد و بدون آنکه آشکارا جیب کسی را بزنند

ثروتمند و یا فقیر می‌شوند. نوسانات قیمت‌ها مانند حرکات اسرارآمیزی که از ورای جامعه توسط نیروی ناشناس هدایت می‌شود موجب تغییرات و نوسانات مداوم در توزیع ثروت اجتماعی می‌گردد. این حرکت مانند تغییرات درجه‌ی فشار اتمسفر بر روی فشار سنج و یا تغییرات حرارت بر روی دما سنج قابل مشاهده هستند. با وجود این فراموش نمی‌کنیم که قیمت کالاها و تغییرات آنها بطور مشخص ناشی از اعمال انسانی و نه جادوی سیاه است. خود انسان است که با دستهای خود به تولید کالا پرداخته و سپس قیمت آنها را تعیین می‌کند، البته درین فرایند مسائلی بوجود می‌آید که خواسته‌ی قلبی و عمومی او نیست. مشاهده می‌شود که احتیاجات، هدف و نتیجه‌ی فعالیت اقتصادی انسان باز در تضاد ناهنجاری با یکدیگر قرار می‌گیرند. چگونه این امر اتفاق می‌افتد؟ کدام قوانینی بدون خواسته قلبی انسان چنین نتایج غریبی از فعالیت اقتصادی وی را بوجود می‌آورند؟ فقط با بررسی علمی قدری پاسخ‌گویی این مسائل خواهیم بود. ضرورت حل چنین معاملی از طریق تحقیق جدی و مقایسه، تحلیل و اندیشیدن عمیق و ضرورت بررسی روابط پنهانی که موجب بروز این حقیقت که فعالیت اقتصادی انسان با نیات، با اراده و سخن کوتاه با آگاهی او تطبیق نمی‌کند، کاملاً "مسجل گشته است. بدین ترتیب مسائلی که موضوع تحقیق علمی است به عنوان نقصان آگاهی در زندگی اقتصادی جامعه تلقی می‌گردد و بدین شکل ما به علت پدید آمدن علم اقتصاد پی می‌بریم.

(۱۰)

داروین در سفرنامه‌ی خویش در مورد سرخپوستان ساکن تیرادل‌فیکو

در دماغه‌ی جنوبی آمریکای جنوبی چنین توضیح می‌دهد:

" آنها اغلب از قحطی رنج می‌برند ، من از آقای لو که در شکار خوک آبی مهارت دارد و با بومیان این کشور نیز از نزدیک آشناست در مورد وضعیت یکدسته‌ی ۱۵۰ نفری بومیان که در ساحل غربی این منطقه زندگی می‌کنند و اغلب بسیار ناتوان بوده و از لحاظ تغذیه در وضع بدی بسر می‌برند ، مطالب دقیق و باور نکردنی شنیدم . واقعا زین قرار بود که به دلیل باد های تند مداوم زنان قبیله نمی‌توانستند از صخره‌های اطراف محل زندگی خود صدف جمع کنند . یکروز صبح دسته‌ی کوچکی از مردان چنان که بعدا " بقیه‌ی سرخیوستان برایم توضیح دادند - عازم یک سفر چهار روزه برای یافتن غذا شدند . هنگام بازگشت وقتی آقای لو به دیدن آنها می‌رود ، آنها را به شدت خسته می‌یابد . هر کدام از آنها قطعه‌ی مربع شکل بزرگی از چربی نهنگ فاسدی با سوراخی در میان که سرهای خود را از آن بیرون آورده بودند حمل می‌کردند . با این قیافه بیشتر شبیه گشوهایی بودند که ردا ( یا پانچو ) بر تن دارند . به محض اینکه این چربی‌ها به کلبه آورده شد ، پیرمردی شروع به قطعه‌قطعه کردن آن کرد و همچنان که غرغر می‌کرد در عرض یک دقیقه آنها را سرخ کرد و بین افراد گرسنگی کشیده که طی این مراحل در سکوت کامل فرورفته بودند تقسیم نمود . "

این یکی از اشکال زندگی ابتدایی‌ترین انسان‌ها در جهان است .  
محدوده‌ی اراده و نقشه‌ریزی آگاهانه‌ی آنها که در زندگی اقتصادی افراد

امکان عملکرد پیدا می‌کند هنوز بسیار تنگ و باریک است . انسان درین مرحله هنوز به شدت از دامان مادر طبیعت آویخته و وابستگی مطلق به اراده‌ی آن دارد . با وجود تنگی محدوده‌ی عمل ، این اجتماع کوچک ۱۵ نفری دارای طرح و نقشی است که کل ارگانیزم اجتماعی آنرا سازمان می‌دهد . فراهم آوردن آذوقه برای رفاه آتی ، ابتدا شکل نکبت بار تهییی چربی نهنگ فاسدی را که در جایی مخفی بود به خود می‌گیرد . اما همین ذخیره‌ی غذایی طبق مراسم بخصوصی بین همه‌ی اعضای قبیله تقسیم گشت . حتی کار تهییی غذا نیز تحت رهبری آگاهانه‌ی صورت گرفته بود .

حال اقتصاد برده داری دوران باستان را که در واقع به خودی خود تشکیل یک " جهان خرد " را می‌داد در نظر می‌گیریم . در بررسی این مسئله ما به نابرابری‌های عظیم اجتماعی بر خواهیم خورد . فقر جوامع ابتدایی جای خود را به مازادی از ثمره‌ی کار انسانی داده است . کار فیزیکی هر چه بیشتر و بیشتر خاص یک طبقه و بیکاری و خوشگذرانی نصیب عده‌ی دیگری از افراد جامعه گشته است . کسی که کار می‌کند جزء ما یملک شخصی افرادی که کار نمی‌کنند شده است . اما حتی این رابطه‌ی برده و ارباب منجر به پیدایش نوعی اقتصاد ، فرایند کار و توزیع سازمان یافته و از قبل طرح شده می‌گردد . در این نظام اراده‌ی سلطه جوی ارباب اساس نظام و شلاق کارگزار ارباب ، مجری آن است .

در نظام فئودالی قرون وسطی ، سازمان زندگی اقتصادی از همان ابتدا اشکال سنتی کار تقسیم شده را که نقشه و تقسیم کار و وظایف و حقوق هر کس

بطور واضح و صریح مشخص شده ، بخود گرفته است . در آستانه‌ی این عصر از تاریخ بشری ما با سند با ارزشی که قبلا " نیز از آن صحبت شد یعنی کتاب "قوانینی در مورد تیولداران" روبرو می شویم . این اثر هنوز سرخوشی و شادی و خوشگذرانی فراوانی را در پرتو لذات جسمی تبلیغ می کند که از نظر این کتاب تنها هدف زندگی اقتصادی ارضای همان احتیاجات است . در پایان مرحله‌ی فتودالیسم در تاریخ ما با قوانین کار و پرداخت باج که توسط اربابان حریص فتودال به رعایا تحمیل شده است ، روبرو می شویم . این قوانین منجر به بروز جنگ‌های دهقانی در قرن پنجم می شود و همچنین مقررات فوق با رساندن وضعیت اجتماعی دهقانان فرانسوی تا حد جانوران وحشی و بدبخت ، موجب می گردد که دو بیست سال بعد از جنگ‌های دهقانی آنها به صدای شیپور بلند و تیز انقلاب کبیر فرانسه قیام کرده خواستار حقوق مدنی خود شوند . اما مادام که جاروی انقلاب هنوز پس مانده‌ی نظام فتودالیسم را نروبیده ، رابطه‌ی مستقیم و نکبت باز بین ارباب و رعیت بمانند سرنوشت از پیش تعیین شده ، شرایط اقتصادی فتودالیسم را به طور واضح و صریح تعیین خواهد کرد . امروزه ما ارباب ، برده ، و رعیت نداریم . آزادی و برابری در برابر قانون حداقل در کشورهای قدیمی تر سرمایه‌داری تمام روابط مستبدانه را تغییر داده است . البته آنچنان که امروزه همه می دانند - بردگسی غالباً " برای اولین بار توسط همین دولت‌ها در مستعمرات نفوذ یافته است . اما بورژوازی در وطن خود آزادی رقابت را به عنوان تنها قانون روابط اقتصادی تبلیغ می کند و بدین گونه هر طرح و هر نوع سازمان دیگری در اقتصاد

محو می گردد . البته اگر ما بهر یک از موسسات خصوصی و به کارخانجات جدید و یا به مجموعه‌ی عظیمی از کارخانه‌ها و کارگاه‌ها مانند کروپ و یا به کشاورزی سرمایه‌داری و در مقیاس وسیع به آمریکای شمالی جداگانه نظر بیفکنیم ، آنگاه قاطع‌ترین سازمان با تقسیم کار به شدت مجزا از یکدیگر و همچنین با طرح زیرکانه‌یی که بر اساس آخرین اطلاعات علمی صورت گرفته را در مقابل خویش خواهیم دید . درین حالت هر پدیده‌ئی به راحتی راه خود را طی می کند ، گویی نیروی جادویی فردی و یا روح آگاهی آنرا هدایت می کند . اما اندکی پس از ترک کارخانه و یا مزارع بزرگ ما شاهد هرج و مرج اطراف خود خواهیم گشت . در حالی که واحدهای متعدد - و امروزه حتی عظیم‌ترین موسسات خصوصی - فقط بخشی از یک ساخت اقتصادی عظیم را که سراسر جهان آنرا در بر می گیرد ، تشکیل می دهند . در حالی که این واحدها هر کدام به شدت منظم هستند ، مجموعه‌ی آنها که " اقتصادهای ملی " هرکشور را می سازند کاملاً سازمان نیافته و نامنظم هستند . کلیتی که سراسر اقیانوسها و قاره‌ها را در بر می گیرد از هیچ مقررات ، طرح قبلی و آگاهی پیروی نمی کند ، بلکه فقط محل تصادم نیروهای کور و ناشناخته و آزاد شده‌یی است که با سرنوشت اقتصادی انسان بازی خطرناکی را شروع کرده است . البته حتی امروزه یک قادر مطلق با تمام نیرو بر تمام کارگران زن و مرد حکومت می کند ، این قدرت سرمایه نام دارد . اما شکلی که حکومت سرمایه به خود می گیرد استبداد نیست بلکه هرج و مرج است .

همین هرج و مرج موجب پدید آمدن این حقیقت می گردد که اقتصاد

جوامع بشری نتایجی بوجود می‌آورد که برای انسان‌ها غیر قابل پیش بینی و بیگانه‌است، همین‌هرچو و مرج باعث می‌شود زندگی اقتصادی بشر پدیده‌یی ناشناخته و غیر قابل کنترل جلوه کند - قوانین حاکم بر آنرا باید از همان طریقی که پدیده‌های خارجی را بررسی کردیم مورد مطالعه قرار دهیم - و همان ترتیبی را که برای درک قوانین حاکم بر زندگی گیاهان و حیوانات، بر ساختمان زمین شناسی لایه‌های سطح کره‌ی زمین و بر حرکت اجسام سنگین به کار می‌بردیم، اینجانبیزمورد استفاده قرار دهیم. تحلیل علمی باید بتواند قوانین پر معنی و حاکم بر زندگی اقتصادی بشر را که نقشه و طرح قبلی و آگاهانه قبلا" بر آنها تحمیل نشده است، کشف نماید.

اکنون باید ثابت شده باشد که چرا برای اقتصاد دانان بوژوازی غیرممکن خواهد بود که به ماهیت این علم اشاره کنند، که چرا برای آنها ممکن نخواهد بود انگشت بر روی این زخم درد آور ارگانسیم اجتماعی گذاشته و ناتوانی ذاتی آنرا اعلام کنند. تشخیص و تاکید بر اینکه هرچو و مرج نیرو و انگیزه‌ی سلطه‌ی سرمایه است، به معنای آن است که در عین حال حکم مرگ نظام بر روزهای پایانی آنرا اعلام کرده باشند. حال این نکته روشن گشته است که چرا مدافعین رسمی سلطه‌ی سرمایه در لوای علم سعی دارند که تمام موضوع را به طرق مختلف مبهم و پوشیده جلوه دهند و چرا کوشش می‌نمایند از بررسی مستقیم اصل موضوع علم اقتصاد طفره بروند و چرا فقط به تجلیات خارجی آن می‌پردازند و بجای اقتصاد جهانی فقط میل دارند درباره‌ی "اقتصاد ملی" بحث کنند. در اولین قدم برای درک علم اقتصاد حتی مقدماتی‌ترین

اصول آن راه اقتصاد پرولتاری و اقتصاد بوژوازی از هم دیگر جدا می‌شود. با طرح اولین مسأله حتی اگر در نظر اول در رابطه با مبارزات اجتماعی کنونی ذهنی و غیر عملی باشد، رابطه‌ی بخصوصی بین اقتصاد به‌عنوان یک علم و پرولتاریای امروزی به‌عنوان یک طبقه‌ی انقلابی ایجاد می‌شود.



## فصل ششم

آقای بوخر چنین می گوید . "گسترش نهائی "اقتصاد ملی" ماهیتا " ثمره‌ی تمرکز سیاسی است که در اواخر قرون وسطی سازمان‌های دولتی منطقه‌یی آغاز می شود و کنون به صورت دولت‌های ملی یکپارچه تکامل پیدا کرده است ."

البته همه می دانیم که برای یک پروفیسور بورژوا استفاده از عبارت "اقتصاد ملی" بجای تولید سرمایه داری صرفا " لفاظی و جمله پردازی منحرف کننده‌یی است . آقای بوخر سپس چنین ادامه می دهد "اتحاد اقتصادی نیروهای همراه با تسلیم تمایلات خصوصی سیاسی به هدف‌های متعالی یک ملت به راه خود ادامه می دهد . در آلمان این شاهزادگان قدرتمند مناطق مختلف هستند که درست برعکس اشرافیت روستائی و شهری بدنبال تحقق ایده‌ی ملی گرائی جدید هستند . . . ." (بوخر ، همان کتاب ، صفحه ۲۳۴)

البته در بقیه‌ی قسمت‌های اروپا مانند اسپانیا ، پرتغال ، انگلستان و فرانسه و هلند نیز شاهزادگان قدرتمند به اعمال شجاعانه‌ی مشابهی دست زدند . در قرون وسطی در تمام این سرزمین‌ها ، مبارزه بین نیروهای غیر مذهبی پدیدار می گردد . مطمئنا " بلافاصله مسئله‌ی نابودی مراکز مستقل منطقه‌یی که مانع اتحاد سیاسی می گردیدند مطرح می شد . اما در عمق چنین حرکتی که منجر به گسترش سلطنت مطلقه می گردد ، ایده‌ی جهانشمولی که وظایف مهمتر در رابطه با تمدن جدید احتیاج به اتحاد سازمان یافته‌ی تمام مردم و یک بودن تمایلات آنان دارند ، پنهان است . چنین امری تنها بر اساس هماهنگی اقتصادی مشترک می تواند انجام بگیرد . " (همان کتاب)

مادرین جا با جالبترین نمود چاپلوسی روشنفکرانه‌یی که قبلا "در مورد"

حال اگر با توجه به مطالب فوق بررسی خود را ادامه دهیم نکات بسیاری که ممکن بود در ابتدا بفرنج به نظر رسد ، روشن خواهد گشت .

ابتداء ساءله‌ی قدمت علم اقتصاد حل خواهد گشت . علمی که موضوع آن کشف قوانین هرج و مرج در تولید سرمایه داری است قطعا " قبل از آنکه این وجه تولید در جوامع پدید آید و قبل از آنکه شرایط تاریخی پس از گذشت قرن هارنجو درد و تغییرات سیاسی و اقتصادی زمینه را برای سلطه‌ی طبقاتی بورژوازی جدید فراهم آورد ، نمی تواند وجود داشته باشد .

بنابر عقیده‌ی پروفیسور بوخر ظهور نظم جدید کنونی ساءله‌ی بسیار ساده‌یی است که ارتباطی بسیار جزیی با پدیده‌های اقتصادی مذکور دارد . به عقیده‌ی ایشان نظم کنونی محصول تصمیمات متعالی و اراده‌ی والا مقام سلاطین مطلقه است .

دانشمندان آلمانی نیز برخوردار بودیم مواجه هستیم . بنا بر نظر پروفیسور اشمولر علم اقتصاد صرفاً " به امر سلاطین مطلقه بوجود آمد و بنا بر نظر پروفیسور بوخر ، کل وجه تولید سرمایه‌داری خود فقط از دست آورده‌های تصمیمات مستبدانه و نقشه‌های بینظیر قدرت‌های مطلقه است . درحقیقت ، مانسبت به پادشاهان ظالم فرانسه و اسپانیا و همچنین سلاطین نیمه‌مطلقه‌ی آلمان بی‌عدالتی روا داشته‌ایم . ما به خاطر اینکه این افراد در طی منازعات خود علیه ژنرال‌های مغرورشان در اواخر قرن وسطی و یا در طی جنگ‌های صلیبی علیه شهرهای آلمانی از یک "تفکر تاریخی جهانی" و یا "وظایف مهم‌تر در مواجهه با تمدن بشری" متاثر گشته بودند ، به آنها مشکوک بودیم . در واقع بعضی وقت‌ها حقایق چقدر وارونه جلوه می‌کنند .

تشکیل دولت‌های بزرگ متمرکز دیوانسالار از شرایط پیشین و غیرقابل اجتناب وجه تولید سرمایه‌داری بود ، اما تشکیل آنها خود از نتایج احتیاجات جدید اقتصادی است . بنا بر این می‌توان سخنان بوخر را گردانده و بشکل صحیح‌تر چنین بیان نمود : رسیدن به تمرکز سیاسی "ماهیتاً" محصول رشد و بلوغ "اقتصاد ملی" (یعنی تولید سرمایه‌داری) است .

این از مشخصات ابزار نا آگاه پیشرفت تاریخی مانند استبداد که با اینکه سهم غیر قابل انکاری در این فرایند تاریخی و مقدماتی داشته است ولی نقش متری خود را با همان بی‌فکری و کودنی که در تمام فرصت‌های مناسب از خسر ، نشان داده و موجب وقفه در اجرای آنها گردیده ، بازی می‌کند . برای مثال چنین امری هنگامی رخ داد که حاکمان مستبد قرون وسطایی از

لطف خداوند شهرهایی را که با آنها علیه اشرافیت فئودال تسلیم خواهند شد ، در نظر می‌گرفتند . عین همین اتفاق زمانی صورت گرفت که اربابان مزبور از ابتدا در قاره‌های تازه کشف شده با تمام جمعیت و فرهنگ آن ، چیزی جز موقعیت مناسب برای وحشی‌ترین ، خیانت‌آمیزترین و مستگرامانه‌ترین غارت‌ها به نفع خود ندیدند . آنها ازین موقعیت برای پرکردن خزائن شاهانه‌ی خود با اندوخته‌های طلا در کمترین مدت ممکن به منظور اجرای "وظایف مهم در قبال تمدن" استفاده می‌کردند . همچنین هنگامی که حاکمان مستبد با لطف خداوند مقاومت سرسختانه‌ی را نسبت به "زیوستان وفادار" خود پیروی تکه‌بی‌کاغذ که مشروطیت پارلمانی بورژوازی را اعلام می‌نمود ، از خود نشان دادند موارد مذکور تکرار شد . البته چنین امری برای گسترش بی‌وقفه‌ی سرمایه به همان اندازه‌ی اتحاد سیاسی و مرکز عظیم دولت‌ها ضروری بود .

در حقیقت ، نیروهایی کاملاً "متفاوت دست اندرکار بودند . تغییرات عظیم زندگی اقتصادی اروپایی در اواخر قرون وسطی اتفاق افتاد و وجه جدیدی از تولید پدیدار گشت .

پس از کشف آمریکا و دریانوردی به دور آفریقا یعنی پس از کشف راه دریایی هندوستان که موجب گسترش عظیم راه‌های تجارتي گردیده مقدمات نابودی فئودالیسم و تسلط صنعتگران نو پا بر شهر را فراهم نمود . کشفیات بیشمار ، فتوحات ، تاخت و تازهای غارتگرانه به سرزمین‌های تازه کشف شده ، هجوم ناگهانی و عظیم فلزات قیمتی ازین مناطق ، تجارت ادویه و تجارت عظیم برده که مزارع آمریکا را ازین طریق از نیروی کسار ارزان بی‌نیاز

می نمود ، مجموعه‌ی این عوامل در مدت کوتاهی ثروت‌های جدید و گرایش‌های جدیدی برای کشورهای اروپای غربی بوجود آوردند . بعد از مدتی می بینیم کارگاه کوچک صنعتگران با هزارویک محدودیت خود به مانند ترمزی برای افزایش ضروری تولید و پیشرفت سریع آن عمل می کند . بازرگانان بزرگ با جمع کردن صنعتگران و کارخانجات بزرگ و فراتر از قلمرو شهرها براین مشکل فائق آمدند . در حقیقت تحت نظارت بازرگانان ، کارگاه ها از ضوابط محدودکننده‌ی خویشروگرداننده و در نتیجه تکنولوژی سریعتر پیشرفت خواهد نمود .

در انگلستان ، وجه جدید تولید از طریق انقلابی که در کشاورزی صورت گرفت پدیدار گشت . گسترش کارخانجات پشم در فنلاند و بهمراه آن تقاضای فراوان برای پشم ، اشرافیت دهقانی انگلستان را قادر ساخت تا مناطقی بزرگی را که قبلاً " به کشت و زرع اختصاص داشت به چراگاه تبدیل کند ، در طی چنین فرایندی روستائیان انگلیس در مقیاس بسیار وسیع و غیر قابل تصویری مجبور به ترک منازل و مزارع خود گشتند . اصلاحاتی که پس از آن در انگلستان به عمل آمد از این قبیل بود . یعنی پس از ضبط املاک کلیسا - چه بصورت هدایا و چه بصورت آن چه که اشرافیت دربار و اعوان و انصار آن هابریاد می دادند - دهقانانی که بر روی این املاک کار می کردند ناگزیر از ترک محل زندگی خود شدند . بنابراین کاخانه داران و سر مایه داران بخش کشاورزی در مقابل خود عرضه‌ی فراوانی از پرولتاریای فقیر که خارج از ضوابط و مقررات محدودده‌ی عمل فئودال ها و کارگاهها قرار گرفته بودند ، داشتند . پس

از مدت طولانی که این افراد بیچاره زندگی خود را با آوارگی و یا کارهای موقتی با رنج و زحمت گذرانده بودند و احياناً " تحت تعقیب قانونی قرار گرفته بودند ، حال می بایست به کار مزدوری بپردازند و برای طبقه‌ی جدید استثمارگر با رنج و مشقت کار کنند . بزودی انقلابات عظیم تکنولوژی صورت گرفت ، که این امر موجب استفاده‌ی بی اندازه‌ی کارگران غیر ماهر به همراه استفاده از وجود کارگران صنعتی متخصص گشت و حتی در بعضی موارد و بعضی از بخش‌ها کارگران غیر ماهر می توانستند تماما " جایگزین کارگران متخصص گردند .

البته از هر طرف ، شکوفایی و گسترش روابط جدید با محدودیت‌ها و موانعی که روابط فئودالی و بدبختی‌های ناشی از آن فراهم می آورد ، روبرو می گشت . اقتصاد طبیعی که فئودالیسم بر پایه‌ی آن بود و ماهیتاً " از آن نشأت می گرفت و فقر توده‌های عظیم مردم به خاطر فشار بیحد و حساب نظام ارباب‌ورعیتی ، فروش داخلی کالاهای کارخانه‌ی را محدود می کرد . در همین حال کارگاه‌های کوچک مهمترین شرایط تولید یعنی نیروی کار را مقید می کرد . قدرت دولتی به بینهایت بخش سیاسی تقسیم شده قادر نبود امنیت عمومی را تضمین کند ، در هم و برهمی تعرفه‌ها و مقررات تجارتي ایجاد مزاحمت نموده و در هر قدم ، از امر تجارت در وجه تولید جدید جلوگیری بعمل می آورد . مسلم بود که به هر طریق بورژوازی اروپای غربی به عنوان نماینده‌ی تجارت و صنعت جهانی آزاد می بایست تمام این موانع را از میان بردارد . در غیر این صورت مجبور می گشت بکلی از ماء موریت تاریخی و جهانی خود

صرف نظر نماید. قبل از در هم پاشیده شدن فتودالیسم در طی انقلاب کبیر فرانسه به هزاران تکه، بورژوازی به طور ذهنی حساب خود را با فتودالیسم تصفیه نمود. بدین ترتیب که علم جدید اقتصاد به عنوان مهم ترین صلاح ایدئولوژیک بورژوازی علیه دولت های قرون وسطی برای برقراری یک دولت جدید سرمایه داری پایه عرصه‌ی وجود نهاد. نظم اقتصادی در حال گسترش ابتدا به صورت ثروت های زود به چنگ آمد و تازه‌یی که جوامع اروپای غربی را انباشته می کرد، ظاهر گشت. این نظم از برکت منابعی پرسود و به ظاهر پایان ناپذیر و در عین حال به شدت متفاوت از روش های پسر سالارانه‌ی استثمار فتودالی، به وجود آمد و علاوه بر این در حال گذراندن بهترین ایام خود نیز بود. در ابتدا مساعدترین منابع این وفور و فراوانی جدید، خود وجه تولید نبود بلکه پیشقدم آن یعنی موفقیت های عظیم تجاری بود. به همین دلیل است که در مهمترین مراکز تجاری دنیا، در جمهوری های ثروتمند ایتالیا که به تجارت مشغول بودند و همپنین در اسپانیا اولین مسائل مربوط به اقتصاد مطرح شده و اولین کوشش ها برای حل آنها صورت می گیرد. ثروت چیست؟ چه عاملی یک کشور را فقیر و کشور دیگر را ثروتمند می سازد؟ بعد از آنکه مفاهیم قدیمی جوامع فتودالی اعتبار سنتی خود را در مقایسه با گرداب روابط جدید از دست دادند، مسئله‌ی جدید بدین شکل مطرح گردید. ثروت وسیله‌ی بی است که می توان همه چیز با آن خرید و در نتیجه این تجارت است که ایجاد ثروت می نماید. دولت هایی ثروتمند خواهند شد که بتوانند هر چه بیشتر پول وارد نمایند و اجازه‌ی خروج حتی ذره‌ی آنرا

از کشور ندهند. تجارت جهانی، فتوحات مستعمراتی قاره‌ی جدید، کارخانه دارانی که برای صادرات تولید می کنند، همه تعهداتی هستند که باید مورد پشتیبانی و گسترش قرار گیرند. در حالیکه وارد کردن کالاهای خارجی که موجب خروج پول از کشور می گردد باید قدغن شود. موارد مذکور از اولین تفالیم علم اقتصاد بود که در اواخر قرن ۱۶ در ایتالیا اجرا می گردید سپس از قرن ۱۷ به بعد در فرانسه و انگلستان نیز گسترش یافت. اگر چه این دکترین هنوز بسیار خام بود ولی به منزله‌ی اولین جدایی صریح با عقاید اقتصاد طبیعی فتودالیسم و اولین انتقاد کوبنده نسبت به آن بشمار می رفت. این دکترین اولین قدم در راه به کما مطلوب رساندن تجارت، تولید کالا و در نتیجه سرمایه بود. به عبارت دیگر اولین برنامه‌ی سیاسی بشمار می آمد که بورژوازی جوان و حاکم مطابق میل خود ارائه می داد.

بلافاصله سرمایه داران تولیدکننده‌ی کالا، زودتر از تاجران قدم به جلو گذاشته گرچه هنوز جوانب احتیاط را همانند نوکران خانه زاد که به انتظار پیمانده‌های اربابان می مانند رعایت می کنند. آنطور که روشنفکران فرانسوی قرن ۱۸ نیز می گفتند ثروت به هیچ وجه خود طلا نیست بلکه فقط وسیله‌ی مبادله‌ی کالاهاست. چه تصور بچگانه‌یی اگر فکر کنیم که این فلز درخشان عصای جادویی مردم و دولت هاست آیا هنگامی که من از گرسنگی رنج می برم طلا می تواند برای من به منزله‌ی غذا باشد؟ آیا هنگامی که از سرما یخ زده‌ام طلا قادر خواهد بود از من محافظت کند؟ آیا داریوش پادشاه ایران در حالیکه گنجینه‌های فراوانی از طلا داشت از تشنگی مرگ آوری رنج نمی برد؟

و آیا حاضر نمی شد با خوشحالی تمام گنجینه‌هایش را در مقابل جرعه‌ی آب بیخشد؟ نه، ثروت آن بخشش و موهبتی است که طبیعت در غذاوسایر موادی که تمام افراد، چه فقیر و چه غنی، برای رفع نیازهای خود بدان احتیاج دارند، قراردادهاست. هرگاه جامعه‌ی بتواند نیازهای هرچه لوکس‌تر و هرچه بیشتر خود را پاسخ‌گوید بدان معناست که دولت آن کشور ثروتمندتری خواهد بود و البته مالیات‌های بیشتری نیز به دولت پرداخت می‌گردد.

حال ببینیم چه کسی گندم برای نان، پشم و کتان برای بافتن پارچه، چوب و الوار برای ساختن خانه، و سنگ‌های معدنی برای درست کردن ابزار کار تهیه می‌بیند؟ پاسخ روشن است که کشاورزان یعنی کشاورزی و نه تجارت منبع اساسی ثروت را تشکیل می‌دهد. توده‌های عظیم روستائیان یعنی کسانی که ثروت افراد دیگر را بوجود می‌آورند از استثمار فئودالی رهایی یافته و سعادتمند گردند. (در همین ضمن، کارخانه‌داران زیر لب آهسته خواهند گفت: گویا بالاخره کسانی را یافتیم که کالاهای ما را خواهند خرید.)

زمین‌داران بزرگ و اربابان فئودال تنها کسانی هستند که مالیات می‌پردازند و مخارج دولت را تامین می‌کنند، در حالیکه آنوقت تمام ثروتی که از طریق کشاورزی تولید می‌گردد (سرمایه‌داران با خود زمزمه می‌کنند: ما بدون آنکه ثروتی ایجاد کنیم مجبور به پرداختن مالیات نیستیم) کشاورزان و کارسار روی مزرعه، فقط محتاج آن است که از محدودیت‌ها و چارچوب فئودالیسم رها شود تا این سرچشمی ثروت‌ها بتوانند تمامی امتیازها و موهبت‌ها را برای دولت و ملت فراهم آورد. درین صورت سعادتمندانه‌ترین ایام بشر

فرا رسیده و هماهنگی طبیعت در جهان برقرار خواهد شد.

ابره‌ای طوفان‌زا این که لحظه به لحظه نزدیکتر شده و خبر از طوفان باستیل می‌داند کاملاً "در تعالیم متفکران دوران روشنگری مشهود بودند. بزودی سرمایه‌داری بورژوازی آنچنان قدرت یافت که احساس نمود می‌تواند نقاب از چهره‌ی مطیعانه خود برداشته و بطور قطعی خود را در پیش زمین‌های امور قرار دهد و صریحاً "تقاضای تغییر دولت را بطور کلی به میل خود بنماید. در اواخر قرن ۱۸، آدام اسمیت اعلام می‌کند که کشاورزی تنها منبع ثروت نیست، بلکه هر نوع کار مزدوری که در تولید کالا نقش دارد موجب ثروت است (دقت کنید که آدام اسمیت می‌گوید "هرکاری" و بدین ترتیب نشان می‌دهد که خود و یارانش تا چه درجه‌ی به سخنگویان بورژوازی مبدل شده‌اند. برای او و هوادارانش هر کارگری ماهیتاً "برای ارضای خواسته‌های سرمایه‌داران آفریده شده است) چرا که کار مزدوری بر فراز تمام مزدهای ضروری که برای تاءمین مخارج کارگران لازم است. ایجاد اجاره بهای می‌کند که پدیددهی اخیر به عنوان سود به نفع زمین‌داران و ثروتمند کردن صاحبان سرمایه و رؤسای کارخانه‌هاست. هرچه تعداد کارگرانی که در کارگاه‌ها تحت فشار سرمایه‌کار می‌کنند بیشتر شود و هرچه تقسیم کار بین زحمتکشان عمیق‌تر و بیشتر گردد، بر میزان ثروت صاحبان سرمایه افزوده می‌شود. در آن زمان لابد هماهنگی واقعی طبیعت و ثروت واقعی مال بدین شکل در می‌آید که هر نوع کاری فقط به صورت کار مزدوری به کارگران ارائه شود و مزد آن تا اندازه‌ی باشد که فقط شخصی را زنده نگاهداشته و مجبور به ادامه‌ی کار بنماید. در عین حال

پرداخت اجاره به زمین‌داران زندگی راحت و بدون درد سری را برای آنان فراهم می‌سازد و لابد سود نیز فقط برای آن است که رؤسا با پشتکار فراوان به کار خود در بنگاه‌های سرمایه‌داری ادامه دهند. بدین ترتیب همه بدون آنکه از روش‌های ابتدائی فئودالیسم استفاده شود زندگی خود را تاءمین می‌کنند. بنابراین، بر "ثروت ملل" هنگامی افزوده می‌شود کسه ثروت سوداگران سرمایه‌دار از طریق رؤسای کارخانه‌ها که اداره‌ی امور را به دست داشته از منبع ثروت یعنی کار مزدوری بیشترین استفاده را بنمائید، افزایش یابد. در نتیجه نابود باد تمام موانع و محدودیت‌های دوران قدیم نابود باد مقررات حمایتی اخیر دولت‌ها با رعایت آزادی رقابت و آزادی کامل سرمایه‌ی خصوصی و همین با گذاشتن تمام امور دولتی و مالی در اختیار سرمایه‌داران، همه‌ی کارها به بهترین نحو اجرا شده دوران خوشی و سعادت فرا خواهد رسید.

مطالب فوق به منزله‌ی کتاب مقدس اقتصاد بورژوازی بوده که دیگر از هرگونه پوشیدگی عاری است. به عبارت دیگر علم اقتصاد درین حالت به آنچنان مرحله‌ی رسیده بود که بناچار چهره‌ی حقیقی خود را آشکار می‌نمود. البته پیشنهادات اصلاحی و عملی که بورژوازی بسه دولت‌های فئودالی ارائه می‌داد با همان زبونی که کوشش‌های تاریخی صورت می‌گرفت تا شراب تازه در بطری‌های قدیمی ریخته شود، با شکست مواجه می‌شد. چکش انقلاب در عرض ۲۴ ساعت آنچیزی را ایجاد کرد که نیم قرن از دوران فئودالیسم قادر به ساختن آن نشده بود. بدست آوردن قدرت سیاسی موجب گشت که

وسائل و شیوه‌های حاکمیت تقدیم بورژوازی گردد. اما اقتصاد مانند تمام نظریه‌های اجتماعی، حقوق مدنی، فلسفی عصر روشنفکری و در ضمن بیش از بقیه به عنوان روشی برای بدست آوردن آگاهی و یا به عبارت دیگر به عنوان منشاء آگاهی طبقاتی بورژوازی بکار گرفته می‌شد. بدین ترتیب شرایط قبلی و محرک عمل انقلابی مهیا گردید. حتی در فرعی‌ترین امور مربوط به وظیفه‌ی بورژوازی برای باز سازی دنیا، عقاید کلاسیک اقتصاد سیاسی مورد استفاده قرار می‌گرفت. در انگلستان در طی مرحله‌ی دشوار مبارزه برای برقراری تجارت آزاد، بورژوازی با تکیه بر عقاید اسمیت - ریکاردو به بحث می‌پرداخت. در دوران اصلاحات اشتین - هاردنبرگ - شارن هوست (یعنی زمان بعد از ناپلئون در آلمان) که سعی داشتند زباله‌های فئودالی پروس را پس از ضربه‌هایی که ناپلئون در ژنا بدان زده بود دوباره احیاء کنند، از عقاید و تعلیمات اقتصاددانان کلاسیک انگلیسی استفاده می‌نمودند. درین مورد اقتصاد دانان آلمانی تا آنجا پیش رفتند که ماروتیز در سال ۱۷۱۰ نوشت که بعد از ناپلئون، آدام اسمیت نیرومندترین حاکم اروپا است. اگر ما در همین جا بتوانیم درک کنیم که چرا علم اقتصاد به تازگی یعنی حدود یک قرن و نیم پیش پدیدار گشته، درین صورت قادر خواهیم بود به سرنوشت بعدی آن نیز پی ببریم. اگر اقتصاد علمی است که با قوانین بخصوص وجه تولید سرمایه‌داری سروکار دارد بنا بر این دلیل وجودی آن و عملکرد آن بستگی به حیات این وجه تولید دارد و به عبارت دیگر علم اقتصاد، هنگامی که وجه تولید سرمایه‌داری از میان برود اساس وجودی



خود را از دست خواهد داد. در حقیقت هنگامی که اقتصاد آشفته‌ی سرمایه‌داری راه را برای یک نظم اقتصادی برنامه‌ریزی شده و سازمان یافته که بطور منظم و مرتب توسط تمام کار بشری ارائه و انجام خواهد شد، باز کند در آن صورت وظیفه‌ی اقتصاد به مثابه‌ی یک رشته از علوم به پایان خواهد رسید. پیروزی طبقه‌ی کارگر نوپا و تحقیق سوسیالیسم به منزله‌ی پایان اقتصاد به عنوان یک علم تلقی خواهد گشت. اما درین جا رابطه‌ی خاصی را که بین علم اقتصاد و مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا وجود دارد به وضوح می‌بینیم. اگر وظیفه و موضوع علم اقتصاد توضیح قوانین حاکم بر ظهور و گسترش وجه تولید سرمایه‌داری است، درین صورت کاملاً "ضروری است برای اینک که این علم منسجم جلوه کند و قوانین سقوط سرمایه‌داری را نیز کشف نماید. مانند وجوه تولید پیشین، سرمایه‌داری نیز نمی‌تواند ابدی باشد بلکه مرحله‌ی گذار تاریخی بوده و یکی از پله‌های نردبام بی‌پایان پیشرفت اجتماعی را تشکیل می‌دهد. تعالیم مربوط به ظهور سرمایه‌داری منطقاً "باید به آموزش‌هایی در باره‌ی نحوه‌ی سقوط آن منتهی گردد. در واقع علمی است که وجه تولید سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد به علم اثبات سوسیالیسم تبدیل می‌گردد. به عبارت دیگر مفاهیم نظری که از ابتدا مورد استفاده‌ی بورژوازی حاکم قرار می‌گرفت بعدها به سلاحی در دست طبقه‌ی انقلابی که برای رهایی خود یعنی پرولتاریا مبارزه می‌کند، مبدل می‌شود.

البته بخش دوم مسایل عمومی علم اقتصاد نه توسط انگلیسی‌ها و نه فرانسوی‌ها و نه حتی توسط دانشمندان بورژوازی آلمان حل گردید. نتایج

نهایی علمی که وجه تولید سرمایه‌داری را بررسی می‌نمود توسط شخصی که در همان ابتدا در برج مراقبت پرولتاریای انقلابی ایستاده، یعنی کارل مارکس بدست آمد. برای اولین بار سوسیالیسم و جنبش جدید کارگری بر پایه‌های فناپذیر بینش علمی استوار گردیدند.

سوسیالیسم را اگر به مفهوم نظم اجتماعی ایده‌آلی که بر اساس برابری و انسان‌هاست و یا به مفهوم یک جامعه‌ی ایده‌آل کمونیستی با ثروت عمومی و مشترک آن در نظر بگیریم درین صورت می‌توانیم بگوئیم هزاران سال از عمر آن می‌گذرد. در میان اولین حواریون مسیحی، در میان فرقه‌های مختلف مذهبی قرون وسطی، در جنگ‌های دهقانی اندیشه‌ی ایده‌آل سوسیالیستی همواره رادیکال‌ترین بیان جنبش انقلابی را علیه جوامع مذکور یافته‌است. اما سوسیالیسم به عنوان ایده‌آلی که تمام مواقع و در هر دوره‌ی تاریخی مورد حمایت و تأیید قرار می‌گرفت فقط در نمای زیبایی بود که در تفکر چند ذهن گرای علاقمند به صورت یک رویای طلایی و دور از دسترس، همانند تصویر ناپایدار رنگین‌کمان در آسمان جلوه می‌نمود.

در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ اندیشه‌ی سوسیالیسم که از قید تمام آشفتنگی‌ها و فرقه‌گرایی‌های مذهبی‌رهبانی بافته‌بود به مثابه‌ی عکس‌العملی در مقابل وحشت‌ها و ویرانی‌هایی که سرمایه‌داری حاکم در جوامع ایجاد کرده بود، برای اولین بار با تمام سیروهای واقعی که پشت سر خود داشت پایه‌عرصه‌ی وجود نهاد. اما حتی در آن زمان نیز سوسیالیسم اساساً "به رویایی می‌ماند که ساخته و پرداخته‌ی ذهن چند انسان جور باشد. اگر ما به سخنان بابف<sup>(۱)</sup>

نخستین مبارز پیشروی جنبش انقلابی که پرولتاریا را به حرکت در آورد گوش فرادهیم - در طی انقلاب کبیر فرانسه او سعی داشت به منظور ایجاد برابری اجتماعی حتی به زور کودتا کند - خواهیم دید تنها مبحثی را که او قادر است اساس اندیشه‌ی کمونیستی خود را قرار دهد شکایت مردم علیه بی‌عدالتی نظم موجود است . در مقالات و جزوه‌های پراحساس وی و همچنین در کیفرخواست دادگاهی که او را به مرگ محکوم ساخته بود ، باب هرگز از عنوان کردن بی‌عدالتی و ظلم‌هایی که در جامعه‌ی آنروز در حق مردم اعمال شده بود کوتاهی نمی‌کرد . مجموعه‌ی اندیشه‌های سوسیالیستی او از کیفرخواستی علیه جامعه ، از اعلام رنج‌ها و مرارت‌های بشری ، از بیچارگی و زبونی توده‌های کارگری که مشتی بیکاره بر گرده‌ی آنها سوار شده و بر ثروت خود افزوده و بر آنها حکمروایی می‌کنند ، تشکیل شده است . برای باب همین کافی بود که بدانند نظم اجتماعی حاکم در هم کوبیده خواهد شد یعنی صدها سال بعد از او افراد مصمم و پایداری پیدا خواهند شد که قدرت دولتی و نیروی سیاسی را تصرف کرده و رژیم مبتنی بر برابری بوجود آورند ، همانگونه که ژاکوبین‌ها نیروی سیاسی را در سال ۱۷۹۳ کسب نموده و اعلام جمهوری نمودند .

در سالهای ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ اندیشه‌ی سوسیالیستی به نحو گسترده‌تر و درخشان‌تری توسط سه متفکر بزرگ یعنی سن‌سیمون و فوریه در فرانسه و آن در انگلستان بیان گردید . اگر چه شیوه‌ی بیان آنها متفاوت بود ولی با وجود این اساس کارشان ماهیتاً " بر پایه‌ی منطق بابف قرار داشت . البته هیچکدام از آن سه نفر اعتقادی به تصرف انقلابی قدرت سیاسی برای تحقق سوسیالیسم

نداشتند بلکه برعکس مانند همه‌ی افراد نسل بعد از انقلاب کبیر فرانسه از سرگونی قهرآمیز نیروهای اجتماعی نا امید گشته و بشتر به استفاده از وسائل تبلیغاتی صرفاً " تسلیم طلبانه تمایل داشتند . البته اصول اندیشه‌ی سوسیالیستی آنها یکسان بوده و اساساً " طرح‌ها و تصورات افراد زیرک و اندیشمندی است که بخاطر رهایی بشر رنج دیده از جهنم نظام اجتماعی بورژوازی تلاشی برای تحقق آنها را توصیه می‌نماید .

بنابراین علیرغم قدرت کوبنده‌ی انتقاد و سحرانگیزی ایده آل‌های آینده‌ی آن سه متفکر ، عقاید سوسیالیستی‌شان بر روی جنبش‌های واقعی و مبارزات آن زمان تاثیر چندانی گذاشت . بابف و عده‌ی از دوستانش به دست امواج ضد انقلاب به هلاکت رسیدند بدون آنکه جای پای بجزایش درخشان و زودگذری بر روی صفحات تاریخ انقلاب جهانی گذاشته باشند . سن‌سیمون و فوریه موفق شدند گروهی از افراد علاقمند و مستعد ایجاد کنند که - پس از بهره‌گیری از عقاید اجتماعی و انتقاد در تجربیات - هریک به دنبال فضای پربارتری راه جداگانه‌ی در پیش گرفتند . از بین آنها فقط آن بود که توانست بر روی توده‌های پرولتار تاثیر بگذارد . اما وی نیز پس از جذب گروه نخبه‌ی از کارگران انگلیسی در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ به تدریج تاثیر خود را از دست می‌دهد تا آنکه بسختی رد پای بعد از او دیده می‌شود . در سالهای ۱۸۴۰ نسل جدیدی از رهبران سوسیالیست پدید آمدند . وابتلینگ در آلمان ، بروردن ، لوی بلان و بلانکی در فرانسه ، طبقه‌ی کارگر خود نیز علیه حاکمیت سرمایه دست به مبارزه زد مبارزه‌ی طبقاتی با قیام‌های

کارگران ریسندگی لیون و جنبش چارنیست‌ها در انگلستان آغاز گشت. البته بین جنبش‌های خود انگیخته توده‌های تحت استثمار و نظریه‌های مختلف سوسیالیستی رابطه‌ی مستقیمی وجود نداشت. توده‌های پرولتری که قیام کرده بودند اهداف سوسیالیستی داشتند. نظریه پردازان سوسیالیست نیز سعی نمی‌کردند عقاید خود را بر پایه‌ی مبارزات سیاسی طبقه‌ی کارگر استوار سازند. سوسیالیسم آنها تزویرهای اختراعی زیرکانه‌یی مانند بانک مردم پروردن و یا تعاونی‌های تولیدی بلان را بخود گرفته بود. تنها سوسیالیستی که به مبارزه‌ی سیاسی به عنوان راهگشای تحقق انقلاب سوسیالیستی می‌نگریست بلانکی بود، به همین دلیل او تنها نماینده‌ی حقیقی پرولتاریا و منافع طبقاتی انقلابی آن بشمار می‌آمد. معذالک اندیشه‌ی سوسیالیستی او نیز فقط طرحی بود که با نیروی اراده می‌توانست پیاده شود. او اعتقاد داشت که سوسیالیسم ثمره‌ی اراده‌ی آهنین تنی چند انقلابی است که در نتیجه‌ی کودتای ناگهانی این عده در جامعه، برقرار خواهد گشت.

سال ۱۸۴۸ نقطه‌ی عطف اندیشه‌های مختلف و قدیمی سوسیالیستی بحساب می‌آید. پرولتاریای پاریس تحت تأثیر سنت‌های مبارزات انقلابی دوران پیشین خود و اندیشه‌های سوسیالیستی مختلف خود با حرارت تمام افکار نامعلومی که نشانه‌هایی از نظم اجتماعی عادلانه در آن یافت می‌شد، حمایت می‌کردند. به محض اینکه سلطنت بورژوازی لویی فیلیپ سقوط کرد، کارگران پاریس از روابط مساعد نیروها برای تحقیق خواست‌های خود درمورد

"جمهوری اجتماعی" و "تقسیم جدید کار" از بورژوازی وحشت‌زده استفاده نمودند. برای انجام این خواسته‌ها سه‌ماه به دولت ایالتی فرصت داده شد. در عرض این مدت کارگران گرسنگی کشیده و صبر می‌کردند، در حالیکه بورژوازی و خرده بورژوازی مخفیانه به تسلیح خود پرداخته آماده‌ی سرکوب کارگران می‌شدند. دوران خوش کارگران با حمام خون از یاد نرفتنی ماه ژوئن پایان پذیرفت. در آن روز "جمهوری اجتماعی" ایده‌آل که هر زمان فقط با اعمال اراده تحقق یافتنی بنظر می‌رسید، در خون پرولتاریای پاریس غرق گردید. انقلاب ۱۸۴۸ موجب برقراری اجتماعی نگردید بلکه به تسلط سیاسی بورژوازی و رشد پیش‌بینی نشده‌ی استثمار سرمایه‌داری در امپراطوری دوم انجامید.

اما در همان زمان در حالیکه بنظر می‌آمد سوسیالیسم قدیمی برای همیشه در زیر باریکادهای درهم کوبیده شده‌ی قیام ژوئن مدفون گشته، اندیشه‌ی سوسیالیستی با اصول و اساسی کاملاً متفاوتی توسط مارکس و انگلس پایه‌گذاری می‌شد. هیچیک از آن دو به دنبال مباحثاتی از سوسیالیسم در مورد فقدان اخلاقیات و نظم اجتماعی موجود، نبودند و هیچیک سعی نمی‌کردند برابری اجتماعی را از وسایل جدید و طرح‌ها و خیالات و سوسه انگیز به جامعه تحمیل کنند. آنها به بررسی روابط اقتصادی جامعه پرداختند. در بین همان قوانین هرج و مرج سرمایه‌داری مارکس اثبات آرزوهای سوسیالیستی را کشف نمود. در حالیکه اقتصاددانان کلاسیک فرانسوی و انگلیسی قوانینی را که برطبق آن اقتصاد سرمایه‌داری زنده مانده و رشد می‌کند کشف کرده بودند،

مارکس از همان نقطه پس از نیم قرن کار آنها را دنبال نمود، مارکس دریافت که چطور همان قوانین، اقتصاد آن زمان را تنظیم و تعیین می نمود، با ادامه افزایش هرج و مرج لحظه به لحظه حیات خود جامعه را به خطر می اندازد و شرایط را برای سقوط آن مهیا می کند. درین میان بروز زنجیره‌ی فاجعه‌های سیاسی و اقتصادی نابودی نظام را سریع می کرد. طبق نظر مارکس تمایلات درونی توسعه‌ی سرمایه‌داری در مرحله‌ی معینی از تکامل خود لزوم گذار به وجه جدیدی از تولید را ایجاب می نماید. وجه جدید تولید سازمان یافته، آگاهانه و طبق نقشه بوده و در ضمن نیروهای کار جامعه به منظور جلوگیری از نابودی کامل و تمدن بشری به دلیل تشنجات غیر قابل کنترل هرج و مرج استفاده گردد. فرا رسیدن این لحظه‌ی اجتناب ناپذیر از طریق سرمایه و بوسیله‌ی بسیج گورکنان آتی خویش یعنی پرولتاریا به مقیاس بسیار وسیع، بوسیله‌ی پایه‌گذاری و وحدت منافع پرولتاریای سراسر جهان بشکل یک نیروی انقلابی جهانی که در نهایت سلطه‌ی سرمایه از بین خواهد برد، بشدت و مداوماً تسریع می گردد. سوسیالیسم دیگر یک طرح، یک خواب و خیال فشنگ و یا تجربه‌ی که فقط توسط کارگران بطور مجزا صورت بگیرد، نیست. طبق برنامه‌ی عمل سیاسی مشترک برای تمام نیروی پرولتری بین‌المللی، سوسیالیسم به دلیل نتیجه‌ی عملکرد قوانین گسترش یافته‌ی سرمایه‌داری است، بصورت یک ضرورت تاریخی تجلی پیدامی کند.

اکنون باید مشخص باشد که چرا مارکس تعالیم اقتصادی خود را جدا از اقتصاد

رسمی و رنگ پریده‌ی قبلی قرار داده و آنرا "انتقادی بر اقتصاد سیاسی"

نامیده است. قوانین هرج و مرج سرمایه‌داری و سقوط آتی آن که توسط مارکس گسترش داده شدند فقط ادامه‌ی منطقی علم اقتصادی هستند که توسط دانشمندان بورژوازی قرار می گیرد. دکتترین مارکس زاده‌ی اقتصاد بورژوازی است اما تولد آن به قیمت مرگ مادر تمام می شود. علم اقتصاد همانطور که تکامل خود را در نظریه‌ی مارکسیستی باز می یابد، به زندگی خود به عنوان یک رشته از علوم نیز پایان می بخشد. آنچه که در آینده در پی علم اقتصاد خواهد آمد - بعد از توضیحات و بررسی نظریات مارکسیستی با ذکر جزئیات آن - فقط چگونگی تغییر و نظریات به عمل خواهد بود. به عبارت دیگر فقط مسئله‌ی مبارزه‌ی بین‌المللی پرولتاریا را برای برقراری نظم اقتصادی سوسیالیستی بررسی خواهد نمود. تکامل اقتصاد به مثابه‌ی یک علم وظیفه‌ی تاریخی - جهانی در مقابل ما می گذارد و آن استفاده از این علم برای سازمان دادن به اقتصاد جهانی نقش‌ریزی شده است. آخرین وظیفه‌ی علم اقتصاد سازمان دادن انقلاب اجتماعی پرولتری جهان خواهد بود.

رابطه‌ی خاص بین اقتصاد و طبقه‌ی کارگر جدید در یک چنین رابطه‌ی متقابلی نهفته است. اگر از طرفی علم اقتصاد به همان صورت که توسط مارکس تکمیل گشت بیش از هر رشته‌ی دیگری از علوم پایه اجتناب ناپذیر و روشنفکری پرولتاریا باشد، درین صورت از طرف دیگر پرولتاریای آگاه نیز تنها شنونده‌ی است که امروزه قابلیت درک تعالیم علم اقتصاد را خواهد داشت. کنسی (۳) و بوآگیلبرت در فرانسه، آدام اسمیت و ریکاردو در انگلستان با آنکه ویرانه‌های جامعه‌ی فئودالی قدیم را در پیش‌روی داشتند، با غرور و علاقه‌مندی به بررسی

۳- Quesnay ۴- Boisguilleberte

بورژوازی جوان پرداختند و با اعتقاد و اطمینان به اینکه بورژوازی بیش از هزاران سال عمر خواهد کرد و هماهنگی اجتماعی "ذاتی و طبیعی" آن بدون لرزش در پیکر آن پابر جا خواهد ماند، به خود اجازه دادند تا عمق قوانین اقتصادی سرمایه‌داری را ارزیابی کنند.

اگرچه سریع مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و بخصوص قیام ژوئن پرولتاریای پاریس، مدت‌هاست اعتقاد و اطمینان به پایداری جامعه بورژوازی را سلب نموده است. از آنجا که بورژوازی میوه‌ی ممنوع را خورده و در مورد تضادهای طبقات جدید مطالبی یاد گرفته است از عریانی کامل - که نظریه‌پردازان کلاسیک اقتصاد سیاسی خود، آنرا شرح داده‌اند - در برابر جهان‌بان بیمناک است. بورژوازی به این حقیقت واقف است که سخنگویان و نمایندگان پرولتاریای جدید سلاح‌های مرگ‌آور خود را در زرادخانه‌ی اقتصاد کلاسیک تیز کرده‌اند. بنابراین، چندین دهه است که نه فقط اقتصاد سوسیالیستی بلکه اقتصاد بورژوازی نیز تا جایی که روزگاری یک علم واقعی بشمار می‌آمد، به گوش‌های کر طبقات دارا موعظه خوانده‌اند. دانشمندان بورژوازی به دلیل آنکه قادر به درک تعالیم پیشینیان بزرگ خود نیستند و بمراتب کمتر از آن می‌توانند آموزش مارکسیستی را که از تعالیم دوران قبلی خود ناشی شده بفهمند و از آن بدتر صدای ناقوس مرگ جامعه‌ی بورژوازی را به گوش می‌شنوند، ناچار به یک رشته لفاظی‌های عمومی و تفکرات آشفته که به هیچ وجه به منظور کشف تمایلات واقعی سرمایه‌داری بکار نمی‌رود پناه برده‌اند. آنها حتی هر روزه سعی می‌کنند به منظور دفاع از سرمایه‌داری به منزله‌ی بهترین

و منحصر بفردترین نظم اقتصادی بیانات مختلفی ایراد فرمایند اقتصاد، علمی که بورژوازی آنرا به فراموشی می‌سپارد تنها می‌تواند بین پرولتاریایی آگاه به مبارزه‌ی طبقاتی رسوخ کرده و نه فقط به گسترش نظری خود بلکه در بین کارگران امکان تحقق عملی متقابل را نیز پیدا کند. گفتار مشهور لاسال بیش از هر چیز در مورد علم اقتصاد مصادق پیدا می‌کند: "هنگامی که علم و کارگران که در دو قطب متضاد جامعه جای گرفته‌اند دست به دست همدیگر دهند، هرگونه موانع اجتماعی بر سر راه خود را در هم خواهند کوبید و راه خود را خواهند گشود."

## فهرست اسامی

آون، رابرت. کارخانه‌دار، اصلاح‌طلب و سوسیالیست تخیلی انگلیسی.

ارتس، جیا ماریا. اقتصاد دان ایتالیایی

استوارت، جیمز. اقتصاد دان بورژوازی انگلیسی و یکی از آخرین "مرکانتالیست‌ها"

استوارت، دوگاله (۱۸۲۸-۱۷۵۳). اقتصاد دان اسکاتلندی

اسماعیل، پاشا (۱۷۹۵-۱۸۳۰) خلیفه‌ی مصر در دوران تسلط ترکها که از قدرت فراوانی برخوردار بود. وی سعی نمود جلوی خرید و فروش برده را بگیرد. سهامی را که خود از سوئز داشت به انگلیس ها فروخت. در سال ۱۸۷۹ خلع گشت.

اسمیت، آدام (۱۷۹۰-۱۷۲۳). اقتصاد دان انگلیسی و نماینده مکتب "کلاسیک" اشتین، بارن هنریش فردریک کارل (۱۷۳۱-۱۷۵۸). رئیس‌الوزرای پروسا از اکتبر ۱۸۰۷. در سال ۱۸۰۸ توسط ناپلئون از کار برکنار گردید و تا زمان ائتلاف علیه ناپلئون زیر نظر تزار کاری کرد. او به سازمان دادن ارتش برای رسیدن به این پیروزی کمک نمود و پس از پیروزی شروع به از بین بردن آثار نظام رعیتی نمود و دست به تغییراتی در سطح اداره و حکومت محلی زد.

اشمولر، گوستاو (۱۹۱۷-۱۸۳۸). مورخ و اقتصاد دان "مکتب جوانترها" استاد اقتصاد در دانشگاه برلن در زمان رزالوکزامبورگ.

بابف، فرانسوا نوئل (۱۷۹۷-۱۷۶۰). سوسیالیست تخیلی انقلابی فرانسه که بخاطر سازمان دادن "توطئه همردیفان" اعدام شد.

بلان، ژوان ژوزف لوئی (۱۸۸۲-۱۸۱۱). سوسیالیست خورده بورژوازی فرانسه، عضو دولت موقت ۱۸۴۸ که در اوت ۱۸۴۸ به انگلستان مهاجرت کرد و علیه کمون پاریس برخاست.

بلانکی، ژروم - آدولف (۱۸۵۴-۱۷۹۸). اقتصاد دان بورژوازی فرانسوی، نویسنده‌ی تاریخ اقتصاد سیاسی.

بلانکی لوئی آگوست (۱۸۸۱-۱۸۰۵). انقلابی تخیلی فرانسه. نام او مترادف با عملیات توطئه‌گرانه در مقابل مبارزات توده‌یی است. وی در انقلاب سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ شرکت نمود و بیش از نیمی از عمر خود را در زندان گذراند.

بوآگیلبرت (۱۷۱۴-۱۶۴۶). متخصص فرانسوی در علم اقتصاد سیاسی بورژوازی کلاسیک، از پیشروان فیزیوکراتها.

بوآ - نانسی، کنت لوئی گابریل (۱۷۸۷-۱۷۳۱). مورخ و اقتصاد دان فرانسوی که دنباله رو فیزیوکراتها بود.

بوخر، کارل (۱۹۳۰-۱۸۴۷). اقتصاد دان بورژوازی آلمانی، استاد در دانشگاه لایپزیگ، وابسته به مکتب "تاریخی" اقتصاد سیاسی.

پرودون، پیر ژوزف (۱۸۶۵-۱۸۰۹) سوسیالیست و اقتصاد دان خورده بورژوازی فرانسه. نماینده در مجلس مؤسسان سال ۱۸۴۸. نویسنده کتاب "فلسفه فقر" که مارکس در پاسخ به او "فقر فلسفه" را به تحریر درآورده



است .

داروین، چارلز رابرت (۱۸۸۲ - ۱۸۰۹) . طبیعی دان بزرگ انگلیسی و بنیانگذار علم تکامل زیست شناسی . نویسنده‌ی کتاب "اصل انواع" که سال ۱۸۵۹ منتشر گشت .

دورینگ، اوژن کارل (۱۹۲۱ - ۱۸۳۳) . اقتصاددان و فیلسوف خرده بورژوازی آلمان که بیشتر بخاطر انتقاداتی که انگلس در کتاب خود "آنتی دورینگ" از وی نمود، مشهور گشته است .

روجر، ویلهلم گنورگ فردریک (۱۸۹۴ - ۱۸۱۷) . اقتصاددان آلمانی و بنیانگذار مکتب تابخه اقتصاد سیاسی .

روسو، ژان ژاک (۱۷۷۸ - ۱۷۱۲) . فیلسوف فرانسوی و رهبر روشنگری فرانسه .

ریکاردو، دیوید (۱۸۲۳ - ۱۷۷۲) . نماینده مکتب کلاسیک اقتصاد بورژوائی انگلستان .

ژاکوب، ویلیام (۱۸۵۱ - ۱۷۶۲) . اقتصاد دان انگلیسی .

سمبارت، ورنر (۱۹۴۱ - ۱۸۶۳) . اقتصاد دان بورژوازی ضد مارکسیست آلمانی .

سن سیمون (۱۸۵۸ - ۱۷۷۱) . کارخانه دار اصلاح طلب و سوسیالیست تخیلی انگلیسی .

سی، ژان بابتیست (۱۸۳۲ - ۱۷۶۷) . اقتصاد دان فرانسوی که عقاید آدام اسمیت را بزبان ساده درآورده ولی بعدها تئوری ارزش کار کلاسیک را رد نمود .

شارلمانی (۸۱۴ - ۷۴۲) . پادشاه فرانکها که در سال ۸۰۰ به امپراتور آلمان اعلام جنگ نمود .

شارن هوست، ژرارژان دیوید (۱۸۱۳ - ۱۷۵۵) . ژنرال پروسی که پس از معاهده صلح تیلست ارتش را دوباره سازمان داد و مسئول شکست نهایی ناپلئون بود گرچه خود آنقدر زنده نماند تا پیروزی را بچشم ببیند . باشتین و هارد بزرگ همکاری داشت .

شولتز - دلپیتش، فرانس هرمان (۱۸۸۲ - ۱۸۰۸) . اقتصاد دان بورژوازی آلمانی که مسئله‌ی تعاونی‌های تولیدکنندگان را برای اولین بار مطرح کرد . فوریه، فرانسوا هاری شارل (۱۸۳۸ - ۱۷۷۲) . سوسیالیست بزرگ تخیلی فرانسه و منتقد سرمایه‌داری .

فرگوسن، آدام (۱۸۱۶ - ۱۷۲۳) . اقتصاد دان اسکاتلندی، معلم آدام اسمیت و نویسنده‌ی "مقاله‌ی در باره‌ی تابخه جوامع" چاپ ۱۷۶۷ در ادینبورگ . کارل اگوست هاردنبرگ، فرست (۱۸۲۲ - ۱۷۵۰) . صدر اعظم پروسی از سال ۱۸۰۳ که در سال ۱۷۹۱ وزیر دولت نیز بوده است . در سال ۱۸۰۶ به دستور ناپلئون از کار برکنار شد . سپس بار دیگر از سال ۱۸۱۰ صدراعظم گشت و کارهای اشتین و شارل هوست را تکمیل کرد . در سال ۱۸۱۴ پس از پیروزی بر ناپلئون خود را پرنس نامید، نظام عینی را ملغی نمود و در ارتش و امر آموزش اصلاحاتی بعمل آورد .

کنی، فرانسوا (۱۸۲۳ - ۱۷۷۲) . نماینده‌ی مکتب کلاسیک اقتصاد بورژوازی انگلستان .

گلا دستون، ویلیام اورت (۱۸۹۷ - ۱۸۰۹) رهبر حزب لیبرال  
انگلستان که در سالهای ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۴ و ۱۸۸۰، ۱۸۸۵ و ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۴  
و ۱۸۹۶ نخست وزیر گشت.

لاسال، فردیناند (۱۸۶۴ - ۱۸۲۵). سوسیالیست آلمانی، موسس و  
رئس اتحادیهی مخصوص کارگران آلمان. طرفداران وی بعدها بخشی از حزب  
سوسیال دموکرات آلمان را پایه‌گذاری نمودند.

لوی، پل (۱۹۳۰ - ۱۸۸۳). سوسیال دموکرات آلمان عضو جنبش  
اسپارتاکوس و عضو بعدی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست آلمان. پس از اخراج  
به حزب سوسیال دموکرات آلمان پیوست.

لوئی، فیلیپ (۱۸۵۰ - ۱۷۷۳). دوک ارنلثان. پادشاه فرانسه بین  
سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸.

مالتوس، توماس رابرت (۱۸۳۴ - ۱۷۶۶). کشیش و اقتصاد دان  
انگلیسی. بر طبق نظریات مالتوس از دیاد جمعیت موجب نابودی ذخیره  
غذایی جهان خواهد شد.

نوسکه، گوستاو (۱۹۴۶ - ۱۸۶۸). جناح راست حزب سوسیال دموکرات  
آلمان که بعنوان رئیس پلیس وقت مسئول قتل رزالوکزامبورگ، لیکبخت و هزاران  
کارگر آلمانی است.

وایتلینگ، ویلهلم (۱۸۷۱ - ۱۸۰۸). خیاط آلمانی و اولین نویسنده‌ی  
پرولتار آلمانی که با لوئی بلانکی همکاری می‌نمود و در سال ۱۸۴۳ در سوئیس  
زندانی گشت. بعد از سال ۱۸۴۸ به آمریکا رفت. وی یک سوسیالیست تساوی  
طلب تخیلی بود.